کتاب اروپا ۱۰

ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا

- رویکردهای اتحادیه اروپا در قبال ایران
- حقوق بشر و جایگاه آن در سیاست اتحادیه اروپا در قبال ایران
- تاثیر تحریم‌های اقتصادی غرب بر روابط تجاری ایران-اتحادیه اروپا
- ایران و بازی چهار دوره‌ای امنیت انرژی اروپا در خزر
- نقش آفرینی اتحادیه اروپا در پرونده هسته ای ایران
- آلمان: دوست نیمه راه- روابط ایران و آلمان و چشم انداز پیش رو
- روابط جمهوری اسلامی ایران با بریتانیا و تاثیر آن بر مناسبات ایران و اتحادیه اروپا با تاکید بر دهه اخیر میلادی ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰
- تحلیلی بر مناسبات سیاسی ایران و فرانسه



موسسه فرهنگی مطالعات
و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب اروپا (۱۰)

(ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا)

مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات
بین‌المللی ابرار معاصر تهران

۱۳۹۰

سرشناسه	: احمدی لفورکی، بهزاد، ۱۳۵۵ - ،
عنوان ونام پدیدآور	: کتاب اروپا(۱۰) (ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا)/ گردآوری و تدوین بهزاد احمدی لفورکی.؛ نظارت و اجرا معاونت پژوهشی مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
مشخصات نشر	: تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۳۱۰ ص.
فروست	: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ ۳۳۰.
شابک	: ۶۲۰۰۰ ریال: ۹ ـ ۱۴۸ ـ ۵۲۶ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: واژه‌نامه
موضوع	: اتحادیه اروپا
موضوع	: ایران – روابط خارجی – کشورهای عضو اتحادیه اروپا
موضوع	: کشورهای عضو اتحادیه اروپا – روابط خارجی – ایران
شناسه افزوده	: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۰ ۳ الف ۲ الف/ DSR ۱۶۵۶
رده‌بندی دیویی	: ۳۲۷/۵۵۰۴
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۲۲۹۸۳۰۰



انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

تهران: صندوق پستی ۳۸۴۹ ـ ۱۵۸۷۵، تلفن: ۷ ـ ۸۸۵۰۳۲۶۶، نمابر: ۸۸۵۰۳۲۶۴

نشانی اینترنت:www.did.org پست الکترونیک: info@did.org

کتاب اروپا (۱۰) (ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا)

نظارت و اجرا: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران - معاونت پژوهشی

تدوین و گردآوری: بهزاد احمدی لفورکی

صفحه‌آرا: منصوره سعادت

نمونه‌خوان: ساقی پناهی‌نژاد

چاپ نخست: فروردین ماه ۱۳۹۰

چاپ و صحافی: باقری

شابک: ۹-۱۴۸-۵۲۶-۹۶۴-۹۷۸

کدبازیابی در کتابخانه دیجیتالی دید: 409AE22

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۲۰۰ تومان

پیشگفتار

از زمان پیروزی انقلاب در ایران، روابط ایـران بـا اتحادیـهٔ اروپـا ـ در آن زمان جامعهٔ اقتصادی اروپا ـ فرازونشیب‌هـای بسـیاری را تجربـه کـرده و به‌واسطهٔ تحولات سازمانی این اتحادیه، ظهور متغیرهای جدید و تحولات منطقه خاورمیانه و تأثیر آنها، کمتر پیش آمده که روابط مذکور دارای ثبات و روندی رو به گسترش در یک بازه زمانی درازمدت باشد. بـدیهی اسـت مهم‌ترین دلیل چنین وضعیتی خروج ایران از اردوگاه غرب و ضـدیت بـا سیاست‌های هژمونیک ایالات متحده در جهان و اقـدامات و نفـس وجـود رژیم اسرائیل بوده است. فعالیت‌هـای هسـته‌ای ایـران و مباحـث حقـوق بشری نیز به‌عنوان متغیرهای جدید، بیش از پیش بر روابط دو طرف تـأثیر گذاشته و محـدودیت‌هـای بسـیاری را در راه توسـعه و ارتقـاء مناسـبات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی ایجاد کرده است. با این حال، اهمیـت ژئوپلیتیک ایران در کنار توانایی‌ها و ظرفیت‌های بسیار آن در ایجاد ثبات و امنیت منطقه‌ای، امنیت انرژی، مبارزه با تروریسم، مبـارزه بـا قاچـاق مـواد مخدر و بهبود و ارتقاء اقتصاد جهانی سبب شده روابط بـا ایـران همـواره

جایگاه و اهمیتی حیاتی برای اتحادیهٔ اروپا و یکایک اعضای آن داشته باشد.

در چند سال اخیر هرچند اتحادیهٔ اروپا تلاش کرده به‌واسطهٔ معاهدهٔ لیسبون، قدرت و پویایی خاصی به سیاست خارجی و امنیتی مشترک خود ببخشد و موضعی مشترک در قبال ایران اتخاذ نماید، اما نارسایی‌ها و گاه ناکارآمدی ابزارهای موجود در اختیار اتحادیهٔ اروپا سبب شده اعضای آن نسبت به ایران و نوع رابطهٔ اتحادیه با آن موضع هماهنگ و واحدی نداشته باشند و بیشتر سیاست‌های ملی و نه اروپایی را در قبال ایران دنبال کنند. از سوی دیگر، با روی کار آمدن دولت نهم به ریاست آقای دکتر احمدی‌نژاد و ارجاع پروندهٔ هسته‌ای ایران به شورای امنیت در سال ۲۰۰۶، عملاً روابط ایران با اتحادیهٔ اروپا وارد مرحلهٔ جدیدی شده و تحت تأثیر مسائلی چون هولوکاست و پررنگ شدن مسائل حقوق بشر، بسیار سرد و سنگین شده است. به‌واسطهٔ اهمیت این موضوع و داشتن ارزیابی‌ای جامع و در عین حال دقیق از وضعیت روابط ایران و اتحادیهٔ اروپا، این شماره از کتاب اروپا به روابط مذکور اختصاص یافته و در قالب آن تلاش شده به مهم‌ترین مسائل مطرح میان دو طرف، نخست در سطح اتحادیه و سپس در سطح سه بازیگر برتر آن یعنی آلمان، فرانسه و انگلستان پرداخته شود.

در این راستا، مقالهٔ نخست با نام «رویکردهای اتحادیهٔ اروپا در قبال ایران» به قلم آقایان دکتر سعید خالوزاده و توحید افضلی، به بررسی رویکردهای مختلف اتحادیهٔ اروپا در نوع برخورد با ایران در ده سال اخیر

و به‌خصوص بعد از روی کار آمدن دولت نهم می‌پردازد. به باور نویسندگان مقاله، رابطهٔ ایران با اتحادیهٔ اروپا طی چند سال اخیر از شکوفایی و پیشرفت برخوردار نبوده و ما شاهد همسویی هرچه بیشتر این اتحادیه و به‌خصوص کشورهای بزرگ آن با آمریکا و سیاست‌هایش در قبال ج.ا.ایران هستیم.

دکتر محمودرضا گلشن‌پژوه در مقالهٔ دوم به بحث حقوق بشر و تأثیر آن بر روابط ایران و اتحادیهٔ اروپا می‌پردازد؛ بحثی که همسنگ برنامهٔ هسته‌ای ایران، اهمیت و جایگاه مهمی در سیاست‌های اتحادیهٔ اروپا دارد. این مقاله با نام «حقوق بشر و جایگاه آن در سیاست اتحادیهٔ اروپا در قبال ایران»، نخست به نگاه اتحادیهٔ اروپا به موضوع حقوق بشر می‌پردازد و معاهدات و نهادهای مرتبط با این امر در تعاملات دو یا چندجانبه اتحادیهٔ اروپا را بحث و بررسی می‌کند. به باور نویسنده در چند دههٔ اخیر، بخش مهمی از روح و روابط حاکم میان اتحادیهٔ اروپا با سایر کشورها را مسائل حقوق بشری تشکیل می‌دهد و این امر در مورد روابط اتحادیهٔ اروپا با جمهوری اسلامی ایران نیز صادق است. محورهای دیگر این مقاله به شیوهٔ نگاه ایران و اتحادیهٔ اروپا به بحث حقوق بشر اختصاص یافته و نویسنده تلاش می‌کند تأثیر این بحث در کیفیت روابط دوجانبه بین ایران و اتحادیهٔ اروپا را مورد توجه و بررسی قرار دهد.

اما تنش در روابط سیاسی با غرب تا چه اندازه بر روابط اقتصادی و تجاری ایران با اتحادیهٔ اروپا تأثیر گذاشته است و آیا این ابزار سیاسی ـ اقتصادی توانسته است سبب‌ساز تغییر رفتار ایران در قبال غرب شود؟

دکتر علی فلاحی در مقالهٔ سوم با نام «تأثیر تحریم‌های اقتصادی غرب بر روابط تجاری ایران ـ اتحادیهٔ اروپا» به این سؤال پاسخ داده و دیدگاه‌های موجود در این زمینه را بررسی کرده است. نویسنده بعد از توصیف ابعاد نظری تحریم، روابط تجاری ایران ـ اتحادیهٔ اروپا را پیش و پس از تحریم‌های سازمان ملل از دریچهٔ آمار و ارقام به تصویر کشیده و در پایان پیامدها و آثار تحریم‌ها را مشخص نموده است.

مقاله چهارم با نام «ایران و بازی چهار دوره‌ای امنیت انرژی اروپا در خزر» به قلم دکتر علی بی‌نیاز به یکی از منافع کلیدی اتحادیهٔ اروپا در منطقه یعنی امنیت انرژی پرداخته است. این نوشتار، با بهره‌گیری از چهارچوب مفهومی نظریه‌بازی‌ها و تأکید بر دو مفهوم کلیدی «تعادل» و «لزوم رعایت حق طبیعی کشورها» در یک بازی پایدار، به تجزیه و تحلیل تعاملات مربوط به امنیت انرژی اروپا در دههٔ ۱۹۹۰ میلادی تا به امروز پرداخته و با وارد نمودن واکنش بازیگران مهم، دامنهٔ تحلیل را به جمهوری اسلامی ایران کشانده و دربارهٔ موضع بهینهٔ ایران در آیندهٔ این بازی اظهارنظر نموده است.

«نقش‌آفرینی اتحادیهٔ اروپا در پروندهٔ هسته‌ای ایران» به قلم دکتر سعید خالوزاده، پایان‌بخش مقالات با محوریت اروپاست. بدون شک چالش‌ها و موانع زیادی بر سر راه گسترش روابط میان ایران و اتحادیهٔ اروپا وجود دارد، اما یکی از مهم‌ترین این چالش‌ها، فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران است که روابط دو طرف را به‌شدت متأثر کرده و جدای از مناسبات سیاسی، جنبه‌های دیگر روابط را نیز تحت‌الشعاع قرار داده است. نویسنده

در این مقاله تلاش کرده به نقش اتحادیهٔ اروپا و کشورهای کلیدی آن در موضوع هسته‌ای ایران بپردازد و علل به‌وجود آمدن فضای منفی کنونی روابط را شرح دهد. در این ارتباط به تأثیر اتحادیهٔ اروپا در تصویب قطعنامه‌ها علیه ایران در شورای امنیت و نزدیک شدن مواضع اتحادیه به آمریکا و آژانس هسته‌ای پرداخته می‌شود.

مقالهٔ ششم و نخستین مقاله در چهارچوب روابط ایران با بازیگران کلیدی اروپا به روابط ایران و آلمان اختصاص یافته است. آیا آلمان ارزش دوستی سنتی و تاریخی خود با ایران و وجههٔ مثبت خود نزد مردم آن را می‌داند یا به رفیقی نیمه‌راه تبدیل شده و سیاست‌های خود را در چهارچوب سیاست آمریکا در قبال ایران قرار داده است؟ بهزاد احمدی‌لفورکی، در این مقاله با نام «آلمان: دوست نیمه‌راه ـ روابط ایران و آلمان و چشم‌انداز پیش رو» تلاش کرده به چرایی رکود و سردی در روابط دو طرف پاسخ دهد و مسائل روابط دوجانبه و منافع مشترک دو کشور را تبیین نماید. از نگاه نویسنده، بدون شناخت و درک درست سیاست خارجی و خاورمیانه‌ای آلمان و ضعف‌ها و محدودیت‌های آن، تحلیل سیاست این کشور در قبال ایران میسر نیست و در سایهٔ چنین شناختی می‌توان، به ظرفیت‌های موجود برای بهبود و توسعهٔ روابط فرصت تحقق و بروز داد. به باور نویسنده، تقلیل دادن روابط با ایران به بحث هسته‌ای از سوی دولت آلمان، عملاً دیگر ابعاد روابط دوجانبه را به‌شدت تحت تأثیر قرار داده و پیروی برلین از سیاست‌های محور لندن ـ واشنگتن در قبال ایران، عملاً تنها عرصهٔ مانور برای این کشور در خاورمیانه

را از دست آن خارج ساخته است.

در مقالهٔ هفتم دکتر علیرضا موسوی‌زاده، روابط ایران و انگلستان و تأثیر این روابط بر مناسبات ایران و اتحادیهٔ اروپا را در دههٔ اخیر بحث و بررسی نموده است. دکتر موسوی‌زاده اساس مقالهٔ خود را اسناد آرشیو ملی انگلستان قرار داده و در چهارچوبی تحلیلی تلاش کرده به روابط انگلستان و آمریکا و پیامدهای آن بر روی جمهوری اسلامی ایران، نگاه احزاب حاکم در بریتانیا به جمهوری اسلامی ایران و تداوم یا تغییر صورت‌گرفته در سیاست‌های آنان در قبال ایران و نیز مسائل مطرح بین دو کشور بپردازد و در نهایت، ابعاد تأثیرات ناشی از تنش در روابط ایران و انگلستان بر روابط ایران ـ اتحادیهٔ اروپا را تبیین نماید.

پایان‌بخش مقالات کتاب اروپا ۱۰، مقاله‌ای است به قلم دکتر پیروز ایزدی. نویسنده در مقالهٔ خود با نام «تحلیلی بر مناسبات سیاسی ایران و فرانسه» در پی پاسخ به این پرسش برآمده که چه علل و عواملی سبب مواضع بسیار تند از سوی رهبران فرانسه در قبال جمهوری اسلامی ایران و برنامهٔ هسته‌ای آن شده است و دامنهٔ تضادها و اختلافات دو کشور چه حوزه‌هایی را در بر می‌گیرد. این مقاله بیشتر براساس دیدگاه فرانسه به تحولات جهانی و منطقه‌ای نوشته شده و این فرضیه را مطرح می‌سازد که تغییر در نقش و جایگاه دو کشور در خاورمیانه باعث افزایش قدرت منطقه‌ای ایران و بروز اصطکاک منافع میان دو کشور شده است. نویسنده در ادامه مقاله به رویکردهای عمدهٔ سیاست خارجی و خاورمیانه‌ای فرانسه و عوامل تأثیرگذار بر تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی این کشور پرداخته است.

بدون تردید آنچه در این کتاب آمده تمام مسائل و ابعاد روابط ایران و اتحادیهٔ اروپا و کشورهای عضو آن را در بر نمی‌گیرد، بااین‌وجود تلاش شده به مهم‌ترین این مسائل پرداخته شود. از سوی دیگر، هرچند ماهیت مقالات بیشتر تحلیلی است، اما نگاه راهبردی از آنها دریغ نشده و توصیه‌هایی در ارتباط با نحوهٔ بهبود روابط و مدیریت آن در عرصه‌های مختلف ارائه گردیده است. بدیهی است دیدگاه‌های مطرح در مقالات، آرا و عقاید کارشناسانهٔ نویسندگان آنهاست و الزاماً دیدگاه مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران به‌حساب نمی‌آید.

در پایان خاطرنشان می‌شود که مؤسسهٔ ابرار معاصر تهران پذیرای نقطه‌نظرات و انتقادات کارشناسان و اساتید عرصهٔ مطالعات اروپاست و امیدوار است که کتاب اروپا ۱۰ به پیشبرد مباحث در این زمینه یاری رساند.

بهزاد احمدی لفورکی

فهرست مطالب

فصل اول
رویکردهای اتحادیهٔ اروپا در قبال ایران

سعید خالوزاده[1]

توحید افضلی[2]

چکیده

روابط جمهوری اسلامی ایران و اتحادیهٔ اروپا طی سال‌های اخیر فراز و نشیب زیادِی را طی کرده است. رویکردهای اتحادیهٔ اروپا در قبال نوع رابطه با ایران بازتابی از این نوسان روابط است. با توجه به فضای گفتمان ج.ا.ایران با اتحادیهٔ اروپا در چهارچوب روابط دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی و برگزاری نشست‌ها و مذاکرات مختلف میان طرفین، روابط فیمابین حاکی از چالش‌ها و موانع است. این چالش‌ها در جریان دولت نهم از برجستگی بیشتری برخوردار شد. رویکردهای متفاوت اتحادیهٔ اروپا در نوع برخورد و گفت‌وگو با ایران کاملاً بارز است و بیانگر خط مشی‌ای است که این اتحادیه و به‌خصوص کشورهای بزرگ آن در همسویی با آمریکا در

---

۱. دکترای علوم سیاسی از دانشگاه سوربن فرانسه و رایزن سیاسی وزارت امور خارجه

۲. فوق لیسانس روابط بین‌الملل از دانشکده وزارت امور خارجه

پیش گرفته‌اند. هدف از این مقاله بررسی رویکردهای مختلف اتحادیهٔ اروپا و کشورهای مهم و کلیدی آن در نوع برخورد با ایران است. مقطع مورد نظر عمدتاً ده سال اخیر و به‌خصوص بعد از روی کار آمدن دولت نهم می‌باشد. در این مقاله سعی می‌شود به مهم‌ترین و شاخص‌ترین رویکردهای اتحادیهٔ اروپا در قبال ایران اشاره شود.

واژگان کلیدی: اتحادیهٔ اروپا، فعالیت‌های هسته‌ای ایران، آژانس انرژی اتمی وین، رویکردها، تحریم ایران، شورای امنیت، آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان

مقدمه

به‌نظر می‌رسد با روی کار آمدن دولت نهم در ایران، فضای روابط با اتحادیهٔ اروپا بسیار سرد و سنگین شده است. پروندهٔ هسته‌ای همچنان به‌عنوان مهم‌ترین و حساس‌ترین محور اختلاف و در عین حال گفت‌وگوهای فیمابین مطرح است؛ پرونده‌ای که در طول زمان به اشکال مختلفی در روابط طرفین نقش داشته و از طرفی موجب شده رویکردهای متعددی در روند روابط از سوی اتحادیهٔ اروپا پیگیری شود. مسائلی چون هولوکاست که در اروپا به‌صورت یک تابو درآمده و اظهارات ریاست‌جمهوری، آقای احمدی‌نژاد در این رابطه و در خصوص مسئولیت کشورهای اروپایی و آمریکا در قبال ایجاد دولت نامشروع اسرائیل و اشغال سرزمین فلسطینیان، به این فضای سخت دامن زده است.

از طرفی، تغییر کردن نوع و فضای گفت‌وگو با کشورهای گروه ۵+۱ و کشورهای اروپایی بر این شرایط دشوار تأثیر منفی گذاشت، تا جایی که موضوع هسته‌ای ایران تبدیل به آزمونی مهم برای محک زدن سیاست خارجی مشترک اتحادیهٔ اروپایی شد. گرچه در مقوله سیاست خارجی مشترک اروپایی، اختلاف منافع و تفاوت دیدگاه‌های زیادی وجود دارد، لکن در مسائلی چون ایران، تقریباً بالاترین حد همگرایی و اتفاق نظر بین اعضای اتحادیه مشاهده می‌شود. از سوی دیگر می‌توان گفت نوع رابطه با ایران برای انسجام اعضای اتحادیهٔ اروپا به‌ویژه در تدوین سیاست خارجی مشترک اروپا فرصت‌های زیادی را فراهم کرده است؛ در حالی که در مسائل مختلف بین‌المللی، شاهد شکاف‌های مختلف در میان اعضای

اتحادیه بوده‌ایم. در این دوره از روابط، اتحادیهٔ اروپا رویکردهای متعددی را در پیش گرفته که عمدتاً محورهای زیر را شامل می‌شود:

رویکرد عدم گسترش روابط با ایران، رویکرد آشتی اروپا با آمریکا از طریق پروندهٔ هسته‌ای ایران، رویکرد درخواست تعلیق غنی‌سازی، رویکرد قهریه بنا بر فصل هفتم منشور ملل متحد، رویکرد افزایش تحریم‌ها به‌خاطر جلوگیری از جنگ، رویکرد دو منظورهٔ تعامل ـ تشویق و تهدید ـ تحریم و در نهایت رویکرد تحریم‌های همه‌جانبه علیه ایران.

چشم‌انداز کلی روابط

با گزارش ژوئن ۲۰۰۳ آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، فشار اتحادیهٔ اروپا علیه ایران افزایش یافت. وزرای خارجهٔ کشورهای عضو در اجلاس لوکزامبورگ در ژوئن ۲۰۰۳، برای اولین بار از حملات پیشگیرانه بر ضد دولت‌هایی که در صدد توسعهٔ سلاح‌های کشتارجمعی برمی‌آیند، حمایت کردند و اظهار داشتند چنانچه فعالیت‌های دیپلماتیک ناکام بماند و بازرسان انرژی اتمی در انجام وظایف‌شان با مشکل روبه‌رو شوند، اقدامات جبری می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.(۱)

این در حالی است که در برخی موارد رویکرد اتحادیهٔ اروپا بازتابی از مسائل داخلی ایران بوده است و در این راستا وقایع اتفاقیه در ایران و مسائل داخلی کشور توان بسیار زیادی در متأثر کردن این روابط داشته است؛ تا جایی که این امر در استراتژی اتحادیهٔ اروپا در تنظیم روابط با ج.ا.ایران به‌وضوح قید شده است. به‌عنوان نمونه، نتایج دور دهم انتخابات

ریاست‌جمهوری تأثیر منفی در روابط اتحادیه با کشورمان داشت و این امر در بیانیهٔ منتشره از سوی این اتحادیه کاملاً نمود پیدا کرد.(۲)

در اتحادیهٔ اروپا در مورد ج.ا.ایران، انگلیس، فرانسه و آلمان نقش اصلی در سیاست مشترک اتحادیه دارند. اگرچه کشورهایی مثل ایتالیا، اسپانیا، اتریش و یونان نیز وزنهٔ خاص خود را دارند. در حال حاضر روابط با اتحادیه به موضوع هسته‌ای گره خورده است و در بین ۲۷ کشور عضو اتحادیه، تصمیم‌گیری در روابط با ایران به گروه E3 سپرده شده است. دو تفکر «آتلانتیکی» و «اروپایی» در زمینهٔ سیاسی ـ امنیتی[۱] و اقتصادی ـ فرهنگی[۲] در اتحادیهٔ اروپا حاکم است. تفکر آتلانتیکی از سوی انگلیس و کشورهای شمال اروپا و تفکر اروپایی از سوی فرانسه و کشورهای جنوب اروپا پیگیری می‌شود. آلمان نیز نگرش به شرق قاره را ملاک عمل خود قرار داده است. این در حالی است که بعد از روی کار آمدن نیکولا سارکوزی در فرانسه، موضع فرانسه به آمریکا و انگلیس نزدیک‌تر شده است و این نزدیکی در رویکردهای این سه کشور و در بسیاری مواقع در رویکرد اتحادیهٔ اروپا در قبال ایران به‌خصوص از زمان روی کار آمدن دولت نهم، به‌خوبی دیده می‌شود. رویکرد تنبیه و تشویق یا چماق و هویج نمونه‌ای از هماهنگی سه کشور انگلیس، فرانسه و آمریکا از زمان رد بستهٔ پیشنهادی گروه 5+1 در ۲۶ اوت ۲۰۰۸ از سوی ایران می‌باشد.(۳) در این مقطع، شاهد رویکرد عدم گسترش در روابط از

1. NATO & ESDP
2. Social Economy & Market Economy. European Culture & American Culture

سوی اتحادیهٔ اروپا با هماهنگی سه کشور فوق بوده‌ایم.

اتحادیهٔ اروپا[۱] در طی سال‌های اخیر همچون سه دههٔ گذشته موضوعاتی دیگر چون حقوق بشر، تروریسم، روند صلح خاورمیانه، تسلیحات کشتارجمعی را در موارد مختلف و از طریق بیانیه‌های خود مورد اشاره قرار داده است. در بحث حقوق بشر موضوعاتی چون آزادی‌های اساسی، آزادی بیان و عقیده، حقوق زنان، حقوق اقلیت‌های دینی، آزادی ارتباطات رسانه‌ای، محکومیت مجازات اعدام، انتخابات دهم ریاست‌جمهوری و... به‌عنوان یک موضوع مستمر و دائمی مورد توجه اتحادیهٔ اروپا اعم از شورا، کمیسیون و پارلمان اروپا و ریاست دوره‌ای و نمایندگی عالی سیاست خارجی، بوده است.[۴]

رویکرد عدم گسترش روابط با ایران

در دوران دولت نهم، روابط سیاسی و اقتصادی طرفین به‌نحو بارزی کاهش یافت. تبادل هیئت‌ها و رفت و آمدهای دیپلماتیک در حداقل خود قرار گرفت و ما دیگر شاهد سفرهای سیاسی و اقتصادی در سطح رؤسای کشورها و حتی وزرای خارجه و یا وزرای اقتصادی به پایتخت‌های یکدیگر نیستیم. اتحادیهٔ اروپا در ژوئن ۲۰۰۸ اعلام کرد تا زمانی که ایران

---

۱. جدای از ۲۷ کشور عضو اتحادیهٔ اروپا، در بیانیه‌های مصوب این اتحادیه معمولاً کشورهای متقاضی عضویت در اتحادیه، کشورهای عضو فضای اقتصادی اروپا، نروژ، ایسلند، لیختن اشتاین، آلبانی، کرواسی، مقدونیه و مولداوی نیز به این بیانیه‌ها می‌پیوندند.

به شفافیت و اعتمادسازی در برنامهٔ هسته‌ای خود دست نزند، از برقراری روابط گسترده با آن خودداری خواهد کرد.[۵]

برخی از رهبران اروپایی ازجمله سارکوزی در فرانسه و مرکل در آلمان، به‌وضوح اعلام کردند که به‌هیچ‌وجه مایل به دیدار و گفت‌وگو با آقای احمدی‌نژاد نیستند و تا زمانی که ایشان با ادبیات خاص خود گفت‌وگو کند، به گفت‌وگو و همکاری با دولت ایشان علاقه‌ای ندارند.[۱][۶]

رویکرد عدم گسترش روابط تا به امروز ادامه دارد و ما امروز در پایین‌ترین سطح روابط با اتحادیهٔ اروپا به‌عنوان یک مجموعه و با کشورهای عضو آن در روابط دوجانبه قرار داریم. در این راستا، سطح روابط سیاسی و دیپلماتیک به‌ویژه بسیار کاهش یافته و ما شاهد اعزام هیئت‌های بلندپایه از مقامات دو طرف نیستیم. از طرفی، نتایج انتخابات دهم ریاست‌جمهوری در ایران و موضع‌گیری اتحادیهٔ اروپا و کشورهای عضو آن تأثیر منفی در روند روابط به‌جای گذاشته است.[۷]

حجم روابط تجاری نیز از ۲۶ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۹ به حدود ۱۸/۵ میلیارد یورو در سال ۲۰۱۰ رسیده است.[۸] در چشم‌انداز آتی به‌نظر نمی‌رسد روند رکود فعلی متوقف شود مگر اینکه اتفاق بسیار مهم و جدیدی در سطح روابط روی دهد.

---

۱. سارکوزی همچنین در تاریخ ۲۴ آوریل ۲۰۰۸ اعلام کرده بود که در مقام رئیس‌جمهوری فرانسه حاضر نیست با آقای احمدی‌نژاد حرف بزند و دست بدهد.

رویکرد آشتی اروپا با آمریکا از طریق پروندهٔ هسته‌ای ایران

از آنجایی که آمریکا نقشی کلیدی در رابطه با اتحادیهٔ اروپا و کشورهای بزرگ و قدرتمند آن دارد و با توجه به تأثیری که این امر در نوع رابطه با ایران می‌گذارد، لاجرم در این مقاله به تحلیل نقش آمریکا نیز پرداخته می‌شود. این در حالی است که رابطهٔ آمریکا با اتحادیهٔ اروپا همیشه در مسیری صاف و شفاف قرار نداشته و گاهی ما شاهد اختلافات و رقابت‌های زیادی بین آنها بوده‌ایم. تا چند سال پیش اتحادیه با آمریکا اختلاف‌های جدی پیرامون سیاست‌های خود در قبال ایران داشت که نقطهٔ اوج آن مخالفت با پیامدهای فراسرزمینی قانون تحریم‌های ثانویهٔ آمریکا، موسوم به داماتو و مقابله به مثل حقوقی اتحادیه با شرکت‌های آمریکایی بود. جنگ آمریکا با عراق نیز به این وضعیت دامن زد. لیکن از ژوئن سال ۲۰۰۳ که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در گزارش خود مدعی شد ایران از اعلان برخی از فعالیت‌های هسته‌ای خود ازجمله وارد کردن اورانیوم در سال ۱۹۹۱ کوتاهی کرده است، به‌تدریج برنامهٔ هسته‌ای ایران به موضوعی آزمایشی برای همکاری آتی اتحادیه با آمریکا تبدیل شد.[۹]

جنگ آمریکا با عراق و عدم مشارکت بسیاری از کشورهای اروپایی در این جنگ و فاصله گرفتن از آمریکا، فضای سردی را در روابط بین اروپایی و فراآتلانتیکی ایجاد کرد. بعد از مدتی کشورهای مهم اروپایی (انگلیس، فرانسه، آلمان و ایتالیا) احساس کردند باید به این وضعیت خاتمه دهند و روابط خود را بازسازی کنند. نوع رابطه با ایران و به‌خصوص فعالیت‌های هسته‌ای آن، بهترین شرایط را برای کشورهای

غربی ایجاد کرد. بازدید بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی از تأسیسات هسته‌ای نطنز و گزارش ارائه‌شده به شورای حکام، آشتی اروپایی و فراآتلانتیکی را تسهیل کرد. همگان دشمن مشترکی یافته بودند که باید با آن برخورد شود.(۱۰)

آنچه بازرسان آژانس بین فوریه و سپتامبر ۲۰۰۳ کشف کردند کافی بود تا نشان داده شود که ایرانیان تعهدات خود را زیر پا گذاشته‌اند. اروپاییان (انگلیس، آلمان و فرانسه) آن‌وقت خواستند نشان دهند پس از اختلاف نظر و تفرقه و جدایی در مورد عراق می‌توانند یکدیگر را پیرامون مسئله ایران بازیابند و می‌توانند یک راه‌حل دیپلماتیک برای این بحران پیدا کنند.(۱۱)

به عبارت دیگر، اتحادیهٔ اروپا که از امتناع پاریس، بروکسل و برلین در مشارکت در جنگ آمریکا علیه عراق متزلزل شده بود، تلاش کرد تا از طریق پروندهٔ هسته‌ای ایران با واشنگتن آشتی کند و به‌طور روشن‌تر، موضع اروپا بر خط واشنگتن و تل‌آویو قرار گرفت؛ حتی اگر تمامی توان میانجیگری خود را در بحرانی که می‌تواند به جنگی دیگر منجر گردد، از دست بدهد. اساساً اروپا به‌عنوان یک «قدرت آرام» واقعی، فاقد ارادهٔ کافی برای قرار دادن خود خارج از چتر حمایت آمریکاست و پروندهٔ ایران این مسئله را دوباره آشکار کرده است.(۱۲)

رویکرد درخواست تعلیق غنی‌سازی

مذاکرات متعدد صورت‌گرفته بین ج.ا.ایران و آژانس وین و کشورهای اروپایی در نهایت، منجر به توافق امضاشدهٔ پاریس در ۱۵ نوامبر ۲۰۰۴ با

تروئیکای اروپایی یعنی سه کشور فرانسه، آلمان و انگلیس برای تعلیق موقتی غنی‌سازی اورانیوم شد.[۱۳]

توافق صورت‌گرفته بسیار لرزان و کم‌دوام بود. روند وقایع نشان داد که طرفین به‌هیچ‌وجه به یکدیگر اعتماد ندارند. جمهوری اسلامی برای نشان دادن حسن نیت خود و اثبات مسالمت‌آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای‌اش قبول کرد تا به‌طور موقت غنی‌سازی اورانیوم را متوقف نماید. اتحادیهٔ اروپا با فشار آمریکا خواستار تعلیق دائم غنی‌سازی شد و این ژست مثبت ایران از سوی واشنگتن رد گردید. ایران برنامهٔ غنی‌سازی خود را از سر گرفت. اروپاییان حاضر نبودند تفاهم شکننده ایجادشده بین خود از یک طرف و با آمریکا از طرف دیگر را به خاطر ایران به خطر اندازند.

در این فضا، اتحادیهٔ اروپا به جای ادامهٔ سیاستی مستقل در پشت سر واشنگتن قرار و موضع سختی در پیش گرفت. پیشنهادات جدید ارائه‌شده توسط پنج عضو شورای امنیت و آلمان در ژوئن ۲۰۰۶ هیچ‌گونه ضمانتی را در زمینهٔ عدم مداخله در امور ایران در بر نداشت. در پاسخ اوت همان سال، تهران دوباره خواستار این شد که «طرف‌های غربی که می‌خواهند در مذاکرات شرکت کنند به نام خود و سایر کشورهای اروپایی کنار گذاشتن سیاست ارعاب، فشار و تحریمات علیه ایران را اعلام نمایند».[۱۴]

براساس توافق ۱۵ ماه نوامبر ۲۰۰۴ در پاریس که به‌وسیله ایران و «گروه سه کشور» به امضا رسید، مذاکرات از دو هدف مشخص برخوردار بود. ایرانی‌ها می‌بایست «ضمانت‌هایی عینی ارائه دهند که برنامهٔ هسته‌ای آنان صرفاً هدفی غیرنظامی دارد»، و اروپا می‌بایست «تضمین‌هایی محکم

در رابطه با همکاری هسته‌ای، فناوری و اقتصادی داده، و تعهداتی مشخص نیز در زمینهٔ امنیتی به‌عهده بگیرد». به نشانهٔ حسن نیت، تهران به‌صورت یک‌جانبه تصمیم گرفت که موقتاً تمامی فعالیت‌های غنی‌سازی و «احیای مجدد» اورانیوم را، طی مدت مذاکرات، متوقف کند و حتی قبل از امضای پروتکل تکمیلی «آژانس» که در دسامبر ۲۰۰۳ صورت گرفت، آن را به مورد اجرا گذارد.[۱۵]

اما در اوت ۲۰۰۵، اروپایی‌ها به رئیس‌جمهور جدید ایران، آقای محمود احمدی‌نژاد، موافقتنامه‌ای را پیشنهاد کردند که به عقیدهٔ یک دیپلمات اروپایی، به «یک جعبه زیبای خالی از هرگونه محتوا، پیچیده در کاغذهای فراوان و رنگارنگ خلاصه می‌شد».[۱۶] از نظر مذاکره‌کنندگان غربی، تنها «تضمین عینی که برنامهٔ ایران هدفی صرفاً غیرنظامی را دنبال می‌کند» به معنای توقف قطعی هر فعالیتی در زمینهٔ غنی‌سازی و یا «احیای مجدد» اورانیوم به‌وسیلهٔ ایران است؛ فعالیتی که در عین حال بند چهارم ان‌پی‌تی آن را مجاز شناخته است. در نهایت، تا آنجا که به تضمین‌هایی در زمینهٔ امنیتی و مورد درخواست تهران مربوط می‌شوند نیز اروپایی‌ها گذشتی از خود نشان ندادند. آنان به تأکید دوباره بر تعهدات بین‌المللی در این زمینه، بسنده کرده‌اند. از این رو، در ازاء تعدیل اهداف تهران و بازساخت یک مصالحه، اتحادیه فاقد ارادهٔ سیاسی جهت اهدای پاداش قابل ملاحظه‌ای بوده است. چراکه بحران فقط شامل پروندهٔ هسته‌ای نمی‌گردد و جنبه‌های سیاسی و راهبردی کثیری را شامل می‌شود، که کلید آن نه در اروپا، بلکه در دست آمریکاست.[۱۷]

رویکرد قهریه بنا بر فصل هفتم منشور ملل متحد

در تاریخ ۱۳ دسامبر ۲۰۰۳، اتحادیهٔ اروپا یک «استراتژی اروپایی به‌منظور مبارزه با گسترش سلاح‌های کشتارجمعی» تصویب نمود که شامل سیاست دولت‌های عضو در مقابل مسئلهٔ ایران نیز می‌شود.[۱۸]

در سند مصوب اتحادیهٔ اروپا مبارزه با اشاعهٔ هسته‌ای به‌روشنی خاطرنشان شده است. اگر مبارزه با «گسترش هسته‌ای»، در آغاز به صورتی غیرنظامی، به‌خصوص از طریق برقراری یک گفت‌وگوی سیاسی و با احترام به عهدنامه‌های بین‌المللی مورد بررسی قرار گرفته بود، اما متن مزبور چنین پیش‌بینی می‌کند: «زمانی که از ترتیبات [بازدارنده] نتیجه‌ای حاصل نشود، می‌توان ترتیباتی قهری را در چهارچوب فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد و حقوق بین‌الملل (مجازات‌ها ـ محدود یا عمومی ـ توقیف محموله‌ها و در صورت لزوم اعمال زور)، مورد استفاده قرار داد».[۱۹]

در روند گفت‌وگوهای ایران با اتحادیهٔ اروپا و به‌ویژه با سه کشور فرانسه، انگلیس و آلمان، شاهد این رویکرد اروپایی هستیم. در دسامبر ۲۰۰۵ دور جدید مذاکرات بین ایران و اروپا به پایان رسید. در ژانویهٔ ۲۰۰۶ ایران دوباره غنی‌سازی اورانیوم را از سر گرفت: در پاسخ، اروپا با آمریکا به‌صورت مشترک فشار آوردند تا پروندهٔ ایران برای اولین بار به شورای امنیت برود و تحریم‌ها علیه ایران قانونی شود. در پاسخ، ایران نیز فعالیت و همکاری داوطلبانهٔ خود با آژانس انرژی اتمی را تعلیق کرد و قویاً غنی‌سازی هسته‌ای را ادامه داد. اروپا یک بستهٔ پیشنهادی را به‌همراه چین و روسیه و آمریکا به ایران ارائه کرد و ایران نپذیرفت و در نتیجه نخستین قطعنامه علیه ایران در شورای

امنیت در سال ۲۰۰۶ صادر شد که برای ایران سنگین و غیرقابل انتظار بود. یکی از نقاط ضعف اروپا در مذاکرات که به شکل چماق مذاکرات نمود پیدا کرد، خواستهٔ آنها مبنی بر تعلیق دائم غنی‌سازی توسط ایران بود که اصل انرژی هسته‌ای برای ایران را نادیده می‌گرفت. همین باعث شد مذاکرات به نتایج مثبت نینجامد. اروپا که در نظر داشت راه‌های جلوگیری از انحراف هسته‌ای ایران را فراهم کند، در عمل به سمتی رفت تا اصل حق ایران برای استفاده از انرژی هسته‌ای را نادیده بگیرد.[۲۰]

در ادامهٔ این مسیر قطعنامه‌های صادرشده توسط شورای امنیت علیه ایران، پویایی و فعالیت اروپا در مذاکرات با ایران را کم‌رنگ و بی‌اثر کرد. با این حال، اروپا بار دیگر در سال ۲۰۰۷ با رهبری خاویر سولانا، مسئول وقت سیاست خارجی اتحادیهٔ اروپا، به مذاکره با ایران به‌صورت مذاکرات منظم برگشت. در روند مذاکرات با ایران، سارکوزی خواستار تحریم‌های جدی علیه ایران شد. حتی وزیر خارجه فرانسه، برنارد کوشنر، در سال ۲۰۰۷ اعلام کرده بود که برای محکوم کردن جدی ایران باید آمادهٔ جنگ علیه آن شد. فشارهای فرانسه و انگلیس برای افزایش تحریم‌های در کنار تحریم‌های سازمان ملل وجود داشت و در مقابل کشورهای دیگر اروپایی نظیر آلمان، ایتالیا و اتریش مایل بودند که این تحریم‌ها در صورت لزوم در چهارچوب سازمان ملل تصویب شود و جایی را هم برای ادامهٔ مذاکرات با ایران باقی گذاشت.[۲۱]

در جریان سفر اروپایی بوش به پاریس، سارکوزی و بوش موضوع هسته‌ای ایران را در تاریخ ۱۳ ژوئن ۲۰۰۸ در کاخ الیزه مورد بحث قرار

دادند. در این مقطع، شاهد اوج هماهنگی‌ها بین دولت سارکوزی و دولت جورج بوش هستیم. در جریان این سفر روشن شد که دو پایتخت در خصوص موضوع ایران تلاش دارند یک‌صدا سخن گویند و دارای تحلیل مشابهی از خطری هستند که ناشی از به‌اصطلاح کسب سلاح اتمی توسط ایران می‌باشد. در ماه‌های بعد مسئولین فرانسوی[1] تلاش‌های بسیاری را در پشت پرده به‌عمل آوردند تا اینکه احساس ـ از نظر آنها فاجعه‌بار ـ ناشی از گزارش نوامبر ۲۰۰۷ آژانس‌های اطلاعاتی آمریکا مبنی بر اینکه ایران از سال ۲۰۰۳ مطالعات روی تولید کلاهک هسته‌ای را «متوقف» نموده، پاک کنند تا بسیج بین‌المللی روی این پرونده تضعیف نگردد.[۲۲]

رویکرد افزایش تحریم‌ها به‌خاطر جلوگیری از جنگ

آمریکا به‌خصوص در طی دوران جورج بوش همواره گزینهٔ توسل به جنگ و قوهٔ قهریه را در کنار گزینه‌های دیگر مطرح می‌ساخت. در این رابطه آمریکا تحت فشار رژیم اسرائیل عنوان می‌کرد ایران اگر بخواهد همچنان به فعالیت‌های حساس هسته‌ای خود ادامه دهد، ممکن است از گزینه‌های نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای و نظامی ایران استفاده نماید. این در حالی است که اروپا همواره خواهان جلوگیری از یک جنگ احتمالی

---

۱. فرانسه از اول ژوئیه ۲۰۰۸ ریاست دوره‌ای اتحادیه را عهده‌دار شد و سارکوزی در ابتدای روی کار آمدن مایل بود ژست یک رهبر قدرتمند اروپایی را در پیش بگیرد و روابط با ایران و به‌خصوص پروندهٔ هسته‌ای، فرصت لازم را برای سارکوزی فراهم کرد.

بوده و همچنان در کنار تحریم‌ها به مذاکره و گفت‌وگو پیرامون این موضوع اظهار علاقه کرده است. خاویر سولانا در آخرین روزهای فعالیتش به‌عنوان مسئول سیاست خارجی اروپا گفته بود که اروپا در نهایت می‌تواند رویکرد گفت‌وگو و فشار را در کنار هم بپذیرد.[۲۳]

به‌نظر می‌رسد اروپا با رویکرد افزایش فشار و تحریم‌ها خواهان جلوگیری از یک جنگ احتمالی در منطقهٔ حساس خاورمیانه از یک طرف و همراهی با آمریکا برای نشان دادن یک سیاست مشترک ارو ـ آتلانتیکی در برخورد با ایران بوده است و هدف از آن منصرف کردن آمریکا و اسرائیل از شروع یک جنگ و ایران از ادامهٔ فعالیت‌های هسته‌ای حساس و غنی‌سازی در سطح بالا بوده است. در این رویکرد یک تقسیم کار بین اروپا و آمریکا به‌وجود آمد که در آن گفت‌وگو و تعامل از یک طرف و تحریم و مجازات‌های اقتصادی از طرف دیگر مشاهده می‌شود.

یکی از اقداماتی که اتحادیهٔ اروپا به‌خصوص از نیمهٔ سال ۲۰۰۸ در پیش گرفت و هدف از آن جلوگیری از یک درگیری نظامی از طرف آمریکا و اسرائیل علیه تأسیسات نظامی و اقتصادی ایران بود، رویکرد افزایش فشار و تحریم‌های بسیار شدید بود. این رویکرد را حداقل در دو سطح عمده شاهد هستیم یکی در چهارچوب شورای امنیت سازمان ملل و دیگری به‌صورت تحریم‌های فوق‌العاده و ورای شورای امنیت و در سطح اتحادیهٔ اروپا. این رویکرد که مورد حمایت آمریکا و عمدتاً بلوک غرب و کشورهایی چون کانادا، استرالیا، و ژاپن می‌باشد را ما امروز نیز کاملاً

می‌توانیم ببینیم. در این راستا، تحریم‌های زیادی طی دو سال اخیر تصویب شده که بسیاری از زمینه‌های اقتصادی، تجاری، بانکی، نفت و گاز و بنزین، حمل‌ونقل و... در ایران را در بر می‌گیرد.

در چهارچوب این رویکرد که عمدتاً در چند ماه آخر دورهٔ دوم جورج بوش اتخاذ گردید، شاهد اتخاذ این سیاست از سوی آمریکا و کشورهای اروپایی هستیم. در این رابطه در جریان سفر دوره‌ای جورج بوش به اروپا و در پایان نشست سران اتحادیهٔ اروپا و آمریکا در اسلونی، بیانیه‌ای مشترک در تاریخ ۱۲ ژوئن ۲۰۰۸ منتشر شد.(۲۴)

در بیانیهٔ منتشرشده در پایان دیدار سران دو سوی آتلانتیک، بیشتر روی همسویی‌ها تأکید شد و به درخواست واشنگتن، طرفین نیت خود را در افزایش فشارها روی ایران بیان داشتند تا ایران را مجبور به چشم‌پوشی از برنامهٔ غنی‌سازی اورانیوم نمایند.[۱] اتحادیهٔ اروپا و ایالات متحدهٔ آمریکا خاطرنشان ساختند که تحریم‌ها «به‌طور کامل و مؤثر به مرحلهٔ عمل درمی‌آیند و می‌توانند توسط «تصمیمات اضافی» کامل‌تر گردند».[۲] همچنین به‌طور همزمان «راه‌حلی از طریق مذاکره»[۳] ارائه گردید

1. L'Iran doit pleinement restaurer la confiance de la communauté internationale sur la nature exclusivement pacifique de son programme nucléaire en mettant en œuvre le Protocole additionnel. L'Iran doit communiquer à l'AIEA toute opération liée à la fabrication d'armes et autoriser l'AIEA à vérifier que toute opération de ce type a cessé.

۲. پیش از این سه سری تحریم مشترک اروپایی ـ آمریکایی توسط شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران به تصویب رسیدند.

3. Nous confirmons la double stratégie sur cette question qui a été renforcée par une série de mesures incitatives et voulons croire qu'il existe encore pour l'Iran une solution négociée et réciproquement satisfaisante.

و قرار شد یک پیشنهاد جدید همکاری در روزهای آینده توسط خاویر سولانا تسلیم مقامات ایرانی شود.[۲۵]

جورج بوش در آخرین سفر اروپایی خود قبل از پایان دوران ریاست‌جمهوری‌اش به چند کشور اروپایی، بیش از هر چیز سعی در ترغیب اروپایی‌ها در تقویت سازوکار لازم برای اعمال تحریم علیه تهران در خارج از چهارچوب شورای امنیت سازمان ملل داشت. وی به‌هنگام سفر به آلمان در کنفرانس مطبوعاتی مشترک خود با خانم آنگلا مرکل با کنایه دربارهٔ سناریوی استفاده از نیروی نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای ایران گفت: «اما اولویت برای من یک راه‌حل دیپلماتیک است و بهترین گزینه برای ایران، قبول پیشنهاد همکاری است که می‌بایست به‌زودی در تهران و توسط خاویر سولانا از سوی شش کشور درگیر در پروندهٔ هسته‌ای، به ایران تقدیم شود».[۲۶]

در فضای ملتهب ایجادشده، رئیس‌جمهوری محمود احمدی‌نژاد هم به‌نوبه‌خود اخطار داد که ایران «شرف» خود را با امتیازاتی که به آن پیشنهاد می‌شود، مبادله نخواهد کرد.[۲۷] وی همچنین سعی کرد تا چالشی که کشورش را از سال ۲۰۰۶ در ارتباط با رودررویی با آمریکا و فقط با جورج بوش در مقابل شورای امنیت سازمان ملل قرار داده بود، کاهش دهد. امری که از دید دیپلمات‌های غربی، به این معناست که ایران با زمان بازی می‌کند تا بتواند به دولت جدید آمریکا برسد و در نتیجه خیلی مایل نیست تا حل‌وفصل بحران از طریق مذاکره را پیش از پایان دورهٔ بوش عملی نماید.[۲۸]

رویکرد دومنظورهٔ تعامل ـ تشویق و تهدید ـ تحریم

از دیگر رویکردهایی که کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپایی عمدتاً از سال ۲۰۰۷ در روابط خود با ایران اتخاذ کردند، رویکرد تعامل و تهدید یا به‌اصطلاح سیاست قدیمی هویج و چماق بود. در این رویکرد دو پایه گفت‌وگو و تشویق در یک طرف و تهدید و تحریم در طرف دیگر قرار داشت. این رویکرد حمایت صریح آمریکا را نیز به‌دنبال داشت.

در این رابطه، شش کشور قدرتمند جهان درگیر در بحث پیرامون برنامهٔ هسته‌ای ایران جمعه ۲ مه ۲۰۰۸ در لندن تصمیم گرفتند مشوق‌های جدیدی به ایران پیشنهاد بدهند. دیوید میلیبند، وزیر خارجهٔ انگلیس، جزئیات چنین پیشنهادی را مشخص نساخت، ولی به‌طور ساده‌ای گفت که شامل «مشوق‌های تجدیدنظر و به‌روزشدهٔ» آنچه سال ۲۰۰۶ به تهران پیشنهاد شده بود، می‌گردد؛ مانند همکاری‌های غیرنظامی، همکاری در عرصهٔ انرژی و همکاری‌های دیپلماتیک و به‌خصوص تحویل اورانیوم برای مقاصد غیرنظامی در قبال متوقف ساختن فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم.[۱](۲۹)

سخنگوی وزارت خارجهٔ ایران در واکنش به بستهٔ جدید پیشنهادی ابرقدرت‌ها برای حل بحران هسته‌ای ایران اظهار داشت که کشورش

---

۱. این پیشنهاد در واقع بستهٔ تجدید نظر شدهٔ پیشنهادی است که گروه ۱+۵ در ژوئن ۲۰۰۶ به ایران عرضه کرد و علاوه بر پیشنهادهای همکاری در زمینهٔ اتم غیرنظامی و همکاری‌های اقتصادی و تجاری، این بسته شامل مشاوره‌های منطقه‌ای روی مسائل امنیتی در خاورمیانه هم می‌گردد و شیوهٔ خاصی برای تعلیق غنی‌سازی اورانیوم را در خود گنجانیده است.

هرگونه پیشنهاد ابرقدرت‌ها که حق ایران در زمینهٔ هسته‌ای را به‌رسمیت نشناسند، رد می‌کند.(۳۰)

در فضای سنگین به‌وجودآمده، دولت ایران برای اولین بار دست به ابتکار جدیدی زد و با ارائهٔ یک بسته پیشنهادی تلاش نمود رویکرد جدیدی را در پیش گیرد. در این رابطه علی‌اصغر خاجی، سفیر ایران در اتحادیهٔ اروپا در بروکسل، در تاریخ ۱۳ مه ۲۰۰۸ پیشنهادات ایران را به خاویر سولانا تسلیم نمود. ایران ضمن اشاره به موقعیت و وزن خود در خاورمیانه، مجدداً پیشنهاد ایجاد یک «کنسرسیوم» بین‌المللی را با مشارکت کشورهای مختلف ازجمله کشورهای اروپایی ـ که بتواند ادامهٔ برنامهٔ غنی‌سازی اورانیوم در ایران را میسر نماید ـ مطرح کرد. از نظر کشورهای گروه ۱+۵ متن پیشنهادی ۱۳ مه ۲۰۰۸ ایران، بن‌بستی روی مسئلهٔ اصلی تعلیق غنی‌سازی ایجاد کرد.(۳۱)

اتحادیهٔ اروپا در اجلاس مشترک سران با آمریکا در تاریخ ۱۰ ژوئن ۲۰۰۸ بیانیهٔ شدیدی را منتشر کرد و خواستار احترام به تعهدات بین‌المللی، تعلیق کامل غنی‌سازی و همکاری کامل با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از سوی ایران شد.[1](۳۲)

در شرایط ملتهب ایجاد شده، خاویر سولانا به‌عنوان نماینده گروه غرب در تاریخ ۱۴ ژوئن ۲۰۰۸ وارد ایران شد تا بسته پیشنهاد همکاری گروه ۱+۵ را در قبال تعلیق برنامهٔ هسته‌ای در اختیار تهران بگذارد. وی

---

1. Nous demandons à l'Iran à se conformer aux obligations internationales relatives à ses activités nucléaires, y compris la suspension totale et vérifiable de ses activités d'enrichissement d'uranium et sa coopération entière avec l'AIEA.

بسته بهبود یافته پیشنهادی دو سال پیش ژوئن ۲۰۰۶ را با خـود بـه ایـران آورد که در آن ابرقدرت‌ها، حق ایران در توسعه تحقیقات، تولید و استفاده انرژی هسته‌ای برای مقاصد غیرنظامی را پذیرفته بودند. خاویر سـولانا در این سفر حامل سندی سه صفحه ای بود که در ماه مه ۲۰۰۸ توسط شـش کشور درگیر مذاکرات با ایران تهیه شده بود. این مـتن پیشـنهاد همکـاری جدیدی در قبال تعلیق غنی‌سازی اورانیوم و کامل‌تر کردن پیشـنهاد ژوئـن ۲۰۰۶ را می‌کرد که هیچ پاسخی از سوی ایران بدنبال نداشت[۱]. یـک منبـع دیپلماتیک انگلیس دربارهٔ این بسته عنوان کرد که «پیشنهادی بـی‌سـابقه در زمینهٔ انرژی هسته‌ای است. به تهـران پیشـنهاد کـرده‌ایـم تـا بـرای مراکـز هسته‌ای آب سبک کمک فنی نماییم و از تحقیقات، تحویل مواد سـوخت هسته‌ای و... حمایت کنیم. اگر ایران برنامهٔ نظامی ندارد، به نفعش می‌باشد تا پاسخ مثبتی بدهد».[۳۳] به‌دنبال رد این پیشنهاد از سوی ایران، ۲۷ کشـور عضو اتحادیهٔ اروپا تحریم‌های جدیدی را علیه ایران اتخاذ کردند.[۳۴]

چیزی که به‌عنوان یک فاکتور مهم بین کشـورهای اروپـایی و آمریکـا مطرح شد و منجر به سخت‌تر کردن رویکرد همه‌جانبـه نسـبت بـه ایـران گردید، آخرین گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی مـورخ ۲۶ مـه ۲۰۰۸ است، مبنی بر اینکه تهران دربارهٔ آنچه تردید می‌رود می‌تواند جنبهٔ نظـامی

---

۱. پیشنهاد ۱۴ ژوئن ۲۰۰۸ اتحادیهٔ اروپا (همکاری‌های اقتصادی، تجاری، اتم غیرنظامی و بحـث روی امنیت منطقه) سومین پیشنهادی است که به‌خاطر برنامهٔ هسته‌ای به ایران می‌شـود. نخسـتین آن در اوت ۲۰۰۵ توسط اروپا بود که از سوی تهران به‌عنوان «توهینی به ملت ایران» توصیف گردید. دومین طـرح بستهٔ پیشنهادی سال ۲۰۰۶ بود که از سوی ایران رد شد.

برنامهٔ هسته‌ای‌اش باشد، توضیحات کاملی ارائه نداده است.[1] این گزارش روی مطالعات ایران در خصوص ساخت کلاهک موشکی که بتواند مادهٔ انفجاری اتمی را در خود جای دهد، روی آزمایشات مواد انفجاری با قدرت بسیار بالا، و روی طرح احتمالی تأسیساتی به‌منظور آزمایشات هسته‌ای معطوف گردیده است یعنی عناصر بسیاری که آژانس وین به‌عنوان «منابع جدید نگرانی‌ها» توصیف کرده است.(۳۵)

در این رابطه آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان، اعلام کرد که باید «در صورت لزوم با تحریم‌های فزاینده نسبت به این گزارش واکنش نشان داد».(۳۶) گوردون براون، نخست‌وزیر انگلیس، نیز در جریان دیدار ۱۶ ژوئن رئیس‌جمهور آمریکا از لندن، اعلام کرد که اتحادیهٔ اروپا تحریم‌ها و مجازات‌های جدیدی علیه ایران اعمال خواهد کرد. وی همچنین اظهار داشت: «امروزه به شیوه‌ای عمل می‌کنیم که دارایی‌های بزرگ‌ترین بانک در خارج از کشور ایران، [بانک] ملی، مسدود گردند».(۳۷)

آغاز رویکرد عملی مجازات‌های اقتصادی

چند روز بعد در ۲۳ ژوئن ۲۰۰۸، اتحادیهٔ اروپا در یک موضع مشترک تحریم‌های از قبل اعلام شده علیه بانک ملی ایران را مورد تأیید قرار داد. در عین حال، اتحادیه اعلام کرد بستهٔ پیشنهادی اخیر خود به ایران

1. "Nous attendons des explications substantielles de l'Iran pour prouver ses déclarations sur les prétendues études et sur d'autres informations qui peuvent avoir une dimension militaire", souligne le rapport du directeur général de l'AIEA, Mohamed ElBaradei.

همچنان معتبر است.

بیست‌وهفت کشور عضو اتحادیهٔ اروپا در اجلاس ۲۳ ژوئن ۲۰۰۸ بروکسل اظهار داشتند که بنا بر اسناد، از برنامهٔ هسته‌ای ایران مضطرب می‌باشند و اظهار تأسف می‌کنند که تهران هنوز هم وظایف بین‌المللی‌اش را رعایت نکرده است. آنها از پیامدهای منفی سیاست تهران بر ثبات خاور نزدیک ابراز نگرانی کردند و با قاطعیت تمام تهدیدهای ایران نسبت به رژیم اسرائیل و همچنین «نفی هولوکاست به‌عنوان یک واقعه تاریخی» را محکوم نمودند.[۳۸] طُرفه اینکه در همین اجلاس، اتحادیهٔ اروپا تقویت روابط با اسرائیل را مورد تصویب قرار داد.

به‌نظر می‌رسد عدم استقبال ایران از بستهٔ پیشنهادی خاویر سولانا در ۱۴ ژوئن ۲۰۰۸، باعث تحریم بانک ملی از سوی کشورهای اروپایی و آمریکا شد و گروه غرب در واقع این پیام را ارسال نمود که در برخورد خود با ایران بسیار جدی است و در کنار مذاکره و پیشنهادات کاری، تحریم و مجازات‌های عملی را نیز در دستور کار دارد.

اتحادیه تصمیم تحریمی خود را در چهارچوب قطعنامه‌های سازمان ملل و به‌منظور وادار نمودن تهران به چشم‌پوشی از برنامهٔ غنی‌سازی اورانیوم خود که مظنون به گرایش نظامی است، توصیف نمود.[۳۹]

تصمیم جدید که از ماه‌ها پیش مورد بحث بود، بیانگر نیت ظاهری تقویت فشارها روی تهران و پاسخی به بی‌صبری واشنگتن بود که لحن کلام خود را علیه جمهوری اسلامی سخت‌تر کرده بود. جورج بوش به هنگام سفر خود به چند کشور اروپایی، به این مسئله بارها ارجاع داد و در

عین حال یادآوری کرد که «همهٔ گزینه‌ها مطرح می‌باشند». اما اروپایی‌ها اصرار کرده و روی نیت خود در ادامهٔ تلاش‌ها برای گفت‌وگو با جمهوری اسلامی تأکید نمودند. به گفتهٔ یک دیپلمات غربی نزدیک به این پرونده «ایرانی‌ها باید بدانند که نسبت به گفت‌وگوها باز هستیم، ولی بدون حرکتی با حسن نیت از سوی آنها، مجبور به تحریم و مجازات خواهیم شد».[۴۰] روند وقایع نشان داد که اتحادیهٔ اروپا با هماهنگی تنگاتنگ با آمریکا و از طریق شورای امنیت رویکرد تحریم‌های همه‌جانبه را در پیش گرفت.[۱]

یک روز بعد در ۲۴ ژوئن ۲۰۰۸، تهران تحریم‌های اعلام‌شده توسط شورای وزیران اتحادیهٔ اروپا را به‌شدت مورد انتقاد قرار داد و آن را «غیرقانونی، تبعیض‌آمیز و متناقض» توصیف کرد.[۴۱] در بروکسل مقر اتحادیهٔ اروپا خاطرنشان شد که تصمیم اخیر کاملاً منطبق بر «نگرش مضاعف» اتخاذشده توسط اتحادیهٔ اروپاست که شامل استفادهٔ توأم سلاح تحریم و سلاح مذاکره نسبت به تهران می‌باشد. تصمیم بسیار چشمگیر مربوط به مسدودیت دارایی‌های بانک ملی می‌شود. ممنوعیت سفر و روادید نیز افرادی را در بر می‌گیرد که با برنامهٔ هسته‌ای و موشکی ایران در ارتباط هستند، اما این ممنوعیت شامل رهبران سیاسی نمی‌گردد. بدین‌سان ۲۰ نفر و ۱۸ شرکت به ۱۵ نفر و ۱۳ شرکت اعلام‌شدهٔ قبلی اضافه شدند.[۴۲] آمریکایی‌ها از تصمیم اروپا در تشدید تحریمات و

---

۱. مطالعهٔ مصوبهٔ اتحادیهٔ اروپا نشان می‌دهد که این مصوبه بسیار فنی و دسته‌بندی‌شده است و بیانگر کار و حساسیت زیادی است که ارگان‌های ذی‌ربط و کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا روی آن گذاشته‌اند.

مجازات‌ها استقبال کردند. محمدعلی حسینی، سخنگوی وزارت خارجهٔ ایران، پاسخ داد: «سیاست تنبیه و تشویق هیچ تأثیری روی خواست ملت ایران در کنترل فناوری‌های جدید نخواهد داشت».(۴۳)

رویکرد تحریمی اتحادیهٔ اروپا علیه ایران

رویکرد تحریم‌های سخت و هدفدار اتحادیهٔ اروپا به‌خصوص در سال ۲۰۱۰، روند پرشتابی گرفت. در این راستا، به‌دنبال بی‌اعتمادی روزافزون و تصویب چهار قطعنامه[1] از سوی شورای امنیت علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران، سران کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا در تاریخ ۱۶ ژوئن ۲۰۱۰ در زمینهٔ تحریم‌های شدیدتر علیه ایران، به توافق رسیدند. سران اروپایی در بیانیه‌ای که در پایان نشست بروکسل منتشر شد، ضمن حمایت قاطع از قطعنامهٔ ۱۹۲۹ شورای امنیت،[2] اعلام کردند که تحریم‌هایی را در بخش‌های «انرژی، سرمایه‌گذاری جدید، کمک فنی و نقل و انتقال فناوری، تجهیزات و خدمات مربوط به این حوزه‌ها به‌ویژه حوزه‌های مربوط به پالایش، گدازش و فناوری گاز طبیعی مایع‌شده»، اعمال می‌کنند.[3] در این جلسه، اگرچه

---

۱. قطعنامه‌های ۱۷۳۷، ۱۷۴۷، ۱۸۰۳ و ۱۹۲۹ با تلاش کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا و آمریکا و با هدف جلوگیری از دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای پیشرفته، از سوی شورای امنیت به تصویب رسید.

۲. قطعنامهٔ ۱۹۲۹ در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۸۹/ ۹ ژوئن ۲۰۱۰ به تصویب شورای امنیت سازمان ملل متحد رسید.

۳. شورای اتحادیهٔ اروپا در پاراگراف دو این بیانیه، از تلاش‌های برزیل و ترکیه برای تبادل سوخت اتمی جهت رآکتور تحقیقاتی تهران ـ که توسط آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در اکتبر ۲۰۰۹ به ایران پیشنهاد شده بود ـ استقبال کرد.

آلمان، ایتالیا و فرانسه که سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای در بخش نفت و گاز ایران کرده‌اند، نگرانی‌هایی دربارهٔ تشدید تحریم‌ها و به خطر افتادن سرمایه‌گذاری‌های خود مطرح ساختند، اما در نهایت همهٔ کشورهای عضو حمایت خود را از این بیانیه اعلام نمودند. بازگرداندن ایران به میز مذاکرات و همچنین جلوگیری از حملهٔ نظامی اسرائیل علیه تأسیسات هسته‌ای ایران، دادن اطمینان به کشورهای عربی هم‌پیمان آمریکا مبنی بر مقابله با برنامهٔ هسته‌ای ایران، از اهداف این تحریم‌ها عنوان شد.

دو روز قبل از تصویب بیانیهٔ تحریمی ۱۶ ژوئن ۲۰۱۰ از سوی سران اتحادیهٔ اروپا، وزرای خارجهٔ اتحادیهٔ اروپا در تاریخ ۱۴ ژوئن در پی فشارهای انگلیس و فرانسه، طی نشستی در لوکزامبورگ موضوع تحریم ایران را مورد بحث و بررسی قرار داده و در نهایت تحریم‌هایی فراتر از تحریم‌های سازمان ملل علیه ایران را پیشنهاد کردند. این تحریم‌ها در زمینهٔ صنایع نفت و گاز، حمل‌ونقل، بیمه، بانکداری، انتقال فناوری، تجهیزات و خدمات است. خانم کاترین اشتون، مسئول سیاست خارجی اتحادیهٔ اروپا، اعلام کرد این تحریم‌ها گامی مکمل و در حمایت از تحریم‌های سازمان ملل خواهند بود. وی تأکید کرد که اتحادیهٔ اروپا همچنان به رویکرد گفت‌وگو و مذاکره با ایران، ادامه خواهد داد.[۴۴]

تحریم‌های فوق متعاقباً در جلسهٔ مورخ ۲۶ ژوئیه ۲۰۱۰ شورای اتحادیه مورد تأکید قرار گرفت.[۴۵]

در پی جلسهٔ ۲۶ ژوئیه ۲۰۱۰ وزرای خارجهٔ اتحادیهٔ اروپا، یک سری تحریم‌های جدید علیه ایران به تصویب رسید. بخش عمدهٔ این تحریم‌ها از

فردای آن روز به مرحلهٔ اجرا درآمد. در تصمیم شورای وزیران اتحادیهٔ اروپا، محدودیت‌های برقرارشده بر ضد ایران با هدف متمایل کردن ایران به ازسرگیری مذاکرات در چهارچوب گروه ۱+۵ توجیه شده است. اتحادیهٔ اروپا و آمریکا هم‌اکنون رویکرد تحریم‌های هدفدار و هوشمند را در برخورد با ایران مد نظر قرار داده‌اند و از این طریق تلاش می‌کنند با فشار زیاد دولت ایران را جهت متوقف کردن برنامهٔ غنی‌سازی مجاب نمایند.

نتیجه‌گیری و راهکار

مسئلهٔ هسته‌ای یکی از بهانه‌های عمدهٔ اروپا برای تعلیق و کاهش سطح روابط با ایران طی چند سال اخیر بوده است و در این میان، اگرچه مقامات اروپایی به حق ایران برای داشتن فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای اذعان دارند، اما همانند آمریکا رویکرد عدم اعتماد را در این موضوع مطرح و تکرار می‌کنند. اتحادیهٔ اروپا همواره خواستار گفت‌وگو با ایران برای حل موضوع هسته‌ای و در نتیجه عادی‌سازی روابط بوده است. این در حالی است که کشورهای اروپایی و عمدتاً فرانسه، انگلیس و آلمان در سال‌های اخیر از بانیان قطعنامه و طرح تحریم با ایران در بحث هسته‌ای بوده‌اند؛ امری که سطوح مختلف رابطه با ایران را تحت تأثیر قرار داده است. لذا در این راستا، انجام گفت‌وگو و دیپلماسی اهمیت می‌یابد. گفت‌وگوهای آتی طرفین باید براساس یک پایهٔ متوازن و برابر باشد؛ زیرا به هر حال نتیجهٔ موفق این مذاکرات برای هر یک از طرفین اهمیت ویژه و استراتژیک دارد و موضع آن را در سطح بین‌الملل تقویت خواهد کرد. این امر موجب

ارتقاء موقعیت ایران در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی و برای اتحادیهٔ اروپا به‌منزلهٔ موفقیت در سیاست خارجی و امنیتی مشترک تلقی خواهد شد و لذا از اهمیت نمادین و فوق‌العاده‌ای برای طرفین برخوردار است.

تمایل برای اعمال تحریم‌های بیشتر از جانب اروپایی‌ها نیز در حالی مطرح می‌شود که این کشورها به ظرفیت اقتصادی ایران نیاز دارند و نمی‌توانند از آن چشم‌پوشی کنند. اروپایی‌ها به‌خوبی آگاهند که در صورت تحریم بازار ایران، دیگر کشورها نظیر چین و روسیه، ترکیه و... جایگزین آنها خواهند شد. البته غرب و کشورهای اروپایی حاضر نیستند قیمت گزافی برای این امر بپردازند.

رابطهٔ ایران طی چند سال اخیر با کشورهای اروپایی از شکوفایی و پیشرفت برخوردار نبوده و حتی سطح مبادلات تجاری با ۳۰ درصد کاهش از ۲۶ میلیارد یورو به ۱۸/۵ میلیارد یورو در سال ۲۰۱۰ کاهش یافته است. سطح رفت و آمدها و مذاکرات سیاسی و دیپلماتیک نیز به نازل‌ترین حد خود رسیده است. در این شرایط احتمال موفق بودن در برابر جلوگیری از اجرای تحریم‌ها خیلی زیاد نیست و متأسفانه کشورهای غربی با زیاده‌طلبی فقط به‌دنبال توقف غنی‌سازی اورانیوم هستند؛ امری که از نظر دولت ایران پذیرفتنی نیست. این شرایط احتمال موفقیت در برابر موضع سرسختانهٔ کشورهای غربی را کاهش می‌دهد. با این حال، باید با رویکرد دیپلماسی، گفت‌وگو و لابی‌های هدفدار این فضا را تغییر داد.

اعتمادسازی و ایجاد امنیت از محورهای عمده در تنظیم رابطه با اروپاست. امنیت در ابعاد مختلف به‌عنوان مهم‌ترین و عینی‌ترین نیاز و

خواست مردم اروپا و دغدغهٔ مشترک ایران و اروپا در قبال این مقوله، یکی دیگر از مؤلفه‌ها و ابعاد پارادایم همکاری میان ایران و اروپا می‌تواند تلقی گردد. امروزه تروریسم، مواد مخدر، مهاجرت غیرقانونی، ثبات و امنیت در منطقه و... موضوعاتی است که می‌تواند در امنیت طرفین اثر بگذارد و زمینه‌های مهمی برای همکاری دو طرف باشد.

پی‌نوشت‌ها

1. <http://www.gouvernement.lu/salle_presse/actualite/2003/06/16cag/index.html>
2. EU Presidency, Statement concerning the Iranian Presidential elections, 15 Jun 2009.

۳. گروه شش موضع سخت و هماهنگی در برابر ایران در پیش گرفت، *لوموند*، ۲۷ اوت ۲۰۰۸.

4. Déclaration de la présidence européenne sur les droits de l'homme en Iran, 25 Oct 2009.
5. Déclaration du sommet UE-États-Unis 10 juin 2008, à Brdo en Slovénie.

۶. *لوموند*، ۲۴ آوریل ۲۰۰۸.

7. Crise post-électorale en Iran, Déclaration de la Présidence de l'Union européenne au sujet de la crise post-électorale en Iran, 23 juin 2009.
8. Eurostat, Luxembourg, Rapport sur les commerces extérieures avec l'Iran, Mai 2011.
9. Gresh, Alain (2007, Juin-Juillet). compte à rebours, *Le Monde Diplomatique,* Paris, N. 93, p. 2.
10. Ibid, p. 3.
11. Delpech, Thérèse (2007,25-31 Mars). Magazine *Le Monde 2,* Paris, p. 14.
12. Pailhe, Caroline (2007, Juillet). et l'Europe s'aligna sur les Etats-Unis, Paris, p. 24.
13. Neuve-Eglise, Amélie (2007, Oct). Iran: après plus de 20 ans de sanctions, quelle influence sur l'économie?, *6-La Revue de Téhéran,* N. 23, p. 22.
14. Gresh, Alain (2007, Juin-Juillet).. Tempêtes sur l'Iran, *Le Monde Diplomatique,* Paris, N. 93, p. 42.
15. Pailhe, Caroline (2007, Juillet).et l'Europe s'aligna sur les Etats-Unis, Paris, p. 26.

۱۶. خبرگزاری *رویترز*، لندن، ۲۷ جولای ۲۰۰۵.

17. Pailhe, Caroline (2007, Juillet). et l'Europe s'aligna sur les Etats-Unis, Paris, p. 27.
18. Stragégie de l'UE contre la prolifération des armes de

destruction massive, Acte 15708, 12-13 Déc 2003.

19. Ibid.
20. European Union Center of North Carolina, EU Briefings, Mar 2008.
21. Ibid.

۲۲. نوگائیرد، ناتالی (۲۰۰۸، ۱۴ ژوئن). توافق واشنگتن و پاریس روی ایران، *لوموند*.

23. European Union Center of North Carolina, EU Briefings, Mar 2008.
24. Déclaration du sommet UE-États-Unis 10 juin 2008, à Brdo en Slovénie.
25. Ibid.

۲۶. *لوموند*، ۱۳ ژوئن ۲۰۰۸.

۲۷. خبرگزاری *ایرنا*، ۲۳ خرداد ۱۳۸۷.

۲۸. نوگائیرد، ناتالی (۲۰۰۸، ۱۲ ژوئن). تقویت فشار غرب روی ایران، *لوموند*.

۲۹. خبرگزاری *فرانسه*، ۵ مه ۲۰۰۸.

۳۰. خبرگزاری *ایرنا*، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۷.

۳۱. *لوسوار*، بروکسل، ۱۵ مه ۲۰۰۸.

32. Déclaration du sommet UE-États-Unis 10 juin 2008, à Brdo en Slovénie.

۳۳. سولانا نمایندهٔ گروه ۱+۵ عازم تهران شد، *لوفیگارو*، ۱۴ ـ ۱۵ ژوئن ۲۰۰۸.

۳۴. *لوفیگارو*، ۲۲ ژوئن ۲۰۰۸.

۳۵. فرنچی، توماس (۲۰۰۸، ۱۲ ژوئن). برگزاری آخرین اجلاس اروپا ـ آمریکایی بوش در جوی آرام، *لوموند*.

36. <www.dw-world.de17juin2008>

۳۷. خبرگزاری *رویترز*، لندن، ۱۷ ژوئن ۲۰۰۸.

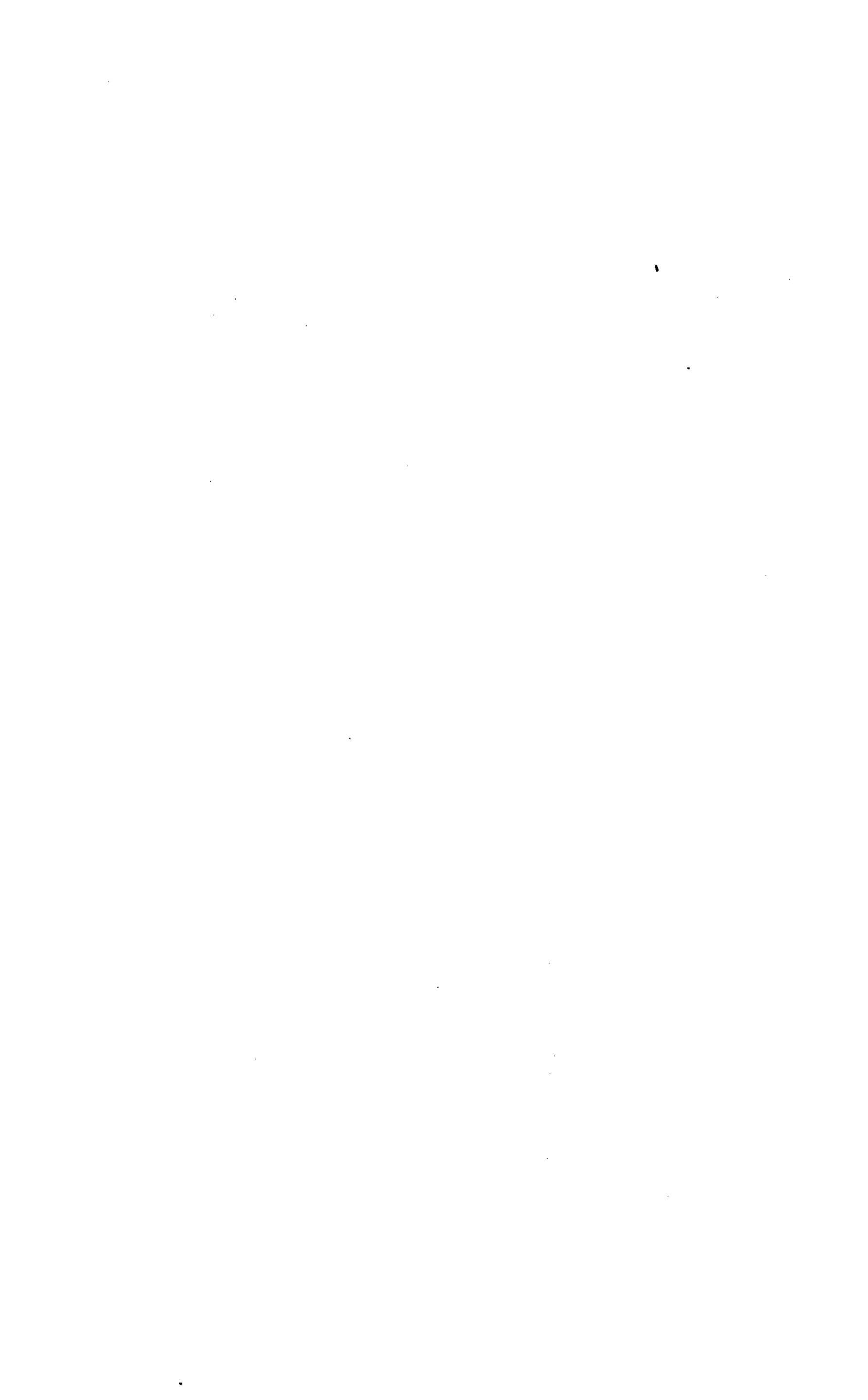
38. Déclaration du conseil de l'Union Européenne, 24 juin 2008.
39. Ibid.
40. Ibid.

۴۱. سخنگوی وزارت امور خارجهٔ ایران، ۳ مرداد ۱۳۸۷.

42. Déclaration du conseil de l'Union Européenne, 24 juin 2008.

۴۳. سخنگوی وزارت امور خارجهٔ ایران، ۳ مرداد ۱۳۸۷.

44. 3rd Foreign Affairs Council meeting Luxamburg, 14 June 2010.
45. Conclusions du Conseil, Sanctions de l'Union européenne contre l'Iran, Bruxelles, 26 juillet 2010.



فصل دوم
حقوق بشر و جایگاه آن
در سیاست اتحادیهٔ اروپا در قبال ایران

محمودرضا گلشن‌پژوه[1]

چکیده

در چند دههٔ اخیر، بخش مهمی از روح روابط حاکم میان اتحادیهٔ اروپا با سایر کشورها را مسائل حقوق بشری تشکیل می‌دهد و این امر در مورد روابط این اتحادیه با جمهوری اسلامی ایران نیز صادق بوده است. با این حال، میزان افت‌وخیز ناشی از تأثیر مسائل و اتهامات حقوق بشری بر نگاه اروپا به رابطه با جمهوری اسلامی ایران در برخی مقاطع به اندازه‌ای پررنگ شده که کل فضای رابطه را تحت تأثیر قرار داده است، به‌گونه‌ای که بهره‌های اقتصادی و یا سیاسی ناشی از روابط، هر دو به سویی کنار نهاده شده و نقش اول به حقوق بشر داده شده است. مقاله حاضر تلاش دارد تا با بررسی محتوای سیاست‌های حقوق بشری اتحادیهٔ اروپا، سابقهٔ روابط

---

۱. دکترای روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران و معاون پژوهشی مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

دوجانبه ایران و اتحادیهٔ اروپا پس از انقلاب را بـا مقیـاس حقـوق بشـر بـه ارزیابی نشسته، شیوهٔ نگاه دو طرف به این بحث را مشخص نموده، و تـأثیر آن در کیفیت روابط را نیز مورد توجه و بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی: حقوق بشـر، اتحادیـهٔ اروپـا، ج.ا.ایـران، کمیسـیون اروپـا، پارلمان اروپا

مقدمه

شاید به‌جرأت بتوان گفت یکی از مهم‌ترین حوزه‌های فکری که در دهه‌های اخیر، فضای بسیاری را از مجموعهٔ داشته‌ها و آگاهی‌های بشر به خود اختصاص داده، حوزهٔ مفاهیم حقوق بشری است. این حقیقت که هیچ متن بشری‌ای از ابتدای تاریخ تا کنون، همانند اعلامیه جهانی حقوق بشر تا به این حد به زبان‌های مختلف ترجمه نشده، در کنار اهمیت یافتن روزافزون آگاهی‌های انسان به حقوق خویش و نقش مؤثری که ابزارهای نوین ارتباط‌جمعی در این گسترش‌یابی مفاهیم حقوق بشری بازی می‌کنند، همگی نشان می‌دهد که موضوع حقوق بشر در قرن حاضر به «پدیده‌ای» تبدیل شده که نه می‌توان و نه باید از آن و تبعات این تحول غافل بود. قرار گرفتن عبارت «حقوق بشر» در کنار «صلح و امنیت بین‌المللی» و «توسعه» به‌عنوان ارکان فعالیت سازمان ملل در هزارهٔ سوم نیز تأییدکنندهٔ این روند رو به رشد است.

در این میان، غرب تلاش نموده نقش «تعریف‌کنندگی» را در این حوزهٔ راهبردی برعهده گرفته و آن را ادامه دهد. «اروپامحوری» و اصالت قائل شدن به تجربهٔ اروپا در این مسیر، محصول جانبی همین رویکرد غربی است که تمایل دارد نظام حقوق بشر جهانی را با رویکردهای اروپایی یکسان‌پنداری نماید. به همین دلیل است که اروپا از چند دههٔ قبل تلاش نموده با حفظ فاصله از آمریکا، مقررات و نهادهای پیشرو در حوزهٔ حقوق بشر را راه‌اندازی و تقویت نماید و حتی مناسبات اقتصادی و سیاسی خویش با سایر نقاط جهان را با چاشنی رعایت اصول جهانی (غربی)

حقوق بشری پیوند دهد. مقالهٔ حاضر تلاش می‌کند این رویکرد اروپا را در قبال نظام جمهوری اسلامی ایران به توصیف و ارزیابی نشانده، تبعات آن برای طرفین معادله را بررسی نماید.

۱. اروپا و نگاه به موضوع حقوق بشر

حقوق بشر برای اروپائیان مفهومی ویژه دارد. شاید بتوان گفت رفتار و عملکرد کشورهای اروپایی، به‌خصوص از زمانی که در قالب «اتحادیهٔ اروپا» تلاش نمودند سیاست‌های خود را هماهنگ‌تر و یکپارچه‌تر سازند، به‌گونه‌ای بوده که این امر را القا نمایند که اروپا، به شکلی سنتی مدافع ارزش‌های حقوق بشری در مقیاس جهانی است.[۱] این نقش خودانتخابی را می‌توان به‌ویژه در سال‌های اخیر در تشویق و یا اجبار کشورهای دیگر (به‌خصوص دولت‌های طرف معامله با اروپا) پررنگ‌تر دید. تعدد نهادها و معاهداتی در اروپا که در آن مفاهیم، مقررات و ابزارهای حقوق بشری مورد اشاره و توجه واقع می‌شوند، و رشد کمّی و کیفی بندهای حقوق بشری در معاهده‌نامه‌های اقتصادی اتحادیهٔ اروپا با دیگر شرکای تجاری خود، شاهدی بر این مدعاست.

در این بخش به مرور کوتاه نهادها و معاهدات مرتبط با این امر در تعاملات دو و چندجانبهٔ اتحادیهٔ اروپا پرداخته می‌شود:

الف) نهادها

اروپا دارای یکی از منسجم‌ترین ترتیبات منطقه‌ای حقوق بشر در جهان

(در مقایسه با ترتیبات آمریکایی و آفریقایی) است که با استفاده از نهادهایی همچون شورای اروپا[1]، کمیسیون اروپا[2] و همچنین دادگاه اروپایی حقوق بشر، نظام ویژه‌ای را هم در جهت ارتقاء حقوق بشر در میان اعضای اتحادیهٔ اروپا و هم در راستای تأکید بر اهمیت مفاهیم حقوق بشری در تعاملات دو و چندجانبه پدید آورده است. در این راستا، «کمیسیون اروپا» و « شورای اروپا»، یک پیمان الزام‌آور مشترک را برای تضمین استمرار فعالیت‌های خارجی به اجرا می‌گذارند تا از پیوستگی و کارآمدی ابزارهای مختلف مورد اشاره مطمئن گردند. این تلاش‌ها در درون این دو نهاد و شرکای سازمانی آنها همچون شورای اروپا نیز تعقیب می‌گردد.(۲)

پارلمان اروپا، مشارکت کاملی در سیاست‌هایی که در این حیطه تعقیب می‌شوند، از طریق کمک به تضمین مشروعیت دموکراتیک روزافزون ایفا می‌نماید. در این ارتباط، پارلمان اروپا با طرح سؤال و تحقیقات، انجام بحث، تصویب قطعنامه‌های حقوق بشری، اعزام هیئت‌های پارلمانی بین‌المجالس به کشورها و داشتن ارتباط مستمر با سازمان‌های حقوق بشری و مدافعان حقوق بشر در این زمینه به فعالیت می‌پردازد.

کمیسیون اروپا نیز در موارد مقتضی، با تبادل منظم دیدگاه‌ها با پارلمان اروپا و انعکاس اولویت‌های پارلمان در رهیافت کمیسیون، به شکل مؤثری از پیوستگی و ثبات رهیافت طرفین در این زمینه مطمئن می‌شود.

---

1. European Council 2. European Commission

کمیسیون همچنین پارلمان را در مباحث مربوط به طرح‌ریزی اولویت‌ها به‌منظور اعطای کمک‌های خارجی در زمینهٔ حقوق بشر و دموکراسی‌سازی مشارکت داده، به‌طور منظم پارلمان را در جریان آخرین اقدامات به‌عمل‌آمده و ارزیابی از میزان دسترسی به اهداف مورد نظر قرار می‌دهد.

لازم به ذکر است، کمیسیون اروپا در این زمینه نقش منحصربه‌فرد ارتقاء ثبات در فعالیت‌های اتحادیه و کشورهای عضو در خصوص حقوق بشر را برعهده دارد. کمیسیون همچنین براساس دستورالعمل‌های تعیین‌شده برای آن، از طریق مشارکت در بحث‌های شورا و نظارت بر توسعه وضعیت‌های حقوق بشری در عرصهٔ بین‌المللی، مطمئن می‌گردد تا اولویت‌های سیاسی اتحادیه و همچنین «سیاست مشترک خارجی و امنیتی آن (CFSP)[1]»، توسط جامعهٔ اروپا منعکس گردد و نقطه‌نظرات جامعهٔ اروپا را نیز، در طرح‌ریزی گزارش سالانهٔ شورا در مورد حقوق بشر (که از سال ۱۹۹۹ آغاز شده است)، لحاظ می‌کند.

در مجموع، رهیافت حقوق بشری شورای اروپا در زمینهٔ سیاست حقوق بشر و دموکراسی را می‌توان در قالب رهیافت جغرافیایی، موضوعی و در چهارچوب مقرراتی همچون سیاست خارجی و امنیتی مشترک تقسیم‌بندی کرد. به‌علاوه، کمیسیون به‌همراه ریاست اتحادیه و کشورهای عضو، مسئولیت ایجاد همخوانی در مواضع اتخاذشده پیرامون

---

۱. Common Foreign and Security Policy (سیاست خارجی و امنیتی مشترک) که جایگزین EPC (همکاری سیاسی اروپا) گردیده است.

وضعیت حقوق بشر در مناطق مختلف جهان را برعهده دارند. کمیسیون در ضمن کمیته‌های متشکل از کشورهای عضو، که مسئولیت تعیین راهبردها و بعضی از اوقات پروژه‌های فردی در چهارچوب ابزارهای همکاری جامعهٔ اروپا دارند را نیز هدایت و رهبری می‌نماید.[۱]

در زمینهٔ همکاری‌های دوجانبه (کشور با کشور)، براساس توصیه‌های «شورای امور عمومی اروپا»[۲] در سال ۲۰۰۰ در مورد کمک‌های خارجی، هیئت‌هایی از کمیسیون باید اقدامات پیوسته و تکمیلی را از طریق همکاری و تبادل منظم و متقابل اطلاعات در زمینهٔ پروژه‌ها و برنامه‌های همکاری جامعهٔ اروپا و کشورهای عضو، در زمینهٔ حقوق بشر و دموکراسی ارتقا بخشند که این تبادلات محدود به پروژه‌ها نمی‌شود، بلکه موضوعات محتوایی و سیاستی مربوط به کشور مورد نظر را نیز در بر می‌گیرد.

تصویب چهارچوب همکاری جامعهٔ اروپا در زمینهٔ موافقتنامه‌های راهبردی کشوری در مه ۲۰۰۰،[۳] در واقع فراهم‌آورنده یک مبنای راهبردی برای این نوع همکاری‌هاست. این موافقتنامه، رهیافتی سازماندهی‌ترشده را براساس تجزیه و تحلیلی از وضعیت هر کشور در زمینهٔ حقوق بشر، دموکراسی و حاکمیت قانون، تشویق می‌نماید.

کمیسیون اروپا علاوه بر رهیافت برنامه‌های همکاری، براساس تعهدات

---

۱. شامل: صندوق توسعهٔ اروپایی (EDF)، کمک‌های فنی به کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (Tacis)، و برنامه‌های آسیا و آمریکای لاتین (ALA)، حوزهٔ مدیترانه (MEDA)، و ابتکار اروپایی برای دموکراسی و حقوق بشر(EIDHR).

2. General Affairs Council (GAC)

خود در زمینهٔ رعایت «منشور اروپایی حقوق بشر»[1]، تاکنون تلاش نموده که اطمینان حاصل کند در چهارچوب سایر سیاست‌ها، از هرگونه تأثیر منفی بر حقوق بشر و دموکراسی جلوگیری شود و تا حد ممکن سیاست‌های مصوب، دارای آثار مثبت در زمینه‌های یادشده باشند. حیطه‌های سیاست‌گذاری ویژه در این زمینه عبارتند از: دادگستری و مسائل داخلی ازجمله مهاجرت و پناهندگی، مبارزه علیه جرایم سازماندهی‌شده، سیاست اجتماعی، محیط زیست، تحقیق، فرهنگ و جامعهٔ اطلاع‌رسانی. در این ارتباط، آنگونه که عنوان شده، روش ارزیابی این آثار براساس تجربیات بین‌المللی، به‌ویژه با توجه به برابری جنسیتی[2]، توسعه خواهد یافت.[(۴)]

تجارت و سرمایه‌گذاری نیز ازجمله حیطه‌هایی هستند که در سال‌های اخیر از سوی اتحادیهٔ اروپا، به‌ویژه در خصوص کشورهای جهان سوم، به‌منظور ارتقاء حقوق بشر، مورد استفادهِ قرار گرفته‌اند. بازیگران اصلی در این ارتباط عبارتند از: پارلمان اروپا، طرف‌های تجاری و اقتصادی و سازمان‌های جامعهٔ مدنی[3] که بر حوزه‌هایی از حقوق بشر همچون معیارهای سازمان بین‌المللی کار، ازجمله حق برگزاری اجتماعات صلح‌آمیز نظارت می‌کنند و سیاست اعلامی آنها، تعقیب توسعهٔ اجتماعی از طریق تشویق و ظرفیت‌سازی به‌جای اعمال تحریم‌هاست.[(۵)]

---

1. European Union Human Rights Charter
2. Gender Equality

۳. اتحادیه‌های تجاری، اغلب بزرگ‌ترین این سازمان‌ها را با اعضای زیاد خود در کشورهای طرف همکاری تشکیل می‌دهند.

ب) معاهدات

در اسناد پایهٔ تشکیل اتحادیهٔ اروپا، پایبندی به معیارهای حقوق بشر ازجمله مبانی وجودی این شکل‌گیری عنوان شده است. علاوه بر آن، در اسناد مربوط به سیاست خارجی، امنیتی و دفاعی اتحادیه نیز مسئله حقوق بشر مورد تأکید قرار گرفته است. پیمان ماستریخت و معاهدهٔ آمستردام، «توسعه و تحکیم دموکراسی و حکومت قانون و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی» را از اهداف سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه ذکر می‌کنند (پاراگراف ۵، بند ۱، مادهٔ ۱، پیمان ماستریخت و معاهدهٔ آمستردام). این «سیاست مشترک امنیتی و خارجی» به‌طور خاص دولت‌های اروپایی را موظف به پیگیری اهداف تعیین‌شده در حوزهٔ حقوق بشر می‌نماید. بر همین اساس، در طی دههٔ گذشته، «جامعهٔ اروپا»[1] با هدف ارتقا و حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، اقدام به تصویب تعدادی از معیارها، ضوابط و دستورالعمل‌های جمعی در زمینهٔ حقوق بشر نموده است.(۶) افزون بر آن، مادهٔ ۶ معاهدهٔ آمستردام تصریح می‌نماید که اتحادیهٔ اروپا بر پایهٔ اصولی ازجمله احترام به حقوق بشر، بنا گردیده و کشورهای عضو در صورتی که به‌طور مستمر این اصول را در سیاست داخلی و روابط خارجی خود نقض نمایند، از برخی حقوق خود در اتحادیه محروم خواهند شد.

نظام اروپایی حمایت از حقوق بشر مبتنی بر دو معاهده یعنی کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و منشور اجتماعی اروپا و

---

1. European Community (EC)

همچنین دو سند تحت عنوان کنوانسیون حمایت از اقلیت‌های ملی و کنوانسیون اروپایی منع شکنجه و رفتارها و مجازات غیرانسانی و تحقیرآمیز شکل گرفته است. تا قبل از دهۀ ۱۹۹۰ میلادی نقش مسئلۀ حقوق بشر در روابط خارجی اتحادیه، نقشی حاشیه‌ای و کم‌رنگ به‌نظر می‌رسید. به‌تدریج با رشد روند شکل‌گیری اتحادیۀ اروپا، سیاست حقوق بشر هماهنگ در صحنۀ اتحادیه بروز نمود. در قطعنامۀ حقوق بشر، دموکراسی و توسعه در سال ۱۹۹۱ آمده است: «جامعۀ اقتصادی اروپا و کشورهای عضو آن به‌صراحت رعایت حقوق بشر را به‌عنوان بخشی از روابطشان با کشورهای در حال توسعه معرفی می‌کنند». در بیانیۀ ۱۹۹۶ وزرای خارجۀ کشورهای عضو اتحادیۀ اروپا نیز بیان گردید که «حقوق بشر یکی از پایه‌های اصلی همکاری اروپایی محسوب می‌شود... . رعایت حقوق بشر وظیفۀ قانونی و مداوم جامعۀ جهانی و هر ملت است. اظهار نگرانی دربارۀ نقض این حقوق نمی‌تواند به‌عنوان مداخله در امور داخلی یک دولت محسوب شود».(۷) بدین ترتیب، کشورهای عضو اتحادیه تلاش می‌نمایند تا نقشی سنتی در عرصۀ بین‌الملل در راستای حمایت از حقوق بشر برای خود تعریف نموده و خود را بانی تلاش در این حوزه جلوه دهند.(۸)

در همین راستا، لازم به ذکر است از سال ۱۹۹۲، کمیسیون اروپا در تمامی موافقتنامه‌های خود با کشورهای جهان سوم، بندی را در خصوص «حقوق بشر و آزادی‌های اساسی»[1]، تحت عنوان «عناصر ضروری»[2] در روابط آنها با

1. Human Rights and Fundamental Freedoms
2. Essential Elements

اتحادیه گنجانده است که در نوع خود، در سطح روابط دوجانبه منحصربه‌فرد است.(۹) این رهیافت در«موافقتنامهٔ کوتونو»[1]، که با کشورهای آفریقایی و مدیترانه‌ای و پاسیفیک[2] در ژوئن ۲۰۰۰ امضا شد، توسعهٔ بیشتری یافت. این معاهدات و موافقتنامه‌ها براساس احترام به حقوق بشر، اصول دموکراسی، حاکمیت قانون و زمامداری مناسب، استوار گشته است.

در نوامبر ۲۰۰۰، کمیسیون و شورای اروپا، بیانیهٔ مشترک مهمی را در مورد سیاست توسعهٔ جامعهٔ اروپا به تصویب رساندند که متعاقباً توسط «پارلمان اروپا» نیز مورد استقبال واقع شد.(۱۰) این بیانیه، بیانگر انجام اصلاح در مدیریت کمک‌های خارجی و ارائه‌کنندهٔ چهارچوبی جدید برای اجرای سیاست توسعهٔ جامعهٔ اروپا بود.[3] اتحادیهٔ اروپا معتقد است این سیاست جدید توسعه، به‌طور محکمی بر مبنای اصول توسعه با ویژگی‌های اجتماعی، انسانی، مشارکتی، مناسب و پایدار پی‌ریزی شده است و ارتقاء حقوق بشر، دموکراسی، حاکمیت قانون و زمامداری مناسب اجزای تفکیک‌ناپذیر آن به‌شمار می‌روند. در بیانیهٔ مشترک سیاست توسعهٔ اروپا، که به‌عنوان ابلاغیه برای تمامی کشورهای عضو

---

۱. COTONOU Agreement: موافقتنامه‌ای میان کشورهای اروپایی با تعدادی از کشورهای حوزهٔ آفریقا ـ کارائیب و پاسیفیک که همکاری‌های متعددی را تا سال ۲۰۲۰ پیش‌بینی می‌کند.

2. African, Caribbean, Pacific Countries (ACP)

۳. در ابتدا طبق رهیافتی که در برنامهٔ کار سال ۲۰۰۰ پیش‌بینی شده بود، این مسئله تنها شامل ۱۰ کشور متقاضی از کشورهای اروپای مرکزی و شرقی بود که در آن زمان خواهان الحاق به اتحادیهٔ اروپا بودند، ولی متعاقب اجلاس کاردیف شورای اروپا در سال ۱۹۹۸، این مسئله به کشورهای مالت، قبرس و ترکیه نیز تعمیم داده شد.

صادر شده است، سه حیطه برای فعالیت مؤثر کمیسیون مورد شناسایی قرار گرفته است:

- ارتقاء سیاست‌های پیوسته و ثابت در حمایت از حقوق بشر و دموکراسی، که مستلزم پیوستگی بین سیاست‌های جامعهٔ اروپا و سایر فعالیت‌ها و سیاست‌های اتحادیهٔ اروپا به‌ویژه در زمینهٔ سیاست خارجی و امنیتی مشترک است؛
- اعطای اولویت بالا به حقوق بشر و دموکراسی در روابط اتحادیه با کشورهای جهان سوم و اتخاذ رهیافتی فعال‌تر در این زمینه به‌ویژه از طریق فرصت‌های ایجادشده از طریق گفت‌وگوی سیاسی و کمک‌های تجاری و خارجی؛
- تصویب رهیافتی راهبردی‌تر برای ابتکارات اروپایی در زمینهٔ دموکراسی و حقوق بشر، به‌منظور تطبیق برنامه‌ها و پروژه‌های در دست اقدام اتحادیه، مطابق با تعهدات آن در زمینهٔ حقوق بشر و دموکراسی.[۱۱]

اتحادیهٔ اروپا همچنین در بیانیه‌ها و تعاملات سیاسی خویش نیز اقدام به تشویق سایر بازیگران جهانی، مانند شرکت‌های چندملیتی، برای ایفای نقش در جهت ارتقاء احترام به حقوق بشر در سرتاسر جهان و استفاده از نفوذ خود در کشورهای در حال توسعه، به‌منظور حمایت از رسیدن آنان به توسعهٔ پایدار می‌نماید.

همچنین این نکته قابل توجه است که براساس مفاد تعدادی از اسناد حقوق بشری اتحادیه، جامعهٔ مدنی جایگاه بسیار مهمی در روند

تصمیم‌سازی در زمینهٔ حقوق بشر در ارتباط با روابط این اتحادیه با کلیهٔ مناطق جهان دارد. به‌عنوان مثال، موافقتنامهٔ کوتونو به‌طور رسمی نقش روزافزونی را برای جامعهٔ مدنی ازجمله سازمان‌های غیردولتی، قائل شده است. این مسئله همزمان از طریق هیئت‌های اتحادیهٔ اروپا در بروکسل، ازجمله از طریق گروه‌های تماس پارلمانی حقوق بشری در پارلمان اروپا و نیز هیئت‌ها و مأموریت‌های دیپلماتیک اتحادیه در کشورهای مختلف پیگیری می‌شود. به اعتقاد اتحادیهٔ اروپا، تبادل اطلاعات با جامعهٔ مدنی فراهم‌آورنده منابع اطلاعاتی مفید برای طرفین است و کمک می‌کند تا طرفین فهم بهتری نسبت به مسائل پیدا نمایند. این گفت‌وگوها اغلب در چهارچوب رهیافت کلی گفت‌وگوهای حقوق بشری اتحادیهٔ اروپا با جامعهٔ مدنی صورت می‌پذیرد. از سوی دیگر، در قواعد جاری اتحادیه تأکید شده که برای سازمان‌های غیردولتی می‌بایست گفت‌وگو با افرادی که در کمیسیون اروپا نقش تصمیم‌سازی را برعهده دارند، تسهیل شود. به‌طور مثال، این مسئله از طریق شفافیت بیشتر در روند تصمیم‌سازی کمیسیون اروپا و استفاده از اینترنت تصریح شده است. در سطح ملی، کمیسیون اروپا نیز نقش هماهنگ‌کنندگی خود را با برگزاری میزگردهایی با جامعهٔ مدنی و کشورهای عضو در مناسبت‌های مختلف ایفا می‌کند. در سیاست‌های اروپایی این امر می‌تواند همزمان دربرگیرندهٔ موضوعات سیاستی و حوزه‌های شناختی باشد که براساس آنها جامعهٔ اروپا و کشورهای عضو بتوانند بالقوه از تقویت جامعهٔ مدنی حمایت کنند.[۱۲]

۲. جمهوری اسلامی ایران و اتحادیهٔ اروپا

پس از ذکر ساختارها، نهادها و معاهداتی که در اروپا زیربنای فکری و چهارچوب عمل این اتحادیه را در خصوص موضوع حقوق بشر و نقش‌آفرینی آن در ارتباطات دو و چندجانبه تشکیل می‌دهند، بهتر می‌توان با نگاهی متعادل‌تر به بحث شیوه و حجم تأثیرگذاری موضوع حقوق بشر در روابط ایران و اتحادیهٔ اروپا پرداخت.

در حقیقت، روابط ایران و اتحادیهٔ اروپا پس از انقلاب اسلامی، با فرازونشیب‌های گوناگونی روبه‌رو بوده که در آن از یک سو می‌توان طیفی از محکومیت‌ها، قطعنامه‌ها و بیانیه‌های نهادهای مختلف اروپایی همچون پارلمان و اتحادیه را مشاهده نمود و از سوی دیگر، آغاز و البته افول گفت‌وگوهای انتقادی و سپس سازندهٔ حقوق بشری را نیز دید.

در این راستا، ارتباط اتحادیهٔ اروپا، به‌خصوص از مسیر پارلمان اروپا با مسئلهٔ حقوق بشر در ایران بیشتر جنبهٔ انتقادی داشته و در طی نزدیک به یک دهه می‌توان بیش از ۱۸ قطعنامه پارلمان علیه ایران را که در خصوص حوزه‌های متنوع همچون ادعاهای شکنجه، آزادی مطبوعات، اتهامات هاشم آقاجری و یا وضعیت زندانیان سیاسی مشاهده نمود.[۱۳] در همین مدت، پارلمان اروپا به انتقاد از وضعیت حقوق بشر در ایران در مفاد گزارش‌های سالیانه خود نیز پرداخته است.

این قطعنامه‌ها در سال‌های اخیر شدت بیشتری نیز گرفت و تنها از سال ۲۰۰۸ تا کنون ۸ قطعنامه از سوی پارلمان اروپا علیه وضعیت حقوق بشر در

ایران صادر شده[1] که چند مورد از آنها، خاص یک فرد (شیرین عبادی، رکسانا صابری، زهرا بهرامی، سکینه آشتیانی و نسرین ستوده) بوده است. این نشان می‌دهد که درگیر نمودن موضوع حقوق بشر در ارتباط دوجانبهٔ ایران و اتحادیهٔ اروپا، از حساسیت‌های ویژه‌ای برخوردار شده است.

همچنین اتحادیهٔ اروپا به‌صورت سنتی از بانیان و یا حامیان قطعنامه‌های حقوق بشری صادره از سوی نهادهای بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی ایران بوده است. این امر در یک مقطع زمانی طولانی از اواسط دهـهٔ ۱۹۸۰ میلادی تا سال ۲۰۰۲ به شکلی کاملاً مشخص و آشکار و از سال ۲۰۰۳ به بعد با حمایت همه‌جانبه از کانادا به‌عنوان بانی قطعنامه علیه وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران تا کنون ادامه یافته است.

لازم به ذکر است، برای نخستین بار مسئلهٔ ایران و اتهام نقض حقوق بشر در سال ۱۹۸۰ در «کمیسیون فرعی جلوگیری از تبعیض و ارتقاء حقوق اقلیت‌ها»[2] مطرح گردید. در این سال در قطعنامهٔ نهاد مذکور از وضعیت حقوق بشر پیروان فرقهٔ بهائیت ابراز نگرانی شد و در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ در قطعنامه‌هایی، این امر به‌صورت پررنگ‌تر مطرح و از دبیرکل سازمان خواسته شد در این زمینه اقدام کند و با برقراری تماس با

---

۱. این قطعنامه‌ها به ترتیب در تاریخ‌های ۲۴ آوریل، ۱۹ ژوئن و ۴ سپتامبر ۲۰۰۸، ۱۵ ژانویه و ۷ مه ۲۰۰۹، ۱۰ فوریه و ۸ سپتامبر ۲۰۱۰ و ۲۰ ژانویه ۲۰۱۱ صادر شده است.

۲. این کمیسیون به‌عنوان یکی از ارکان فرعی کمیسیون حقوق بشر در سال ۱۹۹۰ به کمیسیون فرعی حمایت و ارتقاء حقوق بشر، تغییر نام داد و با تشکیل شورای حقوق بشر در سال ۲۰۰۶، پس از یک سال تداوم فعالیت، منحل گردید.

دولت ایران و اعزام نماینده، موضوع را روشن نماید. در همان قطعنامه‌ها از کمیسیون حقوق بشر نیز خواسته شد با صدور قطعنامه‌ای وضعیت حقوق بشر ایران را تحت نظارت ویژه قرار داده و نماینده‌ای برای رسیدگی به این امر تعیین نماید. به این ترتیب، نخستین بار در سال ۱۹۸۴ و طی اجلاس چهلم کمیسیون حقوق بشر، قطعنامه‌ای علیه ایران صادر و ضمن آن مقرر گردید نمایندهٔ ویژه‌ای برای بررسی وضعیت حقوق بشر در ایران تعیین گردد.

متعاقب این قطعنامه برای اولین بار موضوع حقوق بشر ایران در سال ۱۹۸۵ و به‌دنبال گزارش مقدماتی آندره آگیلار، نمایندهٔ ویژهٔ تعیین‌شده از سوی کمیسیون، به اجلاس چهلم مجمع عمومی سازمان ملل، در دستور کار مجمع عمومی قرار گرفت و در کمیتهٔ سوم مورد بحث واقع شد.

علی‌رغم وجود نکات مثبت در گزارش آگیلار نسبت به وضعیت حقوق بشر در ایران، کشورهای غربی پیش‌نویس قطعنامه‌ای که بانیان آن کشورهای کانادا، فرانسه، انگلیس، نروژ، استرالیا، بلژیک، هلند، لوکزامبورگ، کاستاریکا، آنتیگوا و باربادوس بودند را به کمیتهٔ سوم ارائه نمودند که تصویب شد. همان قطعنامه چند ماه بعد در صحن مجمع عمومی به رأی گذاشته شد و با شمارهٔ A/RES/40/141 در مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۸۵ با ۵۳ رأی موافق، ۳۰ رأی مخالف و ۴۵ ممتنع به تصویب رسید. شاید بتوان این تاریخ را نخستین حضور تمام‌قد تعدادی از کشورهای اروپایی در نهادی بین‌المللی آن‌هم با اهمیت مجمع عمومی سازمان ملل، در مقابل موضوع حقوق بشر در جمهوری اسلامی دانست،

هرچند تا پیش از این نیز چند قطعنامه در کمیسیون و همچنین کمیسیون فرعی علیه ایران صادر شده بود، اما درخواست اعزام نمایندهٔ ویژه با بانی‌گری تعدادی از کشورهای اروپایی، هم در کمیسیون و هم در مجمع، این رو در رویی را آشکارتر ساخت.

در حقیقت، غیر از استثنائاتی خاص در طول نزدیک به سه دههٔ اخیر، اتحادیهٔ اروپا همواره موتور محرکهٔ تهیهٔ پیش‌نویس، گردآوری امضا و بسیج کلیهٔ امکانات جهت تصویب قطعنامه‌های حقوق بشری علیه ایران در کمیسیون حقوق بشر، کمیتهٔ سوم مجمع عمومی و خود مجمع عمومی بوده است، از سال ۲۰۰۶ به این سو نیز در تمامی اجلاس‌های شورای حقوق بشر به‌خصوص در قرائت بیانیه‌های تحت آیتم ۴ دستور کار شورا و همچنین فرایند مربوط به بررسی گزارش دوره‌ای همگانی جمهوری اسلامی ایران در سال ۲۰۱۰، رویکرد تقابلی خود نسبت به ایران را با درجاتی متفاوت، اما همواره خصمانه و منتقدانه حفظ نموده است.

مقاطع زمانی مهم در روابط حقوق بشری دوجانبه

در مجموع، در یک دسته‌بندی کلی منطبق بر چهارچوب‌های زمانی، می‌توان چهار دورهٔ مشخص را در روابط حقوق بشری ایران و اتحادیهٔ اروپا مشاهده نمود. دوره‌های «تقابل خاموش»، «گفت‌وگوهای انتقادی»، «گفت‌وگوهای فراگیر و سازنده» و «دوران کنونی». در این پژوهش، رفتارهای حقوق بشری ایران و اتحادیهٔ اروپا پس از سال ۱۳۸۴ نیز به‌عنوان دوره‌ای مجزا مورد بررسی قرار گرفته است. اگرچه در هر چهار

دوره ما شاهد رد پایی از مسائل حقوق بشری در گفت‌وگوها و روابط می‌باشیم، اما پژوهش حاضر بر این عقیده است که این مسئله در دور سوم به‌دلیل ماهیت متفاوتی که یافت، اهمیت و نقش ویژه‌ای را در برقراری روابط گسترده‌تر ایران و اتحادیهٔ اروپا به خود اختصاص داد.

با این حال، باید به این نکتهٔ هم توجه نمود که این دسته‌بندی صرفا جهت چهارچوب‌سازی مقاطع تحول در روابط ایران و اتحادیهٔ اروپا پیرامون موضوع حقوق بشر صورت می‌پذیرد و باید اذعان نمود که در هیچ‌یک از دوره‌های ذیل، روابط دو طرف مبتنی بر تعامل یا تقابل صرف نبوده، چانه‌زنی و تلاش جهت حداکثرسازی منافع در حوزهٔ حقوق بشر در تمامی دوران وجود داشته و به‌وضوح قابل مشاهده است.

الف) دورهٔ تقابل خاموش

این دوره که مربوط به سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ می‌باشد، عمدتاً متأثر از شرایط انقلابی ایران و جنگ هشت ساله است.

در حقیقت، در همان سال‌های اولیهٔ استقرار جمهوری اسلامی ایران، موضوع نقض حقوق بشر در ایران، صدور قطعنامه و تعیین نمایندهٔ ویژه[1] در دستور کار کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل قرار گرفت. در این فرایند غالباً کشورهای اروپایی نقش معترض، مدعی و یا حامی صدور قطعنامه را علیه ایران بازی می‌کردند. به‌عنوان مثال در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ یعنی

---

1. Special Representative

کمتر از یک ماه پس از شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی ایران، سفیر فرانسه در اجلاس شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل به نمایندگی از ۹ کشور عضو جامعهٔ اقتصادی اروپا، ابراز تأسف دولت‌های این جامعه را از اعدام‌های انجام‌شده در ایران مطرح ساخته و لزوم التزام ایران به رعایت استانداردهای حقوق بشری را عنوان می‌دارد.(۱۴)

در این راستا، طی سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ قطعنامه‌هایی در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران صادر شد که حاکی از ابراز نگرانی در این مورد بودند.(۱۵) برای نخستین بار در سال ۱۹۸۴ کمیسیون حقوق بشر شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل قطعنامه‌ای(۱۶) را به تصویب رساند که طی آن مقرر شد نماینده‌ای ویژه برای بررسی وضعیت حقوق بشر در ایران تعیین گردد. این قطعنامه با اظهار تأسف از امتناع دولت جمهوری اسلامی ایران از پذیرش هیئتی که دبیرکل تعیین کرده بود و تشویق دولت ایران به همکاری با کمیسیون حقوق بشر، نگرانی خود از ادامه نقض جدی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در ایران را که در گزارش دبیرکل سازمان ملل منعکس شده بود، ابراز و به‌ویژه نگرانی خود را از اعدام‌های عجولانه (اختصاری) و خودسرانه، شکنجه، بازداشت بدون محاکمه، نابردباری مذهبی و اذیت و آزار مذهبی، فقدان دستگاه قضایی مستقل و دیگر تأمینات لازم برای یک محاکمهٔ عادلانه، اظهار می‌داشت. قطعنامهٔ مزبور همچنین از رئیس کمیسیون می‌خواست که پس از مشورت، نمایندهٔ ویژه‌ای را تعیین کند که وظیفه‌اش برقراری ارتباط با دولت جمهوری اسلامی ایران و انجام دادن مطالعهٔ کامل در مورد وضعیت

حقوق بشر در کشور، برمبنای اطلاعات واصله، ازجمله نظرها و توضیحات ایران، و جمع‌بندی و ارائهٔ پیشنهادهای مناسب به کمیسیون باشد. متقابلاً نیز از دولت جمهوری اسلامی ایران خواسته شد که همکاری خود را با نمایندهٔ ویژهٔ کمیسیون گسترش دهد. این فرایند پایه‌گذار روندی بود که از سال ۱۹۸۴ تا سال ۲۰۰۲ همه ساله در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل تکرار شد و تنها مفاد این قطعنامه‌ها با اندکی تعدیل به مناسبت وقایع و حوادث جدید تغییر یافته و ارائه می‌شد. نکته مهم آن است که در تمامی این موارد، اتحادیهٔ اروپایی نقش مهمی را در شکل‌دهی به فضای بین‌المللی علیه وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران و به تبع آن تیرگی روابط ایران با خود برعهده داشت.

از سوی دیگر در آن مقطع، حمایت‌های غرب از صدام در طول جنگ نیز ازجمله علل اصلی تیرگی و سردی روابط ایران با اروپا بودند.

با این وجود، نگرانی‌های اتحادیهٔ اروپا دربارهٔ وضعیت حقوق بشر در ایران در این سال‌ها تنها وقتی شکلی کاملاً علنی حالتی خصمانه به خود گرفت که مسئلهٔ سلمان رشدی و آزادی بیان در ایران مطرح گردید. صدور فتوای قتل سلمان رشدی توسط امام خمینی (ره) باعث شد اروپا که تا آن مقطع مسئلهٔ حقوق بشر را فقط به‌عنوان اهرمی در کنار سایر انتقادات خود نسبت به ایران (اتهام تلاش ایران برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای، کارشکنی در فرایند صلح خاورمیانه، و حمایت از تروریسم) مطرح می‌ساخت این‌بار آن را با اهمیتی بیشتر و برجسته‌تر در روابط خود با ایران مد نظر قرار دهد و به مسئلهٔ موارد اتهامی نقض

حقوق بشر به‌عنوان عاملی که می‌تواند تأثیرات بین‌المللی داشته باشد بنگرد. لذا این اتحادیه در یک اقدام هماهنگ، سفرای خود را در ۱۹۸۹ از تهران فراخواند و تلاش بی‌وقفه‌ای را برای لغو این حکم و صدور قطعنامه‌ها و بیانیه‌های مختلف در مجامع بین‌المللی آغاز نمود. بدین‌ترتیب، حداقل تماس‌های اروپا با ایران در طول این سال‌ها نیز قطع گردید.

ب) دورهٔ گفت‌وگوهای انتقادی

این دور از گفت‌وگوها که به‌دنبال فروکش کردن احساسات مسلمانان در خصوص سلمان رشدی و تغییراتی در سیاست داخلی ایران ـ همچون نیاز به سازندگی، دریافت وام و کمک‌های فنی و... ـ در دههٔ ۱۹۹۰ آغاز شد، در نهایت بیانیه سران جامعهٔ اروپا در دسامبر ۱۹۹۲ در ادینبورگ و ابراز علاقه‌مندی به انجام گفت‌وگو را به‌همراه آورد. در این بیانیه، محوریت گفت‌وگوهای انتقادی با ایران حول چهار مسئله یعنی حقوق بشر، سلاح های کشتارجمعی، روند صلح خاورمیانه و مسئلهٔ سلمان رشدی شکل یافته است. در این بیانیه چنین آمده است: «با توجه به اهمیت ایران در منطقه، شورای اروپا اعتقاد خود را بر لزوم حفظ یک گفت وگو با دولت ایران تأیید نمود. این گفت وگو باید انتقادی بوده و دربرگیرندهٔ نگرانی‌های منبعث از رفتار ایران باشد. در این گفت‌وگو ما باید خواستار بهبود برخی از مسائل، به خصوص مسائل مربوط به حقوق بشر، مجازات مرگ نویسنده سلمان رشدی و همچنین مسائل مربوط به تروریسم باشیم. بهبود در این زمینه ها برای تعیین اینکه در چه مقیاسی روابط بسیار نزدیک

و سرشار از اعتماد باید برقرار شود، دارای اهمیت است. شورای اروپا می‌پذیرد که هر کشوری حق دستیابی به وسایل دفاع از خود را دارد، ولی مایل است که سلاح های خریداری شده توسط ایران، ثبات منطقه را دچار تهدید ننماید. نظر به اهمیت اساسی روند صلح خاورمیانه، شورای اروپا از ایران درخواست می‌کند رفتار سازنده‌ای در این رابطه در پیش گیرد». پس از این بیانیه و در همین راستا، نامه‌هایی میان ایران و ریاست دانمارکی اتحادیهٔ اروپا مبادله شد که در نهایت، منجر به برگزاری هفت دور گفت‌وگوهای انتقادی در سطح معاون وزیر امور خارجهٔ ایران و تروئیکای اروپا گردید. به اعتقاد برخی کارشناسان، این دور از گفت‌وگوها زمینه را برای دور بعدی گفت‌وگوها که از آن تحت عنوان گفت‌وگوهای سازنده و فراگیر نام برده می‌شود، فراهم ساخت.(۱۷) لازم به ذکر است، در تمامی طول این دوران، اتحادیهٔ اروپا هنوز نقش بانی‌گری و حمایت‌گری از تنظیم و صدور قطعنامه‌های حقوق بشری علیه جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل را که از اواسط دههٔ ۱۹۸۰ میلادی آغاز کرده بود ادامه داده، در بسیاری از موارد بر شدت آن نیز افزوده بود.

در هر حال در طول این دوران، سیاست‌های حقوق بشری ایران از طریق تأثیرگذاری و تعامل بیشتر با بانیان قطعنامه ها و بهره گیری از سیاست غرب منهای آمریکا تعقیب گردید. فشارهای افراطی اتحادیهٔ اروپا باعث شد ایران از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ (۱۳۷۴) از پذیرفتن نمایندهٔ ویژهٔ حقوق بشر سازمان ملل خودداری ورزیده و علی رغم انتقادات شدید اتحادیهٔ اروپا اجازه ورود به نمایندگان ویژه را ندهد. در عوض، در سال

۱۳۷۴ ایران تصمیم گرفت با تأسیس نهادهای حقوق بشری ملی مانند کمیسیون حقوق بشر اسلامی، کمیتهٔ حقوق بشر مجلس شورای اسلامی و ادارهٔ حقوق بشر وزارت خارجه، نوعی بی اعتمادی خود به نهادهای بین المللی حقوق بشر را ابراز نماید. هرچند این اقدامات مانع از آن نشد که ایران در فوریهٔ ۱۹۹۶ (۱۳۷۵) به موریس کاپیتورن اجازه بازدید دهد و این بازدید صورت گرفت؛ با این حال، ایران از پاسخ به درخواست دوم وی خودداری ورزید.

متعاقب این نگاه و با توجه به رویدادهای رخ‌داده در آن مقطع زمانی، در اوت ۱۹۹۶ (۱۳۷۵) دانمارک به‌صورت مستقل حمایت خود از گفت‌وگوهای انتقادی را پس گرفت و در نهایت، بعد از حکم سیاسی دادگاه میکونوس ۱۹۹۷ (۱۳۷۶) که ادعا می‌نمود رهبران ارشد ایران در ترور چهار کرد مخالف در برلین دست داشته اند، پارلمان از شورای وزیران اتحادیهٔ اروپا خواست بلافاصله به گفت وگوهای انتقادی پایان بخشد و متعاقب آن شورای مذکور در بیانیهٔ ۱۰ آوریل ۱۹۹۷ صریحاً ایران را محکوم نمود.[۱۸]

ج) دورهٔ گفت‌وگوهای فراگیر و سازنده

انتخاب آقای خاتمی به ریاست‌جمهوری که با استقبال کشورهای غربی و اتحادیهٔ اروپا مواجه شد، به‌همراه مخالفت اروپا با قانون داماتو و اثرات فراسرزمینی قوانین تحریم ثانویه، منجر به آن گردیدند تا گفت‌وگوی ایران و اتحادیهٔ اروپا به سطح فراگیر ارتقا یابد. در این دور موضوع حقوق بشر

از حیطهٔ تعریف‌شدهٔ خود به بسیاری از موضوعات دیگر تسری پیدا کرد و بستر شکل‌گیری تغییراتی در آنها نیز گردید. کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا که تا پیش از این در گفت‌وگوهای خود به مباحث انرژی، مبارزه با مواد مخدر، پناهندگان، محیط زیست، خلع سلاح و تروریسم می‌پرداختند حقوق بشر را یکی از تعیین‌کننده‌ترین محورهای سیاست خارجی خود قرار دادند. اروپایی‌ها به‌طور صریح گسترش هرچه بیشتر روابط ایران و اتحادیه را به رعایت هرچه بیشتر حقوق بشر و تلاش در جهت دموکراتیک کردن ایران مشروط کردند. این در حالی بود که یکی از اولویت‌های کاری دولت ایران در طی ریاست‌جمهوری آقای خاتمی مسئلهٔ حقوق بشر بود و طرح آن تا پایان ریاست‌جمهوری آقای خاتمی بر سیاست‌ها و مساعی ایران غالب شده بود.[۱۹]

در این دوران، جمهوری اسلامی ایران با اعتقاد راسخ به اهمیت گفتمان به‌عنوان مؤثرترین طریق تعامل، نه‌تنها به تقویت زیربنای دموکراتیک و حقوق بشر خود پرداخت، بلکه مکالمه و همکاری در زمینهٔ حقوق بشر را نیز با مشارکت سازمان‌ها و مکانیسم‌های بین‌المللی حقوق بشر آغاز کرد. یکی از مثال‌های این حس همکاری گفتمان حقوق بشر با اتحادیهٔ اروپا بود که در چهار دور انجام شد.[۲۰] نکتهٔ مهم این است که براساس توافقات صورت‌گرفته میان دو طرف، گفت‌وگوها صرفاً حول محورهای سیاسی نبود و طیفی از مسائل اقتصادی و تجاری، فرهنگی، مواد مخدر، مهاجرت، پناهندگان، انرژی، سرمایه‌گذاری و نیز همکاری منطقه‌ای در تحولات خاورمیانه را در بر می‌گرفت. همچنین در جریان این

گفت‌وگوها بر لزوم یافتن راهکارهای عملی برای به نتیجه رسیدن تصمیمات تأکید گردید. این اعتقاد وجود دارد که موفقیت دیپلماسی ایران در توقف صدور قطعنامه در کمیسیون حقوق بشر شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل در سال ۲۰۰۲ را می‌توان یکی از تبعات اعلام آمادگی ایران و اتحادیهٔ اروپا برای افزایش همکاری‌ها و هم‌اندیشی‌های حقوق بشری در کنار آغاز گفت‌وگوهای سازندهٔ حقوق بشری و طرح مسائل مد نظر دو طرف در فضایی فارغ از تخاصم و رویارویی دانست.

نخستین تلاش‌ها برای برقراری گفتمان بین ایران و اروپا در زمینهٔ حقوق بشر در طی ریاست کشور دانمارک بر اتحادیهٔ اروپا صورت گرفت. در این مقطع روابط اتحادیهٔ اروپا و ایران از نظر کیفی، گام بزرگی به جلو برداشت. طرفین تصمیم گرفتند که مذاکراتی را جهت موافقتنامه‌ای به‌منظور همکاری‌های سیاسی برگزار کنند. به‌علاوه تصمیم بر آن شد که اتحادیهٔ اروپا و ایران به‌عنوان «جزء طبیعی و اصلی روابط تقویت‌شده»، گفتمان رسمی را در زمینه حقوق بشر ایجاد کنند. در این زمان به ابتکار ریاست کشور دانمارک در اتحادیهٔ اروپا، هیئت کارشناسی اتحادیهٔ اروپا در اوایل اکتبر ۲۰۰۲ از ایران بازدید کرد. منظور از این بازدید به گفتهٔ لارس فابورگ آندرسن، رئیس وقت دایرهٔ وزارت امور خارجهٔ دانمارک، بررسی امکان ایجاد گفتمان بین اتحادیهٔ اروپا و ایران در زمینهٔ حقوق بشر بود. به‌دنبال این بازدید، هیئت مزبور گزارش خود را ارائه نمود و توصیه کرد که گفتمان حقوق بشر با ایران آغاز شود. در این گزارش همچنین توصیه شده بود که نمایندگان دولت این گفتمان را هدایت کرده، ولی کل

گفتمان و تعامل شامل نمایندگان جامعهٔ مدنی، نهادهای حقوق بشر، دادگاه‌ها و همچنین اساتید دانشگاه نیز باشد.[۲۱]

در واقع همانگونه که ذکر شد، برای اولین بار شکست قطعنامهٔ «وضعیت حقوق بشر ایران» و عدم توفیق بانیان اروپایی آن طی پنجاه‌وهشتمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۲ و خروج ایران از سیستم نظارت بین‌المللی پس از حدود ۱۸ سال از یک سو، و عدم ارائهٔ قطعنامه از سوی اتحادیه اروپا در پنجاه‌وهفتمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد از سوی دیگر، وضعیت و شرایط مساعدی را جهت طرح دیدگاه‌ها و مسائل حقوق بشری میان جمهوری اسلامی ایران و اتحادیهٔ اروپا فراهم آورد.

در کنار دلایلی همچون تلاش دیپلماتیک منسجم ایران، لابی هدفمند با سایر کشورها و همچنین عدم اتلاف وقت در مذاکره با اتحادیهٔ اروپا جهت نرم کردن لحن قطعنامه و همزمان عدم ایجاد حساسیت در صحن کمیسیون،[۲۲] سیاست اتحادیهٔ اروپا جهت مستقل نشان دادن خود از آمریکا و نمایش نقشی متمایز از نگاه هژمونیک آمریکا در فضای بین‌المللی نیز در این موفقیت سهمی بسزا داشت.

بر این اساس، در مجموع طی نهمین دور «گفت‌وگوهای فراگیر»[1] میان جمهوری اسلامی ایران و اتحادیهٔ اروپا و متعاقب اولین دور «گفت‌وگوهای کارشناسی حقوق بشر» در تهران در مهر ماه ۱۳۸۱،

---

1. Comprehensive Dialogue

جمهوری اسلامی ایران و نمایندگان اتحادیهٔ اروپا توافق نمودند که به‌منظور جایگزین نمودن رهیافت تعامل و مفاهمه به‌جای تقابل، اولین دور گفت‌وگوهای حقوق بشری را در زمان ریاست دوره‌ای دانمارک برگزار نمایند.

اولین دور این گفت‌وگوها به دعوت دولت جمهوری اسلامی ایران در تاریخ‌های ۱۶ و ۱۷ دسامبر ۲۰۰۲ در تهران انجام شد. همان‌طور که پیش‌بینی شده بود، هیئت‌های نمایندگی دو طرف هر یک متشکل از ۱۵ عضو و مرکب از کارشناسان، نمایندگان جامعهٔ مدنی و همچنین مقام‌های دولتی بود. دو موضوع «منع تبعیض» و «راه‌های پیشگیری از اعمال شکنجه»، موضوعاتی بودند که در این دور از مذاکرات مورد بحث و بررسی کارشناسی قرار گرفتند.

دور دوم این گفتمان طی ریاست کشور یونان در اتحادیهٔ اروپا انجام شد. اتحادیهٔ اروپا در این مقطع گفتمان حقوق بشر، موافقتنامهٔ بازرگانی و همکاری در زمینهٔ «ضد تروریسم» را یک مجموعهٔ کامل به‌شمار آورد و انتظار داشت که روابط عمیق اقتصادی آن با ایران متناسب با پیشرفت‌های مشابهی در زمینه‌های دیگر روابط آن با ایران ازجمله حقوق بشر باشد.[۲۳] در این دور از گفت‌وگوها نیز موضوعات «حاکمیت قانون» و «دادرسی عادلانه» به بحث و تبادل نظر گذاشته شد.

سومین دور گفت‌وگوهای حقوق بشری ایران و اتحادیهٔ اروپا، ۸ و ۹ اکتبر ۲۰۰۳ در بروکسل و با موضوع آزادی بیان و حق توسعه برگزار شد. شایان ذکر است، در این دور از گفت‌وگوها، در کنار نمایندگان

سازمان‌های مردم‌نهاد ایرانی، نمایندگان سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی عفو بین‌الملل و دیده‌بان حقوق بشر نیز حضور داشتند. موفقیت‌های حاصل‌شده در این دور، منجر به تشکیل دور چهارم گفت‌وگوها گردید. این دور از گفت‌وگوها در ژوئن ۲۰۰۴ و در تهران انجام شد و در آن طرفین پیرامون موضوعات «نحوهٔ اجرای عدالت در سیستم قضایی» و «تقویت همکاری و همبستگی بین‌المللی در زمینهٔ حقوق بشر» به بحث و گفت‌وگو پرداختند. با این حال، گفت‌وگوها درست در زمانی صورت گرفت که چند ماهی از برگزاری انتخابات مجلس هفتم نگذشته بود و هنوز بر سر نحوه برگزاری آن بحث و گفت‌وگو در مطبوعات جریان داشت. لذا این امر، گفت‌وگوهای ایران و اتحادیهٔ اروپا را تحت تأثیر قرار داد. در ادامه این روند صدور قطعنامه در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی علیه ایران در ژوئن ۲۰۰۴ و موضع کشورهای اروپایی در مورد پروندهٔ هسته‌ای ایران باعث گردید مجلس و دولت جدید ایران نسبت به نحوهٔ تعامل خود با کشورهای اروپایی تجدید نظر و علی‌رغم درخواست‌های ظاهری اتحادیهٔ اروپا گفت‌وگوهای حقوق بشری خود را با این اتحادیه متوقف نمایند. این اعتقاد وجود دارد که پس از آن، اتحادیهٔ اروپا کوشید و می‌کوشد با فشارهای دیپلماتیک بیانیه‌ها و قطعنامه‌های متعددی که درباره وضعیت حقوق بشر در ایران منتشر نمود و می‌نماید ایران را به میز مذاکره و گفت‌وگوها بازگرداند. به‌عنوان مثال، در گزارش سالانه‌ای که ۱۲ دسامبر ۲۰۰۵ اتحادیهٔ اروپا در رابطه با وضعیت حقوق بشر منتشر کرده، وزیران امور خارجهٔ اتحادیه از اینکه دولت ایران به خواست آن برای ادامهٔ

گفت‌وگوها دربارهٔ حقوق بشر پاسخ منفی داده است، ابراز تأسف کرده‌اند. در این گزارش، اتحادیهٔ اروپا به ایران هشدار داده است که «اگر ثابت نکنند که به رعایت حقوق بشر متعهد است در آن صورت کشورهای اروپایی تلاش خواهند کرد که سازمان ملل با صدور قطعنامه‌ای جمهوری اسلامی را محکوم کند».[۲۴] این روش برخورد از سال ۲۰۰۶ تا کنون تکرار شده است.

پیش از پایان این بخش لازم است بدانیم یکی از نکات قابل ذکر در این چهار دور گفت‌وگو، صرف‌نظر از دیدگاه‌های مطرح‌شده در آن و همچنین نتیجه و حاصل آنها، تقابل نگاه ایران و اتحادیهٔ اروپا در قبال میزان مشارکت سازمان‌های غیردولتی در مباحث بود.

از یک سو، جمهوری اسلامی ایران با هرگونه مشارکت سازمان‌های غیردولتی‌ای نظیر عفو بین‌الملل یا دیده‌بان حقوق بشر در این مذاکرات مخالفت می‌ورزید و این امر سبب شد که این‌گونه سازمان‌ها تنها زمانی امکان حضور در جلسات را بیابند که میزبان، طرف اروپایی باشد. در حقیقت، برگزاری دور دوم گفت‌وگوها در بروکسل، میزبانی ایران را در دور سوم طبیعی می‌ساخت که تنها به‌واسطهٔ امتناع ایران از حضور عفو بین‌الملل، سبب برگزاری دور سوم، مجدداً در خاک اروپا (بلژیک) گردید. در دور چهارم نیز که این گفت‌وگوها در ایران پیگیری شد، ممانعت حضور نمایندگان این‌گونه سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی تداوم داشت.

در مقابل، اتحادیهٔ اروپا تلاش نموده که با دادن نقشی مهم و تأثیرگذار به نهادهای جامعهٔ مدنی، گفت‌وگوهای حقوق بشری خود با کشورهای ثالث را نه‌تنها با حضور سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی، بلکه در

چهارچوب افزایش مشارکت جامعهٔ مدنی کشور هدف و همچنین سازمان‌های مدنی اعضای اتحادیه پیش ببرد.

د) وضعیت کنونی

پس از قطع گفت‌وگوهای سازنده در سال ۲۰۰۴، تا کنون ایران و اتحادیهٔ اروپا ـ غیر از برخی ابتکارات دوجانبهٔ همچون فراهم آوردن مقدمات گفت‌وگوهای حقوق بشری با دانمارک که اواخر سال ۲۰۱۰ در حال اجرا بود و یا تداوم گفت‌وگوهای حقوق بشری با سوئیس (هرچند نه به‌عنوان کشوری عضو اتحادیهٔ اروپا، بلکه به‌عنوان کشوری اروپایی) ـ گفت‌وگو و یا تعامل مستقیمی در خصوص موضوع حقوق بشر با یکدیگر نداشته‌اند. در این مدت نهادهای مختلف اروپایی به صدور قطعنامه و بیانیه علیه ایران ادامه داده و در همان حال نیز تمایل خود برای ازسرگیری گفت‌وگوهای حقوق بشری را اعلام نموده‌اند. این تمایل به شکل روشنی در گزارش سال ۲۰۰۸، ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ پارلمان اروپایی در خصوص وضعیت حقوق بشر در جهان ذکر شده است و همزمان در این مدت، همان‌گونه که قبلاً نیز ذکر آن رفت، جمعاً هشت قطعنامه علیه وضعیت حقوق بشر در ایران صادر شده است.

در مقابل، جمهوری اسلامی نیز با اصالت بخشیدن به این دیدگاه که رفتار اروپا در مسئلهٔ حقوق بشر صرفاً رفتاری سیاست‌زده و فرصت‌طلبانه است، در این دوران سیاستی تهاجمی در حوزهٔ حقوق بشر اتخاذ نموده، بارها با احضار سفرای اروپایی جهت ارائهٔ توضیح در خصوص موارد

نقض حقوق بشر در این کشورها، برخی از سیاست‌های پیشین حقوق بشری خود، همچون تعامل با اروپائیان جهت کاستن از لحن منفی قطعنامه‌ها را به کناری نهاده و تلاش می‌نماید با استفاده از ظرفیت همراهی کشورهای همفکر در سازمان‌های بین‌المللی، رویکرد غرب نسبت به موضوع حقوق بشر در جمهوری اسلامی را به چالش کشانده، با اتخاذ سیاست‌هایی آنان را از پیگیری بحث حقوق بشر در ایران و استفادهٔ ابزاری از آن منصرف نموده، حداقل، هزینهٔ آن را برای ایشان زیادتر نماید.

جمع‌بندی

با توجه به مطالب ذکرشده، در یک نگاه کلی می‌توان سه حیطه را در اهداف و شیوهٔ رفتار اتحادیهٔ اروپا در تعاملات حقوق بشری خود با سایر کشورها مشاهده نمود. این سه حیطهٔ اصلی عبارتند از:

- تلاش برای ایجاد پیوستگی و استمرار در سیاست‌های اتحادیه و جامعهٔ اروپا در حوزهٔ حقوق بشر؛
- اعطای اولویت بیشتر و جریان‌سازی در زمینهٔ حقوق بشر و دموکراسی در روابط اتحادیهٔ اروپا با کشورها، به‌ویژه کشورهای جهان سوم (با تمرکز خاص بر گفت‌وگوهای حقوق بشری و مذاکرات سیاسی) و همچنین از طریق برنامه‌های کمک‌های خارجی؛
- و در نهایت، از طریق استفاده از یک رهیافت راهبردی متمرکزتر تحت عنوان ابتکار اروپایی برای دموکراسی و حقوق بشر موسوم به EIDHR.

در این میان، کمیسیون اروپا نقش اصلی را به‌عنوان تضمین‌کنندهٔ پیوستگی و استمرار سیاست‌های اتحادیهٔ اروپا در بخش‌های مختلف برعهده دارد.

با این حال، برداشت و فهم درک‌شده از این رویکرد اروپایی نسبت به کشورهای دیگر، غالباً توأم با بدبینی و تردید است. تقریباً تمامی کشورهایی که اتحادیهٔ اروپا سعی دارد با ذره‌بین حقوق بشر به آنها نگاه کند، منتقد رویکردهای تبعیض‌آمیز و دارای استاندارد دوگانه اروپا در این حوزه بوده، سنگینی این رفتار به‌سمت اهداف سیاسی، نوامپریالیستی و حتی منافع اقتصادی را به‌مراتب بیش از تمایلات ناب حقوق بشری اروپا می‌دانند. این امر در خصوص برخورد حقوق بشری اتحادیهٔ اروپا با جمهوری اسلامی ایران نیز صدق می‌کند. دامن زدن اروپا به درگیری‌های اسلام‌هراسانه، تبعیض نسبت به مسلمانان، استفاده ابزاری از مفاهیمی همچون آزادی بیان، مجازات‌های کیفری و تلاش مفرط برای بی‌عیب نشان دادن خود، ازجمله انتقاداتی است که کارشناسان حقوق بشری ایران در مقابل توقف سی سالهٔ اروپا بر روی نظام حقوق بشری کشورمان و در مقابل، چشم بر هم نهادن بر حوزه‌هایی که پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای در ایران داشته، ابراز می‌دارند.

به هر حال، تجربه نشان داده که حفظ رویکرد انتقاد دائم از سوی اروپا، نه‌تنها در قبال ایران، بلکه بسیاری از دیگر کشورها، نه‌تنها کارساز نبوده، بلکه حتی در مقاطعی فضای تعامل، گفت‌وگو و تبادل تجربه را نیز مسدود نموده است. آغشته شدن گوهر حقوق بشر به بازی‌های سیاسی،

بدترین پیامد ممکن برای حقوق بشر است و متأسفانه در قبال ایران، حداقل در سه دههٔ گذشته این برداشت غالب بوده و به آن دامن نیز زده شده است. گشایش در این بن‌بست نیازمند تصمیمی قاطع از هر دو سوی، به‌منظور آغاز تعامل و گفت‌وگو جهت ارتقاء درک و برداشت دوجانبه است. تجربه نشان می‌دهد که اروپائیان، در موضوع حقوق بشر ایران کمتر دارای سیاست منسجم و بدون رخنه‌ای بوده‌اند و همواره در میان اعضای ایـن اتحادیه، کشورهایی وجود داشته‌اند که اولویت روابط دوجانبه خود با ایران را به مسائل حقوق بشری نداده، آن را در بستری متفاوت و با حفظ احترام دوجانبه مطرح نموده‌اند و این ازجمله ظرفیت‌هایی است که می‌بایست بیش از پیش در دستگاه سیاست خارجی کشورمان به آن توجه شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. عبارت «حقوق بشر یک جزء ضروری از روابط خارجی اتحادیهٔ اروپا می‌باشد» عبارتی مشترک و آشنا در بسیاری از اسناد و اعلام مواضع این اتحادیه است. به‌عنوان مثال رک به:

<http://www.tehran.diplo.de/contentblob/2215842/daten/365762/pressbook_DL.pdf>

۲. غائبی، محمدرضا (۱۳۸۸، مرداد). اتحادیهٔ اروپا و موضوع حقوق بشر در کشورهای جهان سوم: رهیافت «گفت‌وگوهای حقوق بشری»، پژوهشنامهٔ *حقوق بشر*، گروه پژوهشی بین‌المللی پژوهشکدهٔ تحقیقات استراتژیک، شمارهٔ ۶، ص. ۴۹ ـ ۵۰.

3. Working Document of the Commission Community Co-Operation: Framework for Country Strategy papers, SEC (2000) 1049 and in particular Section B3 of the Political Analysis section, cited in:
<http://europa.eu.int/comm/development/lex/en/see2000_1049_0_en.htm>

۴. غائبی، همان، ص. ۵۲.

5. EU Standards for European Enterprises Operating in Developing Countries: Towards a European Code of Conduct, EP Report, A4-0508/98.

۶. به‌عنوان مثال می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

The European Union and the External Dimension of Human Rights Policy, COM (95) 567 Final; The Inclusion of Respect for Democratic Principles and Human Rights in Agreements Between the Community and Third Countries, COM (95) 216 Final; Democratization, the Rule of Law, Respect for Human Rights and Good Governance: the Challenges of the Partnership between the European Union and the ACP states, COM (98) 146 Final and Countering Racism, Xenophobia and Anti-Semitism in the Candidate Countries, COM (99) 256 Final. Communication on EU Election Observation and Assistance COM (2000) 191 Final.

۷. عبد خدایی، مجتبی (۱۳۸۹، تابستان). مسئلهٔ حقوق بشر در روابط ایران و اتحادیهٔ اروپایی، فصلنامهٔ *سیاست خارجی*. سال بیست‌وچهارم، شمارهٔ ۲ (پیاپی ۹۴). رک به:

<http://did.ir/catalog/index.aspx?cn=A8B5BC1>

۸. همان.

۹. غائبی، همان، ص. ۴۷ ـ ۴۸.

10. Joint Statement on EC Development Policy, Council and Commission, 10 November 2000, cited in:
<http://europa.eu.int/comm/developememt/lex/en/council20001110_en.htm>

۱۱. غائبی، همان، ص ۴۸.

۱۲. متعاقب جمع‌بندی اجلاس ۱۹۹۸ شورای اروپا تاکنون اجلاس‌های متعددی با جامعهٔ مدنی و سازمان‌های غیردولتی برگزار شده است. رک به:

EU Discussion Forum, Brussels, 30 November and 1 December 1999; EU Human Rights Conference "the EU and the Central Role of Human Rights and Democratic Principles in Relations With Third Countries", Venice, 25-28 May 2000; EU Human Rights Forum, Paris, 13 December 2000,
<http//:europa.eu.int/comm./external_relations/human_rights/conf/index.htm>

13. DG External Policies, Human Rights Unit, European Parliament, resolutions on Iran, cited in:
<http://www.europarl.europa.eu/comparl/afet/droi/others/list_resolutions_middle_east.htm>

۱۴. عبدخدایی، همان، ص ۸

۱۵. قطعنامه‌های شمارهٔ ۱۹۸۲/۲۷ مورخ ۱۱ مارس ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳/۳۴ مورخ ۸ مارس ۱۹۸۳ کمیسیون حقوق بشر.

16. E/CN.4/1984/L.11/Add 8

۱۷. گلشن‌پژوه، محمودرضا (۱۳۸۷). *سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی و افزایش توجه بین‌المللی نسبت به وضعیت حقوق بشر در جمهوری*

اسلامی ایران (۱۳۸۶ ـ ۱۳۶۰)، پایان‌نامه دوره دکترا، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۱۸. عبدخدایی، همان، ص. ۱۰.

۱۹. محمدی، رضا (۱۳۸۰، بهار). *اتحادیهٔ اروپا، کمیتهٔ حقوق بشر سازمان دفاع از قربانیان خشونت*، تهران، ص. ۵۶.

۲۰. دانش‌یزدی، مهدی و دیگران (۲۰۰۳). *تبعیض و منع شکنجه، گفتمان ایران و اتحادیهٔ اروپا در زمینهٔ حقوق بشر، ۱۶ و ۱۷ دسامبر ۲۰۰۲*، (مینا سینیور، مترجم)، دانمارک ص. ۷.

21. "EU-Iran Human Rights Dialouge", The Danish Institute for Human Rights, 2000, <http://www.humanrights.dk/departsments/director/iraneu>

۲۲. مهرپرور، حسین (۱۳۸۱، بهار). اجلاس کمیسیون حقوق بشر و رد قطعنامه علیه ایران، *راهبرد*، شماره ۲۳، ص. ۱۴۵.

۲۳. دانش‌یزدی، مهدی و دیگران، همان، ص. ۱۱.

۲۴. گلشن‌پژوه، همان، ص ۱۸۹.

فصل سوم

تأثیر تحریم‌های اقتصادی غرب بر روابط تجاری ایران ـ اتحادیهٔ اروپا

علی فلاحی[1]

چکیده

از آنجا که اتحادیهٔ اروپا بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران تا سال ۲۰۱۰ محسوب می‌شده است، لذا انتظار می‌رود که اعمال تحریم‌های سازمان ملل از دسامبر ۲۰۰۶ و اتحادیهٔ اروپا از ۲۰۰۷ تا ۲۶ ژوئیه ۲۰۱۰، پیامدهای عمدهٔ اقتصادی‌ای برای ایران در پی داشته باشد. البته این تحریم‌ها دارای آثار مهم بر شرکت‌های اروپایی نیز خواهد بود. هدف از این مقاله آن است که نشان دهد تحریم‌های غرب (آمریکا ـ اتحادیهٔ اروپا) علیه کشورمان تا چه اندازه توانسته است بر روابط بازرگانی ایران با اتحادیهٔ اروپا تأثیرگذار باشد.

واژگان کلیدی: تحریم‌ها، روابط تجاری، ایران، اتحادیهٔ اروپا

---

۱. دکترای روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران

مقدمه

پس از پیروزی انقلاب، ایالات متحدهٔ آمریکا و کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا ـ در آن زمان جامعهٔ اقتصادی اروپا ـ وارد مرحلهٔ جدیدی از روابط خود با جمهوری اسلامی ایران شدند که مبنای آن انتقاد از دولت تازه‌تأسیس جمهوری اسلامی در ارتباط با مسئلهٔ خاورمیانه، تروریسم و حقوق بشر بود. تنش در روابط سیاسی با غرب اما به‌گونه‌ای نبود که بر روابط بازرگانی ایران و اتحادیهٔ اروپا تأثیر چندانی گذارد به‌طوری که حتی پس از گذشت یک دهه از پیروزی انقلاب، کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا دست از الگوی همبستگی فراآتلانتیکی با آمریکا در روابط تجاری با ایران برداشتند و در مواردی همچون تحریم‌های فراسرزمینی دولت آمریکا به‌ویژه در زمان ریاست‌جمهوری کلینتون، زبان به انتقاد گشودند. در هر حال، دولت‌های دموکرات و جمهوری‌خواه آمریکا همچنان در تلاش بودند تا اتحادیهٔ اروپا را بخشی از سیاست خود مبنی بر «پیوستن به سیاست تحریم و انزوای سیاسی ایران» قرار دهند که با ماجرای گروگان‌گیری سفارت آمریکا و از سوی دولت دموکرات کارتر آغاز گردیده بود. با این وجود، جذابیت تجاری ایران مانع از این شد که اتحادیهٔ اروپا و شرکت‌های بزرگ نفتی آن سیاست تحریم و انزوای ایران را ادامه دهند. لذا، ایران هر از چندی به عامل اصطکاک میان آمریکا و اتحادیهٔ اروپا و البته مانعی بر سر همبستگی و همکاری فراآتلانتیک تبدیل می‌گردید.

تعقیب سیاست صلح‌آمیز هسته‌ای از سوی ایران سبب شد بسیاری از قانون‌گذاران و سیاست‌گذاران آمریکایی و سپس اروپایی، تحریم را

به‌عنوان بهترین گزینه جهت متوقف نمودن برنامهٔ غنی‌سازی ایران تلقی نمایند. لذا در سال ۲۰۱۰، باراک اوباما همچون اسلاف خود (بوش و کلینتون) اقدام به تمدید دستور اجرایی مبنی بر منع تجارت و سرمایه‌گذاری با ایران نمود، به‌طوری که طی قطعنامهٔ چهارم شورای امنیت، گسترهٔ تحریم حتی به صنعت کشتیرانی و بخش خدمات مالی و بازرگانی کشور رسید. با فشارهای آمریکا، کانادا و اتحادیهٔ اروپا حتی پا را فراتر گذاشته و اقدام به اعمال یک‌سری تحریم‌های یک جانبه طی همین سال نمودند که مجازات‌های جدیدتر و شدیدتری را در زمینهٔ سرمایه‌گذاری در بخش انرژی ایران در بر می‌گرفت.

حال این پرسش پیش می‌آید که میزان تأثیر تحریم‌های اقتصادی غرب بر توازن تجاری جمهوری اسلامی ایران با اتحادیهٔ اروپا تا چه اندازه بوده است و آیا این ابزار سیاسی ـ اقتصادی توانسته است سبب‌ساز تغییر رفتار جمهوری اسلامی ایران در قبال غرب گردد؟ به عبارت دیگر، آیا تنش در روابط سیاسی مستقیماً به کاهش روابط تجاری منجر شده است؟

کارشناسان در خصوص اینکه تحریم به‌عنوان یک ابزار اجبار برای ترک برنامه‌های تسلیحاتی کشورهای به‌زعم غرب یاغی، تا چه اندازه کارا بوده است، دچار اختلاف نظر هستند. گروهی بر این باورند که نقش تحریم‌های اقتصادی در توقف توسعهٔ برنامه‌های تسلیحاتی لیبی و عراق مؤثر بوده است و در مورد ایران اعتقاد دارند مدارکی وجود دارد دال بر اینکه تحریم‌ها سبب جلوگیری از رشد اقتصادی شده‌اند. واشنگتن نیز بر این استدلال است که تحت فشار گذاشتن اقتصاد ایران موجب خواهد شد

مقامات ارشد کشور دست از تعقیب برنامهٔ هسته‌ای خود بردارند. اما برخی دیگر از تحلیلگران بر این باورند که اقتصاد ایران در وضعیت نسبتاً خوبی قرار دارد و هرگونه ناکامی اقتصادی در کشور در واقع مربوط به سیاست‌های بد و نامناسب اقتصادی دولت‌ها بوده است تا تحت تأثیر فشار بین‌المللی. گروهی دیگر هم کارایی تحریم‌ها را در هماهنگی آمریکا با اتحادیهٔ اروپا می‌دانند و سیاست چماق و هویج را دنبال می‌کنند.[۱]

ابعاد نظری تحریم

به‌طورکلی، موضوع تحریم را می‌توان به‌لحاظ نظری در قالب یکی از تئوری‌های زیر ارزیابی و بررسی نمود:

۱. نظریهٔ وابستگی مارکسیستی: میان آسیب‌پذیری اقتصادی و ناآرامی‌های اجتماعی، رابطه‌ای مستقیم وجود دارد.

۲. نظریهٔ وابستگی (آمریکای لاتین): لزوماً این‌گونه نیست که میان وابستگی اقتصادی و آسیب‌پذیری اجتماعی، رابطهٔ مستقیمی وجود داشته باشد.

۳. نظریهٔ وابستگی متقابل: الف) هر چه میزان تجارت بیشتر باشد احتمال جنگ و تهدید کمتر خواهد بود (اتحادیهٔ اروپا/ آسه‌آن)، ب) هر چه ارتباط تجاری طرفین بیشتر باشد، شانس موفقیت تحریم بیشتر است.

اساس این مقاله نیز بر چهارچوب تئوری وابستگی متقابل اقتصادی با مؤلفه‌های «آسیب‌پذیری و حساسیت» استوار می‌باشد؛ بدین ترتیب که هر

چه میزان وابستگی متقابل بیشتر باشد پس میزان آسیب‌پذیری نیز بیشتر خواهد بود، در حالی که کاهش میزان وابستگی متقابل به معنای دور شدن از مفهوم آسیب‌پذیری و نزدیک شدن به مفهوم «حساسیت» است.

تأثیر تجارت بر امنیت را باید در ادبیات وابستگی متقابل مبتنی بر حساسیت و آسیب‌پذیری جست‌وجو کرد. در اینجا صحبت از رابطه میان تجارت خارجی و امنیت ملی به‌عنوان یک منبع پایدار و مناقشه‌برانگیز میان اندیشمندان روابط بین‌الملل است. بسیاری از ناظران معاصر ابراز امیدواری کرده‌اند که ظهور جریان‌های تجاری به افزایش وابستگی متقابل اقتصادی و جلوگیری از منازعه و دشمنی بینجامد. از منظر لیبرالی، مطالعات نشان می‌دهد که شرکای تجاری به‌طور سیستماتیک کمتر متمایل و متوسل به منازعهٔ نظامی می‌گردند تا آنهایی که به تجارت با یکدیگر نمی‌پردازند. مطابق این دیدگاه، «تجارت» نیز می‌تواند ابزار جایگزین منابع مورد نیاز برای ارتقاء امنیت سیاسی و افزایش رشد اقتصادی باشد. به عبارتی، هر چقدر تجارت گسترش یابد، انگیزه‌های تجاوز خارجی، تحریم سیاسی و اقتصادی کمتر می‌شود و برعکس افزایش موانع بازرگانی، کشمکش‌های اقتصادی را موجب می‌گردد که خود می‌تواند عامل بروز تنش‌های سیاسی و نظامی باشد. دیل کاپلند بر این باور است که اگر یک کشور احتمال بدهد از تجارت با یک شریک تجاری، در آینده منافع کلانی را به‌دست می‌آورد، بعید است این منافع را با تنش و دشمنی به مخاطره اندازد و برعکس اگر این منافع چندان قابل توجه نباشد، احتمالاً سیاست خارجی خصومت‌آمیزی را پی خواهد گرفت.

حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا وابستگی متقابل اقتصادی ـ تجاری، موجب پیشبرد صلح و امنیت میان کشورها می‌گردد و یا آنکه برعکس، دشمنی دولت‌ها و کاهش امنیت ملی را در پی دارد؟ به عبارت دیگر، با توجه به روابط ایران ـ اتحادیهٔ اروپا، این پرسش به ذهن خطور می‌کند که چرا با اینکه اتحادیهٔ اروپا شریک اول تجاری ایران است، این اتحادیه اقدام به صدور قطعنامهٔ ضد ایرانی در شورای امنیت می‌نماید؟

در واقع، میزان حجم صادرات و واردات میان ایران ـ اتحادیهٔ اروپا را در چهارچوب همین تئوری وابستگی متقابل می‌توان مورد ارزیابی قرار داد. بدین معنا که هر چه میزان صادرات یک کشور به کشور دیگر بیشتر شود، بازارهای کشور هدف در تسخیر بیشتر صادرکننده قرار می‌گیرد، در حالی که کاهش میزان واردات از یک کشور به معنای کم کردن میزان وابستگی از آن صادرکننده است. رابطهٔ تحریم در واقع در زمان یک بحران همچون وقوع یک تحریم اقتصادی مشهود می‌گردد؛ چراکه در زمان تحریم، کشور تحریم‌کننده تلاش می‌نماید از اهرم تجاری قدرتمند خود برای وادار کردن کشور مورد تحریم در جهت خواسته‌ها و منافع سیاسی خود بهره ببرد.

تحلیل «مدل گرانش»

میزان تأثیر تحریم بر روابط تجاری را می‌توان با استفاده از رویکرد «مدل گرانش» و البته یک رویکرد «سادهٔ تطبیقی» اندازه گرفت. اتخاذ رویکرد مدل گرانش به این علت است که قبلاً هم در مطالعهٔ تحریم‌های اقتصادی

مورد استفاده قرار گرفته و دیگر اینکه اهمیت این مدل بیشتر در تحلیل‌های تجربی سیاست‌های تجاری نمود یافته است. شایان ذکر است، با وجود به‌کارگیری این مدل در تحلیل روابط تجاری، ممکن است این مدل منعکس‌کننده شرایط منحصربه‌فرد ایران نباشد، لذا در این مقاله صرفاً بر تئوری وابستگی متقابل تجاری تأکید شده است.

مدل گرانش از تکنیک‌های اقتصادسنجی جهت ارزیابی هزاران مشاهدهٔ فردی از تعاملات تجاری میان کشورها بهره می‌گیرد و در برابر آن نیز توده‌ای از متغیرهای توضیحی قرار می‌گیرند که به توصیف ویژگی‌های شرکای تجاری دوجانبه می‌پردازند. منظور از دو متغیر توضیحی در اینجا نیز سطوح تولید ناخالص داخلی واقعی شرکا و مسافت میان آنها می‌باشد. اساساً یکی از ملزومات مدل گرانش این است که تجارت دوجانبه میان کشورها مستقیماً با محصول سطوح تولید ناخالص داخلی کشورهای شریک ارتباط دارد. متغیرهای توضیحی دیگر عبارتند از: عوامل جغرافیایی، سیاسی و سازمانی‌ای که یا سبب تقویت و یا موجب کاهش نیروهای گرانشی محرک در افزایش تجارت میان کشورها شوند. برای نمونه، در خصوص متغیر مسافت میان طرف‌های تجاری می‌توان اظهار داشت که اگر شرکای تجاری به‌لحاظ سرزمینی محاط به خشکی باشند و یا منطقهٔ گسترده‌ای را تحت پوشش خود قرار دهند، آنگاه تمایل کمتری به روابط تجاری خواهند داشت و در صورتی که شرکای تجاری از یک زبان مشترک، یک مرز مشترک و یا یک تاریخ مشترک استعماری برخوردار باشند، آنگاه تمایل بیشتری به روابط تجاری دوجانبه خواهند داشت.[۲]

در این مقاله تأکید بر تفاوت میان دو مفهوم تجارت واقعی و بالقوه می‌باشد، بدین معنا که تجارت در زمان تحریم، وضعیت بالقوه و در زمان قبل از تحریم، حالت واقعی داشته است.[۳]

رویکرد تحریمی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران

رویکرد تحریمی آمریکا ابتدا با بحران اشغال لانه جاسوسی در تهران آغاز شد. در آوریل ۱۹۸۰، کارتر دستور اجرایی شماره ۱۲۲۰۵ را صادر نمود که شامل تحریم صادرات آمریکا به ایران (به‌استثنای محدودیت بر معاملات مالی) می‌گردید و در نهایت با صدور دستور اجرایی ۱۲۲۱۱، آمریکا خواستار تحریم واردات از ایران، منع سفر شهروندان خود به ایران و انجام معاملات مالی با این کشور شد. در سال ۱۹۸۷ و در دوران ریگان، کنگرهٔ آمریکا دست به اقدامات جدید محدودکنندهٔ تجاری علیه ایران و ازجمله منع واردات نفت خام از ایران زد. در دوران حکومت هشت سالهٔ کلینتون، تحریم‌های یک‌جانبه رشد قارچ‌گونه‌ای به خود گرفت که یکی از دلایل اصلی آن فروپاشی شوروی و تبدیل شدن ایالات متحده به‌عنوان تنها ابرقدرت جهانی بود. در سال ۱۹۹۵، کلینتون فرمان اجرایی ۱۲۹۵۷ خود را مبنی بر منع کمک آمریکا به توسعهٔ منابع نفتی در ایران صادر نمود. پیش از این فرمان، شرکت‌های نفتی آمریکا ازجمله کونوکو قراردادی به ارزش یک میلیارد دلار جهت توسعهٔ میدان نفتی جزیرهٔ سیری امضا کرده و از طریق وابسته‌های خارجی به بزرگ‌ترین خریداران نفت ایران تبدیل شده بودند. با فشار کنگرهٔ آمریکا که در دست اکثریت

جمهوری‌خواهان بود، کلینتون دستور اجرایی ۱۲۹۵۹ خود را مبنی بر منع کلیهٔ فعالیت‌های تجاری و سرمایه‌گذاری در ایران صادر نمود و.ایران تهدیدی فوق‌العاده علیه امنیت ملی، سیاست خارجی و اقتصاد آمریکا اعلام گردید. نکتهٔ جالب در این میان این است که تحریم اقتصادی آمریکا علیه ایران تنها پس از انتقادات شدید کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا رخ داد با این استدلال که شرکت‌های آمریکایی همچنان به واردات نفت ایران به ارزش ۴۰ میلیارد دلار ادامه می‌دادند، در حالی که اروپاییان جهت همکاری با سیاست‌های آمریکایی تحت فشار بودند. برای نمونه، آلمان تحت فشار آمریکا قرار گرفت تا از همکاری خود در رآکتور هسته‌ای ایران دست بردارد. در هر حال، موافقتنامه میان شرکت کونوکو آمریکا با ایران، نهایی کردن معاملهٔ رآکتور هسته‌ای بوشهر میان ایران و روسیه در سال ۱۹۹۵ و انتقاد از سوی اتحادیهٔ اروپا مبنی بر اینکه آمریکا نفت ایران را به بازار بین‌المللی می‌فروشد، منجر به گام‌ها و تحریم‌های یک‌جانبه دیگری از سوی دولت کلینتون جهت انزوای ایران گردید.[۴]

در سال ۱۹۹۶، کنگرهٔ آمریکا قانون ایلسا (تحریم ایران و لیبی) را تصویب کرد که سرمایه‌گذاری بیش از ۴۰ میلیون دلار و بعداً بیش از ۲۰ میلیون دلار را در صنایع نفت و گاز ایران منع می‌نمود و در صورت نقض آن، دولت آمریکا حتی شرکت‌های خارجی را مجازات می‌کرد. آمریکا انتظار داشت تا با این اقدام شرکت‌های خارجی را از سرمایه‌گذاری در بخش انرژی ایران بازدارد؛ امری که حتی واکنش اتحادیهٔ اروپا را برانگیخت. در واقع، کشورهای اتحادیهٔ اروپا تحریم‌های اقتصادی مزبور را علیه ایران طی سال ۱۹۹۶ اعمال

ننمودند که منجر به شکایت آمریکا مبنی بر اینکه اروپاییان همبستگی خود با آمریکا علیه ایران را به نمایش نمی‌گذارند، گردید.

روابط تجاری ایران ـ اتحادیهٔ اروپا پیش از تحریم شورای امنیت سازمان ملل متحد

روابط اقتصادی و تجاری ایران با اتحادیهٔ اروپا و همچنین کشورهای عضو در طول سه دههٔ گذشته ـ برخلاف روابط پرتنش سیاسی ـ کمتر دچار نوسان و اختلال بوده است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت روابط اقتصادی ـ تجاری در این مدت تقریباً روند ثابتی داشته است. روابط جمهوری اسلامی ایران با اروپای غربی، بخش مهمی از کارنامهٔ روابط خارجی/ سیاست خارجی ایران محسوب می‌گردد، به‌ویژه آنکه بیش از یک‌سوم کل تجارت خارجی ایران را اروپای غربی (اتحادیهٔ اروپا) تأمین می‌کند و در واقع این بلوک بزرگ اقتصادی ـ سیاسی جهانی[1] به شریک اول تجاری ایران تبدیل شده است. اتحادیهٔ اروپا، بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران در هر دو بعد صادرات و واردات[2] محسوب می‌گردد،

۱. اتحادیهٔ اروپا با داشتن ۲۷ عضو و با بیش از ۵۰۰ میلیون جمعیت، بالاترین میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را در حال حاضر در دست دارد و لذا به‌واسطه این پتانسیل و ایفای یک نقش مؤثر در سازمان تجارت جهانی، شورای امنیت ملل متحد (۲ عضو دائم)، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD) می‌تواند به یک بازیگر جهانی تبدیل گردد.

۲. بنا بر منبع یوروواستات، بزرگ‌ترین شریک صادراتی ایران کشور چین می‌باشد، اما در مجموع صادرات و واردات همچنان اتحادیهٔ اروپا بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران است که البته وزنهٔ تجاری در بخش واردات از ایران است.

به‌طوری‌که میزان تجارت میان ایران و اتحادیهٔ اروپا در سال ۲۰۰۳ به ۱۶/۷ میلیارد یورو (۲۰ میلیارد دلار) رسید.

شایان ذکر است، در طی دورهٔ گفت‌وگوهای انتقادی، اروپا به یکی از شرکای اول تجاری ایران تبدیل شد به‌طوری که در سال ۱۹۹۵، صادرات کشورهای اتحادیهٔ اروپا بالغ بر ۱۱/۵ میلیارد دلار گردید و صادرکنندگان اصلی اتحادیهٔ اروپا به ایران نیز آلمان، فرانسه، ایتالیا و انگلستان بودند. ایران نیز صادرات خود را به کشورهای اتحادیهٔ اروپا به ۱۷/۵ میلیارد دلار رساند که عمدتاً شامل نفت و گاز می‌شد(۵) و در ضمن در جست‌وجوی افزایش سرمایه‌گذاری خارجی به‌ویژه در بخش انرژی خود بود. به‌دنبال سرمایه‌گذاری توتال فرانسه در میدان گاز پارس جنوبی، شرکت نفتی رویال داچ شل انگلیسی ـ هلندی نیز خواستار مشارکت در ساخت لولهٔ گاز از شمال ایران و ترکمنستان به ترکیه و غرب اروپا گردید.(۶)

بیش از ۸۰ درصد واردات اتحادیهٔ اروپا از ایران شامل محصولات نفتی می‌شود، در حالی که صادرات آن به ایران محصولات متنوعی را نظیر نیروگاه برق، ماشین‌آلات بزرگ و صنعتی و... در بر می‌گیرد که ۴۵ درصد کل صادرات اروپا را تشکیل می‌دهد.(۷)

صادرات نفتی ایران به اتحادیهٔ اروپا نیز دوسوم کل صادرات این کشور را تشکیل می‌دهد که متجاوز از ۱۵ درصد واردات نفتی اتحادیهٔ اروپا می‌باشد. در حالی که واردات نفتی اتحادیهٔ اروپا در طی سال‌ها بیشتر از نروژ، عربستان سعودی، جامعهٔ کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS)، نیجریه و الجزایر بوده، طی سال‌های ۱۹۹۳تا ۱۹۹۵، ایران جایگاه خود را

به‌عنوان چهارمین صادرکنندهٔ نفت به اتحادیهٔ اروپا پس از نروژ، عربستان، کشورهای مشترک‌المنافع تثبیت کرد و لیبی پس از ایران قرار گرفت.[۸]

در میان اعضای اتحادیهٔ اروپا، ایتالیا مقام نخست را در خرید بیش از ۱۱ میلیون تن نفت از ایران دارد و در رتبه‌های بعدی، فرانسه با ۱۰ میلیون، اسپانیا با ۷/۵ میلیون، یونان با ۶/۷ و هلند با ۵/۸ میلیون تن، از مصرف‌کنندگان عمدهٔ نفت ایران محسوب می‌شوند. سوئد، بلژیک، پرتغال، آلمان و بریتانیا نیز از دیگر خریداران نفت ایران هستند. بررسی خرید نفت از سوی ده کشور مزبور طی سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۵ و نیز کاهش خرید از سوی دو عضو مؤثر و کلیدی اتحادیهٔ اروپا (آلمان ـ انگلستان) و نیز دیگر شرکای عمدهٔ تجاری ایران، نکاتی هستند که مستلزم توجه بیشتری می‌باشند. در واقع، وابستگی نفتی کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا، با وجود متنوع بودن منابع نفتی آن، نشانگر این است که رابطهٔ اروپا با ایران، رابطه‌ای براساس مؤلفهٔ «حساسیت» است تا «آسیب‌پذیری» که در دیدگاه وابستگی متقابل فزاینده مطرح می‌گردد.

در سال ۲۰۰۱ و با ازسرگیری گفت‌وگوهای انتقادی، مذاکرات موافقتنامهٔ تجارت و همکاری ایران و اتحادیهٔ اروپا آغاز گردید و به موازات آن، صادرات اتحادیهٔ اروپا به ایران از ۶/۶ میلیارد یورو به ۹/۸ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۳ افزایش یافت، در حالی که در آن زمان واردات اتحادیه از ایران رشدی معادل ۲۳ درصد یا ۶/۹ میلیارد یورو داشته است. در واقع، کل حجم تجاری ایران با بزرگ‌ترین گروه تجاری دنیا از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۵، دو برابر افزایش یافت و شاهد تراز تجاری مثبتی به‌نفع

اتحادیهٔ اروپا تا پیش از تحریم‌های این اتحادیه هستیم. آخرین داده‌های آماری اروپا نیز گویای جایگاه ایران به‌عنوان چهارمین شریک بزرگ تجاری اتحادیهٔ اروپا در خاورمیانه پس از عربستان سعودی، امارات متحدهٔ عربی و رژیم اسرائیل می‌باشد.(۹)

نکته‌ای که در مورد آمار و ارقام تجاری ایران ـ اتحادیهٔ اروپا به چشم می‌خورد، این است که علی‌رغم افزایش صادرات نفتی ایران، شاهد کاهش فروش کالاهای غیرنفتی آن به اروپا از ۸۹۹ میلیون یورو در سال ۲۰۰۲ به ۸۴۶ میلیون یورو در سال ۲۰۰۳ هستیم که عمدهٔ کاهش نیز در بازار آلمان (۲۶۷ میلیون یورو) و ایتالیا (۱۸۷ میلیون یورو) بوده است. البته تنها افزایش صادرات کالاهای غیرنفتی ایران در مورد کشور اسپانیا در سال ۲۰۰۳ می‌باشد که از ۱۵۱ میلیون به ۱۶۸ میلیون یورو رسید، در حالی که صادرات چنین کالاهایی به کشورهای یونان، دانمارک، پرتغال، لوکزامبورگ، سوئد، فنلاند، ایرلند و اتریش، زیر ۱۱ میلیون یورو برای هر یک از کشورهای یادشده بوده است.(۱۰)

در میان کشورهای اتحادیهٔ اروپا، آلمان بیشترین حجم صادرات به ایران را داشته است. به‌طوری که از ۲/۲ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۱ به ۲/۷ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۳ رسیده است. فرانسه نیز به‌عنوان دومین شریک تجاری، صادرات خود را از ۵۰۰ میلیون یورو در سال ۱۹۹۵ به‌میزان ۲/۱ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۳ افزایش داد و در نهایت، ایتالیا به‌عنوان شریک سوم تجاری، فروشی معادل ۲ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۳ داشته است. رشد صادرات ایتالیا به ایران در سال ۲۰۰۲ در مقایسه با سال

قبل از آن، ۵۰ درصد بوده که به ۱/۸ میلیارد یورو رسیده است.[(۱۱)]

جدول ۱. تجارت اتحادیهٔ اروپا ـ ایران (میلیون یورو)[(۱۲)]

[illegible]	۱۹۹۸	۱۹۹۹	۲۰۰۰
واردات	۳۷۱۱	۴۷۲۰	۸۴۶۲
صادرات	۴۳۲۳	۳۸۶۹	۵۲۳۸
موازنهٔ تجاری	۶۱۳	-۸۵۱	-۳۴۲۲

با عنایت به اینکه اشاره‌ای حتی گذرا به روابط تجاری ایران با یکایک اعضای اتحادیهٔ اروپا در حوصلهٔ این مقاله نمی‌گنجد، لذا تنها به روابط تجاری با چند عضو اتحادیهٔ اروپا برای نمونه بسنده می‌گردد.

الف) روابط تجاری با انگلستان

اوج روابط تجاری ایران ـ انگلیس به سال ۲۰۰۵ بازمی‌گردد، به‌طوری که صادرات کالای این کشور به ایران بالغ بر ۴۶۳ میلیون پوند گشت. اما از این سال به بعد یک کاهش ۷ درصدی در سال ۲۰۰۶ و ۱۲/۷ درصدی تا سپتامبر ۲۰۰۷ مشاهده می‌شود. با توجه به آمار موجود صادرات در سال ۲۰۰۷ در مقایسه با سال ۲۰۰۵ یک کاهش ۲۰ درصدی داشته است که البته به‌واسطهٔ تحریم‌های تجاری یک‌جانبهٔ انگلیس در همسویی با آمریکا علیه ایران بوده است.[(۱۳)] این کشور هم‌اکنون به شریک چهارم تجاری اروپایی ایران تبدیل شده و لذا حوزهٔ نفوذش را در مقایسه با رقبای اروپایی خود از دست داده است. شاید یکی از دلایل عمدهٔ تنش در روابط

سیاسی به جایگاه تجاری انگلیس در مبادلات بازرگانی با ایران بازگردد که از دلایل آن می‌توان به همسویی کامل با ایالات متحده و تهدیدات سیاسی بلر پیرامون پروندهٔ اتمی ایران اشاره نمود. آمار و ارقام موجود در خصوص واردات کالاهای غیرنفتی ایران از انگلستان در قبال دیگر رقبای اروپایی گویای این امر است.

جالب آنکه طبق گزارشات، با وجود تحریم‌های یک‌سویهٔ مالی و تجاری اروپا و آمریکا علیه ایران، شرکت شل اقدام به افزایش خرید نفت خام از ایران نموده است، به‌طوری که مبلغ ۱/۵ میلیارد دلار در تابستان ۲۰۱۰ پرداخت کرده است؛ این در حالی صورت می‌گیرد که دیگر رقبای نفتی این شرکت ازجمله شرکت بریتیش پترولیوم (BP) سفارشات خود را متوقف نموده بودند. گزارشات موجود همچنین گویای این نکته است که از ماه مه تا اوت ۲۰۱۰، به‌جای کاهش خرید نفت از ایران در نتیجهٔ تحریم، این شرکت برعکس اقدام به افزایش سفارش خرید از ایران کرده که بیش از ۱۰۰ میلیون دلار در مقایسه با سه ماه قبل از این تاریخ است؛ به عبارت دیگر میزان خرید رشدی ۲۷ درصدی را تجربه نموده است. جالب‌تر آنکه شرکت شل حتی از تخفیف بیشتری به‌ویژه طی سه ماه یادشده در سال ۲۰۱۰ بهره برده که در نتیجهٔ تحریم بوده است. البته این تخفیف تنها شامل شرکت شل نشد و دو شرکت توتال فرانسوی و API نیز در سه ماه مذکور، خرید نفت خام ایران را در ماه مه ۱۲ درصد و در ماه اوت به ۷۰ درصد افزایش دادند.[۱۴] رویداد درخور توجه دیگر جریمهٔ بانک انگلیسی «لویدز» از سوی دولت آمریکا بود، به‌طوری که به‌واسطهٔ

تعامل مالی و تجاری با ایران و سودان مجبور به پرداخت ۳۵۰ میلیون دلار در ژانویه ۲۰۰۹ شد.(۱۵)

پس از تحریم اخیر اتحادیهٔ اروپا، دولت انگلیس اعلام نمود که شهروندان خود را به تجارت یا سرمایه‌گذاری با/ در ایران ترغیب نمی‌کند و در صورت تمایل شرکت‌های انگلیسی، ریسک کار برعهده آنها خواهد بود و اگر صادرکننده‌ای تمایل به صادرات به ایران را داشته باشد مجبور است با بخش «به‌روز کردن کنترل صادرات» اداره نوآوری تجاری و مهارت‌های آن کشور[1] تماس حاصل نمایند.(۱۶)

ب) روابط تجاری با آلمان

اگرچه آلمان بزرگ‌ترین کشور اروپایی صادرکننده به ایران بوده است، اما در صورت احتساب واردات این کشور از ایران، آلمان در رتبهٔ چهارم قرار می‌گیرد. جایگاه صادرات ـ واردات ایران با آلمان همواره گویای مازاد تجاری به سود آلمان بوده است. در طول چند سال گذشته در بخش غیرنفتی، آلمان بزرگ‌ترین خریدار فرش‌های دست‌بافت و پستهٔ ایران بوده است، در حالی که در بخش بازار نفت، واردات نفت خام آلمان از ایران چشمگیر نبوده، چراکه منابع نفت دریای شمال و کشورهای ساحلی خلیج فارس به‌ویژه عربستان سعودی و همچنین لیبی در آفریقا از عمده‌ترین تأمین‌کنندگان نفت آلمان محسوب می‌شوند. یکی از دلایل

1. BIS: Department for Business Innovation & Skills

عمدهٔ سردی روابط که اخیراً میان ایران و آلمان به‌وجود آمده، تجارت است. تجارت البته تجارت سودآور، در حال افول است.[۱۷] اگرچه آلمان همواره در طی سال‌ها، شریک اول تجاری ایران بوده، اما در طی سال‌های ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۹ شاهد کاهش شدیدی در واردات از این کشور هستیم. با نگاهی به آمار استخراج‌شده از سالنامهٔ آمار بازرگانی کشور چنین برمی‌آید که بحران‌های سیاسی در روابط بین آلمان و ایران با کاهش حجم تجاری مرتبط بوده است که برای نمونه می‌توان به بحران میکونوس (سال ۱۹۹۷) و کاهش حجم تجاری ایران و آلمان در سال‌های ۱۹۹۷، ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ اشاره نمود؛ به‌طوری که حجم تجاری واردات کالاهای غیرنفتی ایران از آلمان به ۱/۳۸۲/۱۵۹/۰۰۶ دلار کاهش یافت.[۱۸]

از سال ۲۰۰۵ که صادرات کشورهای اروپایی دچار نزول بوده، کشور آلمان هم از این قاعده مستثنی نمانده است، به‌طوری که صادرات آلمان به ایران از اوج روابط تجاری در سال ۲۰۰۷ به میزان ۳/۲ میلیارد یورو تا حدود ۲۵/۶ درصد کاهش یافت.[۱۹] پاسخ رسمی آلمان به اعتراض و شکایت ایران مبنی بر محدودیت واردات از ایران و عدم توازن تجاری، این بوده است که شرکت‌های نفتی آلمان، خصوصی هستند و دولت آلمان اهرم فشار کمی بر شرکت‌های نفتی خصوصی دارد.[۲۰]

ج) روابط تجاری با فرانسه

در میان کشورهای مهم و صنعتی اتحادیهٔ اروپا، فرانسه، مناسبات سیاسی و اقتصادی ویژه‌ای با ایران دارد. مروری بر روابط ۴۰۰ سالهٔ ایران و فرانسه

نشان می‌دهد که این مناسبات با فراز و نشیب‌های فراوانی همراه بوده است. علی‌رغم تنش‌های سیاسی فراوان از زمان رضا خان تاکنون، روابط تجاری فرانسه با ایران وضعیتی ثابت داشته و به‌عبارتی کمتر دچار نوسان همچون روابط سیاسی شده است. هم‌اکنون فرانسه شریک دوم تجاری ایران در اروپا محسوب می‌گردد، در حالی که ایران شریک هفدهم تجاری و اقتصادی فرانسه است. برخی از نقش فرانسه در تعاملات خود با ایران طی سالیان گذشته، به میانجیگر و موازنه‌دهندهٔ سوم و گروهی دیگر از آن به‌عنوان خیانت‌کار نام می‌برند.

فرانسه در این سال‌ها از تعقیب منافع اقتصادی خود در ایران غافل نبوده است. در سال ۱۹۹۵، شرکت نفتی توتال فرانسه به‌رغم تحریم ایران تحت لوای قانون ایلسا یا قانون داماتو ـ که سرمایه‌گذاری بیش از ۴۰ میلیون دلار را در صنعت نفت و گاز ایران منع می‌نمود ـ قراردادی را برای توسعهٔ میادین نفتی امضا کرد. نفس امضای این قرارداد برای ایران اهمیت بسیاری داشت؛ زیرا شکستی جدی برای دستگاه دیپلماسی کلینتون در قبال ایران محسوب می‌شد و زمینه را برای حضور دیگر شرکت‌های سرمایه‌گذار خارجی در ایران فراهم می‌کرد. هر چند گفته می‌شود که ایران با توجه به شرایط ویژه آن سال‌ها برای ترغیب توتال به عقد قرارداد، مجبور به اعطای امتیازات فراوانی شد و قراداد نسبتاً یک‌جانبه‌ای را امضا کرد.[۲۱]

البته شرکت نفتی توتال فرانسه، یک شرکت دولتی محسوب می‌شود که پیشینهٔ درازمدتی از همکاری در حوزه‌های نفتی ایران دارد؛ به‌طوری که در سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۹، یعنی از سقوط دولت دکتر مصدق تا

پیروزی انقلاب اسلامی، توتال سهمی معادل ۶ درصد در یک کنسرسیوم نفتی در ایران داشت که روزانه معادل ۲۰۰/۰۰۰ تا ۳۶۰/۰۰۰ بشکه نفت استخراج می‌نمود.

در اکتبر ۱۹۹۹ در سفر آقای خاتمی، رئیس‌جمهور سابق ایران به فرانسه، قراردادی به ارزش ۷۹۰ میلیون دلار برای صدور ۱۰۰ دستگاه لوکوموتیو، چهار فروند هواپیمای ایرباس و سایت‌های رادار مخصوص مراکز کنترل ترافیک پرواز به امضا رسید.[۲۲]

همچنین بنا بر اظهارات صادق خرازی، سفیر وقت ایران در فرانسه، در «همایش دیپلماسی اقتصادی ایران»، فرانسوی‌ها در زمینهٔ انرژی، پتروشیمی، نیروگاه برق و خودروسازی ایران سرمایه‌گذاری کرده‌اند. وی با اشاره به امضای ۱۸ موافقتنامه میان ایران و فرانسه در سال ۲۰۰۴ تصریح کرد: «تراز بازرگانی ایران و فرانسه به سود فرانسه بوده است».[۲۳]

روابط تجاری ایران ـ اتحادیهٔ اروپا پس از تحریم شورای امنیت سازمان ملل متحد

کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا این‌گونه استدلال می‌نمودند که روش تحریم اقتصادی روش مناسبی برای تغییر رفتار یک کشور محسوب نمی‌گردد و این روش و ابزار در تعامل با موضوع هسته‌ای نمی‌تواند سازنده باشد، لذا به روابط تجاری خود با ایران ادامه دادند تا اینکه پس از دورهٔ تعلیق و اعلام پایان تعلیق از سوی ایران، روابط سیاسی و تجاری وارد فاز جدیدی شد که در نهایت با چهار قطعنامهٔ شورای امنیت و

تحریم‌های یک‌جانبه و البته گسترده‌تر اتحادیهٔ اروپا و آمریکا همراه بود.

در ژوئن ۲۰۱۰، پس از آنکه شورای اتحادیهٔ اروپا دور جدیدی از تحریم‌ها علیه ایران را به تصویب رساند، دولت سوئد به‌عنوان ریاست دوره‌ای اتحادیهٔ اروپا از کشورهای عضو این اتحادیه درخواست نمود تا از شدت تحریم‌های اتحادیهٔ اروپا بکاهند. در این رابطه، کارل بیلت[1]، وزیر امور خارجهٔ سوئد، اظهار داشت که «هیچ‌کس واقعاً باور ندارد که تحریم‌ها بتوانند این مسئله (فناوری هسته‌ای ایران) را حل نماید و یا اینکه تأثیرِ زیادِ سیاسی بر آن داشته باشد... . تنها تحریم‌هایی که تأثیراتی از خود بر جای گذاشته‌اند...، آنهایی هستند که ماهیت جهانی و جامع دارند».[۲۴] در مقابل اظهارات وزیر امور خارجهٔ سوئد، ویلیام هیگ[2]، وزیر خارجهٔ انگلستان، پس از گفت‌وگو با همتای آلمانی خود اعلام کرد: «فکر می‌کنم خیلی مهم باشد که اتحادیهٔ اروپا اقدامات بیشتری (تحریم) را انجام دهد؛ اینکه ما نشان دهیم اتحادیهٔ اروپا آماده است در خصوص این موضوع و موضوعات دیگر از وزنهٔ خود در جهان استفاده نماید».[۲۵]

برخی از دیپلمات‌های اروپایی علت اصلی عدم انتخاب بیلت به ریاست سیاست خارجی اروپا را فرایند وقت‌کشی و تعلل وی در خصوص تحریم ایران می‌دانند و اینکه در زمان ریاست سوئد بر اتحادیهٔ اروپا (ژوئیه تا دسامبر ۲۰۰۹)، سوئد از تأیید حتی ملایم‌ترین تحریم‌ها در پاسخ به دستگیری کارمندان غیردیپلماتیک سفارت بریتانیا در تهران

---

1. Karl Bildt
2. William Hague

خودداری ورزید. به‌علاوه سفیر سوئد در میان معدود دیپلمات‌های اروپایی بود که در مراسم سوگند ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد در ژوئن ۲۰۱۰ حضور داشت.(۲۶) در نهایت، در مارس ۲۰۱۰ و پس از آنکه برنار کوچنر[1]، وزیر خارجهٔ فرانسه خواستار تحریم یک‌جانبهٔ اروپا علیه ایران می‌گردد، کارل بیلت اظهار می‌دارد که «موضوع هسته‌ای ایران باید از تأکید بر روش تحریم به دیپلماسی تغییر جهت دهد».(۲۷)

در ۲۶ ژوئیهٔ ۲۰۱۰، شورای اتحادیهٔ اروپا اقدام به تحریم‌های یک‌جانبه محدودکننده‌تری در زمینه‌های خدمات مالی ـ بانکی، تجاری، حمل‌ونقل، نفت و گاز و بیمه نمود که در اینجا با توجه به موضوع مقاله تنها به موضوعات مرتبط با روابط تجاری ایران ـ اتحادیهٔ اروپا بسنده خواهد گردید.

پیش از قطعنامهٔ مذکور، اتحادیهٔ اروپا قبلاً در سال ۲۰۰۷، قطعنامهٔ ۴۲۳/۲۰۰۷ را در منع فروش مستقیم و غیرمستقیم، عرضه، انتقال یا صادرات کالاهای مشخص (ازجمله کالاهای دارای کاربرد دوگانه) و فناوری‌هایی که می‌توانند در فعالیت‌های هسته‌ای ایران و یا از سوی تأسیسات ایرانی مورد استفاده قرار گیرند، صادر نمود و به‌موجب آن از اعضایش خواست تا از ارائهٔ کمک‌های فنی مستقیم و یا غیرمستقیم، دلالی خدمات، سرمایه‌گذاری در تولید و ساخت، تأمین مالی یا کمک مالی، خودداری کنند. به‌دنبال قطعنامهٔ یادشده، اتحادیهٔ اروپا شدیدترین تحریم را تا به امروز علیه ایران به‌اجرا درآورد و قطعنامهٔ ۶۶۸/۲۰۱۰ را که قبلاً با

---

1. Bernard Kouchner

مخالفت تعدادی از کشورها (اتریش، یونان، قبرس، سوئد و اسپانیا) در فوریهٔ ۲۰۰۹ روبه‌رو گردیده بود،[۲۸] علیه ایران به تصویب رساند.[۲۹]

این قطعنامه به‌مراتب شدیدتر از قطعنامهٔ شورای امنیت است که در همسویی با سیاست‌های آمریکا تصویب شده است. فهرست جدید این‌بار کلیهٔ شعب و شاخه‌های کشتیرانی ایران، شرکت بیمهٔ ایران، بانک ملت، بانک ملی، بانک صادرات و صنایع هوایی ایران را در بر می‌گیرد. در قطعنامهٔ اروپایی جدید، تعابیری همچون «منابع اقتصادی» و «وجوه» در معنای وسیع آن به‌کار رفته است. حیطه و گسترهٔ جدید این تعبیر، گسترده‌تر است و شامل تضامین، ابزارهای بدهی، اعتبار، اعتبارنامه‌های اسنادی و مدارک بارگیری می‌گردد.[۳۰]

محورهای تصمیمات شورای اتحادیهٔ اروپا[۱] در قطعنامهٔ ۲۶ ژوئیه ۲۰۱۰

تصمیمات شورای اتحادیهٔ اروپا را می‌توان در محورهای زیر طبقه‌بندی نمود:

صنعت نفت و گاز: شامل منع در فروش، عرضه یا انتقال تجهیزات کلیدی و فناوری برای پالایش و تصفیهٔ گاز طبیعی و صنایع تولیدی و اکتشافی می‌گردد که البته با یک‌سری محدودیت‌های دیگر ازجمله عدم

---

۱. شورای اتحادیهٔ اروپا یا همان شورای وزیران، مهم‌ترین بدنهٔ تصمیم‌گیری اتحادیهٔ اروپا محسوب می‌گردد و ریاست آن هم هر شش ماه به‌طور چرخشی تغییر می‌یابد. روابط اتحادیهٔ اروپا با دیگر نقاط جهان از طریق شورای روابط خارجی رسیدگی می‌شود و نکتهٔ قابل تذکر اینکه تصمیم‌گیری در حوزه‌های سیاست خارجی و امنیت، مالیات و مهاجرت از طریق رأی‌گیری به اجماع صورت می‌پذیرد. تصمیمات شورای وزیران عمدتاً براساس پیشنهادات کمیسیون اروپا به آن شورا می‌باشد.

ارائهٔ کمک‌های فنی و مالی تکمیل می‌شود. مضافاً محدودیت‌های دیگری هم بر سرمایه‌گذاری، تأمین مالی و فعالیت‌های بازرگانی مرتبط با صنعت نفت و گاز اعمال می‌گردد.

حمل‌ونقل: کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا خود را ملزم به بازرسی کلیهٔ محموله‌ها به مقصد و یا از مبدأ ایران (بنادر و فرودگاه‌ها) می‌بینند، به شرطی که مطمئن شوند اطلاعات آنها، اجازهٔ بازرسی را بدهد و باور داشته باشند که محموله‌ها شامل اقلام غیرقانونی هستند. این تکلیف و مسئولیت بر دوش کلیهٔ کشورهای عضو است تا به درخواست‌های مبنی بر بازرسی در دریاهای آزاد همکاری نمایند. اقلام ممنوعه به تصرف کشورهای عضو درخواهد آمد، در حالی که هزینهٔ آن برعهدهٔ متخلفین و ناقضین خواهد بود.

سوخت‌گیری و عرضهٔ سوخت: کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا نباید اقدام به سوخت‌گیری، ارائهٔ سوخت و یا دیگر خدمات به قایق‌ها و یا شناورهای تحت تملک و یا قرارداد ایران ـ در صورتی که از اطلاعاتی برخوردار باشند که شناورهای مورد نظر مبادرت به حمل اقلام غیرقانونی کرده‌اند ـ نمایند.

بیمه: منع کامل بر ارائهٔ خدمات بیمه/ بیمهٔ اتکایی به دولت ایران یا هر نهادی که دارای شخصیت حقوقی در ایران باشد و یا آنکه به نیابت از چنین مؤسساتی و یا تحت تملک و یا نظارت آنها قرار گرفته باشد.

بخش مالی: شامل عدم تعهد به ارائهٔ اعتبارات و تسهیلات مالی به دولت ایران ازجمله اعمال محدودیت بر تعهدات کوتاه‌مدت جدید

حمایت مالی از تجارت در ایران می‌گردد. کشورهای عضو ملزم به اجرای فعالیت‌های نظارتی بیشتری بر بانک‌ها و تعاملات آنها با ایران می‌شوند و همچنین هرگونه انتقال وجه به ایران و یا از ایران می‌بایست از مجوزهای قانونی لازم برخوردار باشد، چه مربوط به میزان وجه باشد و یا مرتبط با موضوعیت آن. همچنین هرگونه مشارکت در فروش مستقیم و یا غیرمستقیم یا خرید اوراق قرضه صادرشده یا تضمین‌شده از سوی ایران ممنوع می‌گردد. کشورهای عضو نباید اقدام به گشایش دفاتر جدید، حساب‌ها و یا شعبات بانکی در ایران نمایند و بانک‌های ایرانی نیز از تأسیس شعبات و دفاتر، سرمایه‌گذاری‌های مشترک و منافع مالکیتی در کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا منع شده‌اند.

صنعت هوانوردی: دسترسی به فرودگاه‌های کشورهای عضو جهت محموله‌های ارسالی از ایران یا به مقصد ایران ممنوع شده است. همچنین محدودیت‌هایی نیز بر کشورهای عضو در ارتباط با خدمات مهندسی و نگهداری هواپیمای باری اعمال ـ درصورتی که آنها از حمل اقلام غیرقانونی از سوی این هواپیماها آگاه باشند ـ می‌گردد.

با توجه به اینکه از زمان اعلام و تصویب تحریم‌های گستردهٔ اتحادیهٔ اروپا در ۲۶ ژوئیهٔ ۲۰۱۰ مدت زیادی نمی‌گذرد، لذا دسترسی به منابع آماری در این زمینه جهت بررسی آثار تحریمی به‌ویژه در نیمهٔ دوم سال ۲۰۱۰ کمی دشوار به‌نظر می‌رسد هر چند عمدهٔ تأثیرات غالباً در زمینه‌های بانکی (باز نمودن اعتبار اسنادی، بیمهٔ تسهیلات اعتباری خارجی، انتقال وجوه و ارسال حواله به مقصد ایران و یا از ایران به کشور هدف به

ارزهای دلار و یورو و...) از مرداد ۱۳۸۹ کاملاً مشهود بوده و بدین‌وسیله نقل و انتقالات بانکی بسیار دشوار گردیده است. برای نمونه، بسیاری از بانک‌های واسطه[1] تمایلی به ارسال حوالهٔ بانکی نشان نمی‌دهند و در سوئیفت‌های بانکی خود در هنگام بازگشت وجه (عدم پذیرش) تنها اشاره بدین امر می‌کنند که ارسال حواله مغایر با سیاست‌های آن بانک است. شایان ذکر است، این بانک‌های واسطه غیراروپایی نیز می‌باشند که عمدتاً شامل کشورهای عربی خلیج فارس و حتی ترکیه هم می‌گردد. عدم ارسال به هنگامِ وام‌ها و تسهیلات اعتباری خارجی برای پیمانکاران ایرانی، سبب می‌گردد اجرای یک طرح زیربنایی و عمرانی با تأخیر روبه‌رو شود و البته هر چه این میزان تأخیر و درنگ بیشتر باشد، طرح مورد نظر نیز توجیه‌پذیری خود را با توجه به اهداف اعلام‌شده در گزارش امکان‌سنجی خود از دست خواهد داد و از سوی دیگر، تنها این مسئله تأخیر و توقف در طرح‌ها نخواهد بود، بلکه ممکن است منجر به اعتصابات کارگری در آن صنعت/ طرح صنعتی مورد تحریم نیز شود. متأسفانه تحریم ۲۶ ژوئیهٔ اتحادیهٔ اروپا گامی به‌مراتب فراتر از موارد مندرج در چهار قطعنامهٔ شورای امنیت بوده است. یکی دیگر از پیامدهای منفی این تحریم بانکی اتحادیهٔ اروپا کمیاب شدن ارز یورو و دلار در بازارهای داخلی ایران در نیمهٔ نخست پاییز ۱۳۸۹ بود.

بر این اساس، تحلیل آماری ما در این مقاله ـ با توجه به منابع آماری

1. Corresponding Banks

منتشرشده از سوی اتحادیهٔ اروپا تا ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۰ ـ بیشتر به وقایع پیش از تحریم گستردهٔ اروپا و در زمان قطعنامه‌های شورای امنیت یعنی از قطعنامهٔ ۱۷۳۷ (۲۳ دسامبر ۲۰۰۶) تا قطعنامهٔ ۱۷۴۷ (مارس ۲۰۰۷) و نیز قطعنامهٔ ۱۸۰۳ (مارس ۲۰۰۸) و در نهایت قطعنامهٔ ۱۹۲۹ (ژوئن ۲۰۱۰) و مقررات تحریمی اتحادیهٔ اروپا به شمارهٔ ۴۲۳ (سال ۲۰۰۷) مقررات تحریمی ۶۱۸ (سال ۲۰۰۷) و مقررات تحریم ۱۱۱۰ (سال ۲۰۰۸) بازمی‌گردد.

لذا مبنای سال تحلیل آماری این مقاله در دوران تحریم‌های اتحادیهٔ اروپا و سازمان ملل (۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹) است که شامل تجارت در کالا، خدمات، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و به‌طورکلی حجم تجارت ایران با اتحادیهٔ اروپا و بالعکس می‌شود.

جدول ۲. موازنهٔ تجاری اتحادیهٔ اروپا با ایران (میلیون یورو)[۳۱]

دورهٔ زمانی	واردات	میزان کل سهم واردات اتحادیهٔ اروپا (درصد)	صادرات	میزان کل سهم صادرات اتحادیهٔ اروپا (درصد)	موازنه	تجارت
۲۰۰۵	۱۱/۵۳۶	۱	۱۲/۹۹۹۱	۱/۲	۱۵/۴۵۵	۲۴/۵۲۸
۲۰۰۶	۱۴/۳۷۳	۱/۱	۱۱/۲۸۹	۱	-۳/۰۸۴	۲۵/۶۶۲
۲۰۰۷	۱۳/۸۸۹	۱	۱۰/۱۱۹	۰/۸	-۳/۷۷۱	۲۴/۰۰۸
۲۰۰۸	۱۵/۵۱۵	۱	۱۱/۳۳۵	۰/۹	-۴/۱۸۰	۲۶/۸۵۰
۲۰۰۹	۸/۴۷۵	۰/۷	۱۰/۳۵۴	۰/۹	۱/۸۷۹	۱۸/۸۲۹

از میان شرکای عمدهٔ وارداتی اتحادیهٔ اروپا، ایران در جایگاه بیست‌وششم قرار می‌گیرد و در میان شرکای عمدهٔ صادراتی این اتحادیه،

ایران در جایگاه بیست‌وپنجم است. هر چند جایگاه کلی ایران در میان شرکای عمدهٔ تجاری اتحادیهٔ اروپا، ردهٔ بیست‌وهفتم (۱۸/۸۲۹ میلیارد یورو) است، اما شریک اول تجاری ایران حداقل تا ۲۶ ژوئیهٔ ۲۰۱۰، اتحادیهٔ اروپا بوده است. شایان ذکر است، در حال حاضر بزرگ‌ترین شریک صادراتی ایران، کشور چین می‌باشد و اتحادیهٔ اروپا در جایگاه دوم قرار دارد.

همچنین جدول ۲ گویای این واقعیت است که روند واردات اتحادیهٔ اروپا از ایران به یک‌باره از سال ۲۰۰۸ (۱۳۸۷) تا ۲۰۰۹ (۱۳۸۸) یعنی اوج بحران موضوع هسته‌ای میان اروپا و ایران، نزولی بوده و نصف شده است، به‌طوری که از رقم ۱۵/۵۱۵ میلیارد یورو در ۲۰۰۸ به میزان ۸/۴۷۵ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۹ رسیده است. به‌نظر می‌رسد هدف اصلی اتحادیهٔ اروپا از کاهش حدوداً ۵۰ درصدی واردات خود، کاهش میزان وابستگی به انرژی ایران و به عبارت دیگر کاهش میزان حساسیت خود در برابر بحران‌های آتی باشد در حالی که این اتحادیه میزان صادرات خود به ایران را تقریباً ثابت نگه داشته تا بدین ترتیب میزان آسیب‌پذیری ایران را در برابر خود به هنگام یک بحران جدی افزایش دهد. اینکه گفته می‌شود میزان حساسیت اتحادیهٔ اروپا در مقابل ایران کاهش می‌یابد، بدین دلیل است که ایران شریک بیست‌وهفتم اتحادیهٔ اروپاست و طبعاً اروپا وابستگی بسیار کمی به ایران دارد. در واقع، این کاهش در میزان واردات اتحادیهٔ اروپا از ایران عمدتاً در محصولات انرژی و نفتی است و اروپا تلاش دارد میزان وابستگی یا آسیب‌پذیری خود را به ایران در زمینهٔ انرژی کاهش دهد و در مقابل منابع انرژی خود را متنوع کند.

تجارت کالا در سال ۲۰۰۹ در مقایسه با سال ۲۰۰۸

- صادرات کالای اتحادیهٔ اروپا به ایران: ۱۰/۴ میلیارد یورو؛
- واردات کالای اتحادیهٔ اروپا از ایران: ۸/۵ میلیارد یورو (۴۵ درصد در مقایسه با سال ۲۰۰۸).

شایان ذکر است، ۹۰ درصد واردات اتحادیهٔ اروپا از ایران را انرژی و فرآورده‌های انرژی تشکیل می‌دهد و صادرات اتحادیهٔ اروپا به ایران نیز عمدتاً شامل ماشین‌آلات و تجهیزات حمل‌ونقل (۵۴/۶ درصد)، کالاهای ساخته‌شده (۱۶/۹ درصد) و مواد شیمیایی (۱۲/۱ درصد) می‌گردد.

در سال ۲۰۰۸، میزان واردات اتحادیهٔ اروپا از ایران معادل ۱۵/۵ میلیارد یورو بود که در مقایسه با ۸/۵ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۹، کاهش ۴۵ درصدی را نشان می‌دهد. اما میزان صادرات اتحادیهٔ اروپا به ایران در سال ۲۰۰۸، ۱۱/۳ میلیارد دلار بود که در مقایسه با ۱۰/۴ میلیارد یورو سال ۲۰۰۹ گویای کاهش ۱۰ درصدی می‌باشد. همچنین در سال ۲۰۰۷، میزان واردات اتحادیهٔ اروپا از ایران ۱۳/۹ میلیارد یورو برآورد گردید و میزان صادرات آن به ایران نیز ۱۰/۱ میلیارد یورو بوده است که تقریباً معادل صادرات آن به ایران در سال ۲۰۰۹ می‌باشد.[۳۲] لذا این‌گونه نتیجه‌گیری می‌شود که صادرات کالا از اروپا به ایران طی این سه سال روندی ثابت داشته است.

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در سال ۲۰۰۸ (در مقایسه با سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۶)

- سرمایه‌گذاری ایران در اتحادیهٔ اروپا: ۲۰۰ میلیون یورو (۲۰۰۸) که در

مقایسه با سال ۲۰۰۷ (۳۰۰ میلیون یورو) و با سال ۲۰۰۶ (۲۰۰ میلیون یورو) گویای آن است که روند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ایران در اتحادیهٔ اروپا روندی تقریباً ثابت داشته است.

- سرمایه‌گذاری اتحادیهٔ اروپا در ایران: سرمایه‌گذاری در ۲۰۰۸ بسیار ناچیز بوده است، به‌طوری که رقم سرمایه‌گذاری، عدد صفر را نشان می‌دهد. در حالی که میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اتحادیهٔ اروپا در ایران در ۲۰۰۷ (۳۰۰ میلیون یورو) و در ۲۰۰۶ (۵۰۰ میلیون یورو) بوده است که یک روند کاهش فاحش را در سال ۲۰۰۸ نشان می‌دهد.

نتیجه‌گیری (پیامدها و آثار تحریم)

تحریم‌ها عموماً دارای آثار و پیامدهای منفی و تخریبی علیه کشور هدف هستند، اگرچه بسته به نوع تحریم، آثار متفاوتی به‌همراه دارند و اصولاً پیامدهای منفی تحریم‌ها بیشتر بر دوش ملت‌ها خواهد بود تا اینکه به تغییر رفتار و یا تغییر رژیم بینجامد. شاید تنها رژیم‌های سیاسی که مجبور به تغییر رفتار و ماهیت خود گردیدند، دولت لیبی قذافی، رژیم آپارتاید (آفریقای جنوبی) و ردزیا بوده است و حتی اعمال تحریم‌های جامع علیه یوگسلاوی پیشین و تا حدودی عراق نیز نتوانست دولت‌های تحریم‌کننده را به اهداف خود برساند که در نهایت با توسل به زور و حمله به خاک هر دو کشور، منافع خود را پیش بردند.

با نگاهی به تاریخ تحریم درمی‌یابیم که از مجموع هیجده مورد تحریم (اقتصادی/ تجاری/ تسلیحاتی و...) از سوی شورای امنیت سازمان ملل و

در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۲۰۰۰، تنها دو مورد تحریم بین‌المللی بین سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۹۰ (رودزیای جنوبی/ آفریقای جنوبی) در قالب تحریم تجاری و تسلیحاتی تا حدودی موفق بوده است. به‌طوری که براساس پژوهش مؤسسه اقتصاد بین‌الملل واشنگتن، تنها ۳۴ درصد تحریم‌های صورت‌گرفته موفق بوده است.

- ایالات متحده تنها در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۶، اقدام به تحریم اقتصادی یک‌جانبه علیه ۳۵ کشور نموده است. غالب تحریم‌های پس از جنگ جهانی دوم تاکنون تحریم‌های یک‌جانبه بوده‌اند که دوسوم آن از سوی آمریکا اعمال شده است.
- از میان کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا، کشورهای سوئد و اتریش روابط تجاری خود را با ایران کاهش نداده‌اند که البته در مقایسه با رقبا/ شرکای اروپایی دیگر این حجم تجاری قابل اعتنا و چشمگیر به‌نظر نمی‌رسد.
- مذاکرات برای توافقنامه تجارت و همکاری که در سال ۲۰۰۲ میان ایران و اتحادیهٔ اروپا آغاز گردیده بود از اوت ۲۰۰۵ و به‌دلیل ازسرگیری فعالیت‌های هسته‌ای سرانجامی مبهم پیدا کرده است.
- تحریم گستردهٔ اتحادیهٔ اروپا سبب گردیده سیاست تجاری ایران به‌سمت آسیامحوری و منطقه‌گرایی سوق یابد و از سوی دیگر باعث شده شرکت‌های اروپایی تا حدود زیادی میدان رقابت و بازار خیره‌کننده تجاری ایران را به رقبای آسیایی خود واگذار کنند.
- نتایج بررسی و مطالعات گویای آن است که بسیاری از شرکت‌های

اروپایی حتی انگلیسی روابط تجاری خود را پس از تحریم‌های اخیر اروپا حفظ نموده بودند و فقط با اعمال جریمه‌های سنگین اقتصادی و فشار سیاسی آمریکا مجبور به قطع روابط تجاری و یا ترک ایران گردیده‌اند.

- آمار رسمی اتحادیهٔ اروپا در زمینهٔ صادرات و واردات اتحادیهٔ اروپا با ایران گویای آن است که در فاصلهٔ سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۹، از میزان حجم واردات اتحادیهٔ اروپا از ایران تا حدود ۵۰ درصد کاسته شده است، در حالی که میزان صادرات اتحادیهٔ اروپا به ایران روندی ثابت دارد که خود گویای آن است که اروپا در صدد آن است که از میزان وابستگی یا آسیب‌پذیری/ حساسیت خود در برابر ایران بکاهد، اما از سوی دیگر میزان وابستگی تجاری ایران را به خود همچنان حفظ نماید. بر این اساس تا زمان تحریم گسترده اتحادیهٔ اروپا در ۲۶ ژوئیهٔ ۲۰۱۰، این اتحادیه همچنان شریک اول تجاری (صادرات و واردات) ایران بوده است، در حالی که ایران شریک بیست‌وهفتم تجاری (صادرات و واردات) اروپا محسوب می‌گردد.

در خصوص تحریم‌های مالی باید گفت که هرچند این‌گونه تحریم‌ها تأثیرات خود را بر بازارهای سرمایه، کمیابی اعتبار، افزایش تورم و کاهش تجارت، سرمایه‌گذاری و اعطای وام و تسهیلات اعتباری و مالی، باز کردن اعتبار اسنادی و نیز ریسک کشور می‌گذارند، اما برخی از این تأثیرات غیرمستقیم، ممکن است کوتاه‌مدت باشد؛ چراکه شرکت‌ها، بانک‌ها و دیگر مؤسسات خصوصی یا دولتی طبعاً راه‌های گریزی را برای دور زدن

تحریم و یا تجارت در ارز دیگر جست‌وجو خواهند نمود.

اگر مروری مختصر به تاریخچهٔ اعمال تحریم‌های اقتصادی غرب علیه جمهوری اسلامی ایران داشته باشیم، درمی‌یابیم که با در نظر گرفتن آغاز تحریم‌های اقتصادی از سوی آمریکا در سال ۱۹۸۰، کشورمان تحریم‌های اقتصادی و تجاری را در اشکال مختلف تجربه نموده است و لذا اعمال تحریم‌های هر چند گستردهٔ جدید اگرچه دارای آثار و پیامدهای منفی به‌ویژه در امور بانکی و مالی خواهد بود، اما وجود منابع سرشار انرژی و همچنین تدبیر به‌هنگام و سازنده از سوی مدیران کشور در ارائهٔ راه‌حل‌ها و سازوکارهای دور زدن تحریم، سبب گردیده است این تحریم‌ها تا حد زیادی بی‌اثر گردد؛ به‌طوری که بار مادی و یا روانی تحریم‌های اقتصادی در زمرهٔ نگرانی‌ها و یا دغدغه‌های ملت ایران وجود نداشته است. نکتهٔ دیگر در باب تحریم‌های اقتصادی و مالی این است که هنوز اتحادیهٔ اروپا فهرستی از کالاهای تحت تحریم را به‌طور مشروح و جزئی مشخص ننموده و تنها به کلیات تحریم بسنده نموده است؛ به‌طوری که قطعنامهٔ اروپایی ۲۶ ژوئیهٔ ۲۰۱۰ در بند ۱۰ مادهٔ (۳) به‌صراحت بدین موضوع اشاره دارد که تعاملات در حیطهٔ کالاهای بهداشتی، تجهیزات پزشکی، مواد غذایی و امور انسان‌دوستانه نیاز به مجوز قبلی ندارد و تنها در صورتی که حجم معاملات بالای ۱۰ هزار یورو باشد بایستی به اطلاع مقامات ذی‌صلاح در کشورهای عضو برسد.

نکتهٔ دیگر در باب تأثیر تحریم مالی اتحادیهٔ اروپا بر ایران این است که یکی از اهداف و یا تأثیرات غیرمستقیم، افزایش بار مالی و هزینه‌ای

کالاهای وارداتی از اروپا و یا کشورهای واسطه است و این‌گونه به‌نظر می‌رسد که بسیاری از کشورهای عضو اروپایی با توجه به قطعنامهٔ تحریم هم خود را ملزم به رعایت آن می‌بینند و هم البته سود سرشاری از این تجارت با ایران می‌برند و لذا می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که چرا صادرات اتحادیهٔ اروپا هنوز کاهش محسوسی در مقایسه با واردات نداشته است که این خود جای بسی تأمل دارد.

در نهایت، می‌توان در ارتباط با مناسبات تجاری ایران ـ اتحادیهٔ اروپا این‌گونه نتیجه‌گیری نمود که با عنایت به وابستگی متقابل فزایندهٔ تجاری اتحادیهٔ اروپا با ایالات متحدهٔ آمریکا (میزان بالای حجم تجارت خارجی، سرمایه‌گذاری خارجی و مشترک) در مقایسه با روابط تجاری ایران با اروپا، طبیعتاً اتحادیهٔ اروپا روابط تجاری عالی خود با آمریکا را قربانی روابط تجاری نامتقارن با ایران نمی‌کند و لذا حتی به‌ناچار حاضر است به‌نفع روابط خود با آمریکا از بخش عمده‌ای از بازار تجاری خود در ایران چشم بپوشد که البته در بلندمدت به زیان اروپا خواهد بود. لیکن تمایل قلبی اتحادیهٔ اروپا به حفظ بازار گستردهٔ ایران می‌باشد و وجود تحریم‌های اخیر علیه ایران نیز بیشتر به‌واسطهٔ فشارهای سیاسی و اقتصادی آمریکا بر اتحادیهٔ مزبور بوده است. در این میان، فرضیهٔ بدبینانه‌ای حتی در میان اروپاییان وجود دارد مبنی بر اینکه فشار آمریکا بر اروپا در اعمال تحریم‌های گسترده علیه ایران صرفاً سبب خواهد شد ایالات متحده بتواند زمانی نه‌چندان دور، جای پای خود را دوباره در بازارهای گستردهٔ تجاری ایران بازیابد.

تحریم‌ها تاکنون سبب گردیده است دولت ایران با چرخش به‌سمت آسیاگرایی و منطقه‌گرایی اقتصادی بتواند شکاف حاصل از تحریم‌های مالی بین‌المللی را پر کند. لذا در این راستا، تلاش گردیده است تأثیرات ناشی از تحریم‌های مالی و اقتصادی غرب به حداقل برسد. با وجود این چرخش، پیشنهاد می‌گردد همچنان این رابطه وابستگی متقابل اقتصادی با اتحادیهٔ اروپا تداوم یابد. ارائهٔ یک سیاست واکنشی مبتنی بر تحریم، آن هم از سوی ایران علیه بزرگ‌ترین بلوک اقتصادی در دنیا اگرچه ممکن است تأثیرات منفی بر کشورهای عضو واردکننده انرژی اتحادیهٔ اروپا گذارد، اما این امر کوتاه‌مدت خواهد بود، چراکه با توجه به عمدهٔ واردات انرژی اروپا از ایران، اتحادیهٔ مزبور مطمئناً به‌دنبال تنوع‌بخشی و جایگزین‌های مناسب دیگری به‌جای ایران خواهد بود.

مقولهٔ پایانی آنکه اقتصاد و سیاست هر دو زیربنای یکدیگر محسوب می‌گردند و لذا هرگونه پیشرفت در مذاکرات ۱+۵، براساس بازی حاصل جمع جبری متغیر یا همان برد ـ برد، بدون شک آثار مثبتی بر روابط تجاری بر جای خواهد گذاشت.

پی‌نوشت‌ها

1. Bruno, Greg (2010, 28 July). "The Lengthening List of Iran Sanctions", *Council on Foreign Relations*, p. 3.
2. DeRosa, Dean A. and Hufbauer Gary, Clyde (2008, 21 Nov). "Normalization of Economic Relations: Consequences for Iran's Economy and the United States", *National Foreign Trade Council*, p. 11.
3. Ibid, p. 12.
4. Franssen, Herman and Morton, Elaine (2002, 26 Aug). "A Review of US Unilateral Sanctions Against Iran", *CWC Conference on Iran*, Vol. xlv, No. 34.
5. Noi Aylin, Unver (2005, Spring). "Iran's Nuclear Programme: The EU Approach to Iran in Comparison to the US' Approach", *Perceptions*, p. 87.
6. Komekov, Maxat (2003). "Iran's Initiative in the Middle East".
7. <www.Europa.eu.int/comm/external-relations/iran/intro/index.htm>
8. *Foreign Trade Magazine,* Summer 1997, No. 2, Vol. 11, p. 599-602.
9. EUROSTAT (2009).
10. Ibid, p. 64.
11. <www.Europa.Eu.int/comm/Eurostat 2003>
12. EUROSTAT (2002).
13. "UK Trade with Iran- the impact of sanctions: A view in February 2008", <www.bicc.org.uk>
14. Booth, Robert (2010, 28 Sep). "Shell increases oil trade with Iran - despite sanctions", *Guardian*, <www.guardian.co.uk/world/2010/sep/27>
15. Jensen, Mark (2009, 1 May). "UK Bank pays $350 Million for U.S. Sanctions Violations in Jan 2009", *The In-House Lawyer.co.uk*, p. 1.
16. "Practical advice for business: Sanctions on Iran", Business Link, 2010, <www.businesslink.gov.uk>
17. Morris, Harvey (1996). "End of the Bonn - Tehran Axis?", *Foreignwire.com*, p. 2-3.

۱۸. گمرک جمهوری اسلامی ایران، *سالنامهٔ آمار بازرگانی خارجی جمهوری*

اسلامی ایران (واردات)، ۱۳۷۸، تهران: نشر سوره.

19. "UK Trade with Iran- the impact of sanctions: A view in February 2008", <www.bicc.org.uk>
20. "Long-Term Perspective for Iran-German Trade Ties", *Commercial Studies,* 2000, No. 148, P. 62-63.
21. DeRosa, Dean A. and Hufbauer Gary, Clyde (2008, 21 Nov). "Normalization of Economic Relations: Consequences for Iran's Economy and the United States", *National Foreign Trade Council.*
22. *Middle East News Online*, 13 Mar 2002.

۲۳. خبرگزاری فارس، ۱ شهریور ۱۳۸۳.

24. "Sweden Works to Weaken EU Iran Sanctions", 2010, <www.Kiva.org>
25. Barber, Tony and Peel, Quentin (2010, 10 June). "European powers push for fresh Iran sanctions", *Financial Times,* <http://www.ft.com/cms/s/0/2e87fa66-749d-11df-b3f1-00144feabdc0.html>
26. Ottolenghi, Emanuele (2010, 21 June). "Iran and the European Moment", *Wall Street Journal,* <http://online.wsj.com/article/SB10001424052748704122904575314880833508458.html>
27. <www.realite-eu.org/site/apps/nlnet/co>
28. Wellman, Ariel Farrar (2010, 12 May). "Austria-Iran Foreign Relations", <http://www.irantracker.org/foreign-relations/austria-iran-foreign-relations>
29. "Decisions: Council Decision", *Official Journal of the European Union*, 27 July 2010.
30. Linderman, Michelle; Shour, Reema and Chisholm, Alex (2010, 27 Sep). "United Kingdom: Trade Sanctions against Iran as an overview", p. 1-10.
31. EUROSTAT.
32. IMF:Direction of trade statistics – DoTS.

فصل چهارم

ایران و بازی چهار دوره‌ای امنیت انرژی اروپا در خزر

علی بی‌نیاز[1]

چکیده

با نگاهی دوباره به بازی صورت‌گرفته در منطقهٔ دریای خزر حول امنیت انرژی اتحادیهٔ اروپا از دههٔ ۱۹۹۰ میلادی تاکنون، حداقل دو امر قابل تشخیص است: نخست اینکه به‌نظر می‌رسد نوعی از تقسیم کار بین دو بازیگر مهم بین‌المللی، یعنی آمریکا و اتحادیهٔ اروپا در خصوص ایفای نقش‌هایی چون «ترویج هنجارهای بازاری» و «پیشبرد ملاحظات ژئوپلیتیک و امنیتی» در این بازی انرژی وجود داشته است. دوم اینکه به‌نظر می‌رسد با در نظر گرفتن آینده این بازی، چهار دورهٔ متمایز در این بازی قابل مشاهده باشد. این دوره‌ها کدامند؟ چرا اتحادیهٔ اروپا در رویکرد امنیتی خود پیرامون تأمین بلندمدت گاز مورد نیازش تاکنون موفق نبوده

---

۱. دکترای علوم اقتصادی و مدیر گروه مطالعات اقتصادی بین‌المللی و انرژی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

است؟ چگونه این اتحادیه خواهد توانست موانع عمدهٔ تعاملی را از سر راه ناکامی‌های گذشته خود بردارد؟ و اهمیت راهبردی ایران به‌عنوان کشوری ساحلی و ثروتمند از حیث داشته‌های گازی در آیندهٔ این بازی چیست؟

نوشتار حاضر، با بهره‌گیری از چهارچوب مفهومی نظریه‌بازی‌ها و تأکید بر دو مفهوم کلیدی «تعادل» و «لزوم رعایت حق طبیعی کشورها» در یک بازی پایدار، به تجزیه و تحلیل تعاملات مربوط به امنیت انرژی اروپا در دههٔ ۱۹۹۰ میلادی تاکنون پرداخته و با وارد نمودن واکنش بازیگران مهمی چون روسیه، ترکیه و آلمان، دامنهٔ تجزیه و تحلیل‌ها را به جمهوری اسلامی ایران کشانیده و دربارهٔ موضع بهینهٔ ایران به‌عنوان «بازیگر باقی‌مانده» در آیندهٔ این بازی، اظهار نظر کرده است.

واژگان کلیدی: امنیت انرژی، نظریه‌بازی‌ها، اتحادیهٔ اروپا، ایران، روسیه، ترکیه و خزر

مقدمه

با نگاهی دوباره به بازی انرژی در منطقهٔ خزر که امنیت بلندمدت انرژی اتحادیهٔ اروپا را به کمک منابع عرضه‌ای موجود در آسیای مرکزی و قفقاز هدف خود قرار داده، می‌توان دریافت که تاکنون چهار دوره در این بازی قابل تشخیص است: دورهٔ اول که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ تا اوایل دههٔ ۲۰۰۰ میلادی را در بر می‌گیرد. در این دوره، بازی هماهنگی بین اتحادیهٔ اروپا، آمریکا، روسیه، ترکیه و کشورهای انرژی‌خیز منطقهٔ خزر به‌استثنای ایران، در جریان بوده است. حاصل این بازی، طراحی و هماهنگی در زمینهٔ ساخت سه خط لوله به نام‌های BTC، BTE و TCP بوده است. دورهٔ دوم، شامل نیمهٔ دوم دههٔ ۲۰۰۰ میلادی تا روی کار آمدن اوباما، رئیس‌جمهور فعلی آمریکاست که می‌توان آن را دورهٔ تحول بازی از «بازی هماهنگی» به «بازی معمای زندانی» نام نهاد. در این دوره، روسیه به زورآزمایی در زمینهٔ عرضهٔ انرژی به اروپا روی می‌آورد و کشورهای بزرگ اتحادیهٔ اروپا مانند آلمان، فرانسه و ایتالیا چاره‌ای جز تن دادن به سیاست زورآزمایانهٔ آن ندارند.

دورهٔ سوم، از ابتدای حکومت اوباما تا زمان حاضر را شامل می‌شود که با انتخاب نمایندهٔ ویژهٔ آمریکا در زمینهٔ انرژی اوراسیا کلید می‌خورد و تلاش برای بازگردانیدن بازی انرژی خزر به یک «بازی هماهنگی» در جریان است. در این دوره، سعی می‌شود کریدور گاز طبیعی جنوب اروپا تکمیل شده، ابتدا از گاز فاز دوم منطقهٔ شاه دنیز آذربایجان و سپس از گاز ترکمنستان و/یا کردستان عراق به مقصد اروپا تغذیه شود. در منطقهٔ شرق

ایران نیز تلاش زیادی صورت می‌گیرد تا با فعال ساختن مجدد طرح خط لوله گازی TAPI سدی بر سر راه نفوذ ایران به جنوب آسیا از طریق خط لولهٔ IPI ایجاد شود.

دورهٔ چهارم، دوره‌ای است که امکان ورود ایران به بازی وجود داشته باشد. بنابراین، با توجه به مشخصات دیپلماسی انرژی ایران در آینده می‌توان دو سناریوی متفاوت برای آن در نظر گرفت: سناریوی اول، در پیش گرفتن یک دیپلماسی فعال گازی و بهره‌برداری از خصوصیت «بازیگر باقیمانده» در بازی به‌منظور ساقط نمودن طرح‌های بازیگران پیشرو در بازی از بهینگی است و سناریوی دوم، سکوت دیپلماتیک و صبوری به خرج دادن برای ورود به بازی انرژی خزر در موج دوم که می‌تواند با تأخیر یک و یا دو دهه‌ای همراه باشد.

نوشتار حاضر در پی آن است که دوره‌های چهارگانهٔ فوق در بازی انرژی خزر را ـ که عمدتاً بر بازی اتحادیهٔ اروپا حول دسترسی به گاز طبیعی منطقهٔ خزر مبتنی است ـ به کمک بهره‌گیری از ابزار نظریهٔ بازی‌ها توضیح داده و سیاست بهینهٔ گازی ایران را به‌عنوان بازیگر اجباراً غایب از این بازی و ماهیتاً موصوف به بازیگر باقی‌مانده، روشن نماید.

با این مقدمه، نوشتار حاضر به‌ترتیب زیر ادامه می‌یابد: در قسمت دوم تعریفی از تعادل بازی و حق طبیعی و ژنتیکی کشورها در روابط نفتی و گازی با یکدیگر ارائه می‌شود. در قسمت سوم، دورهٔ اول بازی انرژی خزر توضیح داده می‌شود. در این دوره عنایت خاصی به تقسیم کار بین‌المللی بین اتحادیهٔ اروپا و آمریکا در خصوص بازی انرژی خزر و

ماهیت هماهنگی این بازی خواهد شد. قسمت چهارم به شرح پیرامون دورهٔ دوم بازی پرداخته و بحث را با واکنش روسیه به بازی هماهنگی در دورهٔ قبل آغاز می‌نماید. سپس، واکنش ترکیه به‌عنوان کشوری واقع بر مسیر ترانزیت انرژی به اروپا و واکنش برخی کشورهای مهم اروپایی نظیر آلمان در مغایرت اصولی با موضع اعلامی اتحادیهٔ اروپا بحث شده و نتیجه گرفته می‌شود که ویژگی بازی در این دوره مطابق با ویژگی یک بازی معمای زندانی است. این وضعیت، وضعیتی است که گله‌مندی محققان و اندیشمندان غربی را برانگیخته و آنان را برای نجات بازی دست به دامن آمریکا می‌سازد. قسمت پنجم، به شرح پیرامون دورهٔ سوم بازی که دورهٔ تلاش برای غلبه بر بازی معمای زندانی در انرژی خزر و برگردانیدن آن به یک بازی هماهنگی از نوع بازاری است، می‌پردازد. قسمت ششم، به بحث میدانی در بازی انرژی خزر در دورهٔ سوم با چشم‌اندازی نسبت به دورهٔ چهارم بازی می‌پردازد. قسمت هفتم، به بحث دربارهٔ دورهٔ چهارم بازی خزر و سیاست بهینهٔ ایران به مجموعهٔ کنش‌ها و واکنش‌های قبلی در نقش یک بازیگر باقی‌مانده در این دوره از بازی انرژی خزر می‌پردازد، و بالاخره قسمت هشتم، به نتیجه‌گیری اختصاص دارد.

مفهوم «تعادل» در بازی و رعایت «حق طبیعی و ژنتیک کشورها» در روابط تعاملی

برای اینکه راهبرد اتخاذشده در هر بازی از سوی بازیگران بتواند مشتمل بر بهترین نتیجه و بازگشت ممکن از حیث منفعت اقتصادی باشد، لازم

است از ویژگی «تعادلی بودن» برخوردار باشد. حال اگر هر بازیگر به انتخاب یک راهبرد تعادلی برای خود دست بزنند، مسیری از بازی‌های تعادلی به‌دست می‌آید که بازیگران قادر نخواهند بود با انحراف حاصل نمودن از آن مسیر، نفع و عایدی بیشتری را نصیب خود سازند. این بدان معنی است که خروج از مسیر تعادلی بازی در اثر وسوسه و نفع‌جویی افراطی، نتیجهٔ اقتصادی بهتری را نسبت به نتیجهٔ اقتصادی به‌دست‌آمده در اثر بازی تعادلی، نصیب بازیگران نخواهد ساخت. در غیر این صورت، یک و یا چند بازیگر ممکن است وقتی نوبت انتخاب بازی به آنان می‌رسد، جهت خروج از مسیر تعادلی بازی انگیزه داشته و با خروج خود، خروج بازیگران دیگری را از مسیر تعادلی بازی الزامی سازند.

روشن است شرط اینکه راهبردهای یک بازی از ویژگی تعادلی بودن برخوردار باشند، این است که در دنیای واقعی و متناسب با جغرافیای اقتصادی و دارایی‌های ژنتیکی و طبیعی بازیگران، سهم منصفانهٔ آنان در بازی در نظر گرفته شده باشد؛ زیرا در صورتی که به‌دنبال توافقات و هماهنگی‌های صورت‌گرفته و یا در چهارچوب یک بازی معمای زندانی که فاقد مکانیسم هماهنگی قبل از انجام بازی است، حقوق طبیعی و ژنتیکی کشورها در بازی‌های تعاملی اقتصادی و ژئوپلیتیک در نظر گرفته نشده باشد، یک بازیگر ممکن است منفعت اقتصادی بیشتری را برای خود در یک دور فرضی از بازی در خارج شدن از مسیر تعادلی بازی ببیند و با خروج وی از مسیر تعادلی، رشته‌ای از خروج‌ها از مسیر تعادلی بازی در میان سایر بازیگران دامن زده شود. به این دلیل است که در هر بازی و

در هر تعامل راهبردی، لازم است خصوصیات بازی با ویژگی کلیدی تعادل و انطباق‌پذیری دستاوردهای بازیگران با حقوق طبیعی و ژنتیکی آنها همخوانی داشته باشد.

حال اجازه دهید برای اینکه در قالب یک بازی ساده مانند بازی «معمای زندانی» ببینیم چگونه تکیه بر مفهوم تعادل می‌تواند انگیزهٔ اقتصادی را بر بازیگران جهت خروج از مسیر تعادلی ببندد، به مثال زیر که بین دو بازیگر در نظر گرفته شده است، توجه نماییم:

		بازیگر دوم	
		همکاری	عدم همکاری
بازیگر اول	همکاری	(۱۹،۱۹)	(۰،۲۰)
	عدم همکاری	(۲۰،۰)	(۱۰،۱۰)

در این بازی، نتیجهٔ اقتصادی ناشی از بازی برای بازیگر اول عدد سمت چپ و نتیجهٔ اقتصادی بازی برای بازیگر دوم در بازی، عدد سمت راست در هر پرانتز می‌باشد. حال چنانچه در پی محاسبهٔ «تعادل مسلط» و یا «تعادل نش» بازی برآییم، به جفت راهبرد (عدم همکاری، عدم همکاری) که متناظر با جفت نتیجهٔ اقتصادی (۱۰،۱۰) برای بازیگران است، می‌رسیم. این نتیجه برای هر دو بازیگر بدتر از حالتی است که آنان راهبرد «همکاری» را با یکدیگر در پیش گرفته و به جفت نتیجهٔ اقتصادی (۱۹،۱۹) برسند. اما ساختار بازی، نفع‌طلبی افراطی آنان و سوءظن نسبت به یکدیگر، وضع آنان را در حالت تعادل به چنین روزی افکنده است.

حال هرگاه یکی از دو بازیگر فوق، به‌عنوان مثال بازیگر اول، قصد خروج از مسیر تعادلی بازی را داشته و به جای اتخاذ راهبرد «عدم همکاری»، به راهبرد «همکاری» در یک دور از بازی روی آورد، طبیعتاً تنبیه خواهد شد؛ زیرا با در نظر گرفتن راهبرد تعادلی از سوی بازیگر دوم، این خروج از مسیر تعادلی فقط نتیجهٔ اقتصادی ۱۰ را برای او به نتیجهٔ اقتصادی صفر که بدتر از آن است، تبدیل خواهد نمود و وضعیت اقتصادی وی به‌هیچ‌وجه بهبود نخواهد یافت. وانگهی، پاسخ بهینهٔ بازیگر دوم در چنین وضعیتی باقی ماندن بر همان راهبرد پیشین، یعنی راهبرد «عدم همکاری» و نصیب خود ساختن نتیجهٔ ۲۰ است که به‌مراتب بهتر از نتیجهٔ ۱۰ قبلی است. با این حال، برای بازیگر اول راهی نمی‌ماند جز اینکه به بازی «عدم همکاری» بازگردد. بنابراین، مشاهده می‌شود ساختار بازی معمای زندانی و تعادل اصطلاحاً مسلط آن به‌گونه‌ای است که هیچ‌یک از دو بازیگر به نفع خود نمی‌بینند که از راهبرد تعادلی بازی خارج شوند. روشن است که این راهبرد تعادلی باید ترجمانی از وضعیت عینی و دنیای خارجی و تعاملی دو بازیگر باشد که از آن با عنوان تطابق ژنتیکی و یا طبیعی راهبردهای تعادلی با جهان خارج می‌توان یاد نمود و ارقام مطلوبیت نسبت داده شده هم سعی می‌کنند رتبه‌بندی‌های جهان خارج را حفظ نمایند.

دورهٔ اول بازی انرژی خزر: بازی هماهنگی

حال پس از روشن شدن مفهوم تعادل در یک بازی، به تحلیل بازی انرژی

اتحادیهٔ اروپا در منطقهٔ خزر در دههٔ ۱۹۹۰ میلادی برمی‌گردیم. به‌نظر می‌رسد این امر کمتر مایهٔ تردید باشد که در دههٔ ۱۹۹۰ میلادی اول، به زبان نظریه‌بازی‌ها یک «بازی هماهنگی» بین بازیگران موجود در صحنه به جریان افتاده و دوم، تنظیمات تعاملی در بازی براساس فهمی منسجم از تقسیم کار بین اتحادیهٔ اروپا و آمریکا مبتنی بوده است. به این ترتیب، خصوصیات این تقسیم کار و بازیگرانی که عهده‌دار آن بوده‌اند و بالاخره آرایش و نقش سایر بازیگران مرتبط در چنین بازی هماهنگی، مسائلی هستند که در این قسمت مورد مداقه و بررسی قرار می‌گیرند.

در تفاهم کاری و یا به عبارت دقیق‌تر «تقسیم کار» واقع‌شده بین اتحادیهٔ اروپا و ایالات متحدهٔ آمریکا حول دسترسی به انرژی منطقهٔ خزر، به‌نظر می‌رسد سهم طرف اروپایی، گسترش هنجارهای بازار آزاد به کشورهای همجوار و نیز کشورهای انرژی‌خیز حوزهٔ دریای خزر، تأکید بر اشاعهٔ حقوق بشر اروپایی و کمک به پیشبرد فرایند مردم‌سالاری در این کشورها بوده است. در حالی که سهم طرف آمریکایی، استفاده از زور بازو و هیمنهٔ نظامی و ژست ابرقدرتی در جهت برقراری آن دسته از قواعد جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در منطقهٔ دریای خزر بوده که براساس آن، کشورهای تولیدکنندهٔ انرژی در حوزهٔ دریای خزر و نیز کشورهای واقع بر مسیر ترانزیت انرژی به اروپا چون ترکیه، با خیالی آسوده و امن از حیث مداخلات ژئوپلیتیک کشورهای مزاحم منطقه مانند روسیه، بتوانند به تولید و صدور انرژی به اروپا براساس هنجارهای بازاری و مورد دلخواه اتحادیهٔ اروپا در بلندمدت دست یابند.

اما روشن است که آمریکا به‌عنوان بازیگری خارج از منطقه جغرافیایی اروپا و حوزهٔ دریای خزر به نام بلوک اتحادیهٔ اروپا در بازی ژئوپلیتیک فوق ایفای نقش می‌نموده است. بنابراین، تأثیرگذاری کافی و ماندگاری چنین نقش ژئوپلیتیکی ایجاب می‌نموده که یا:

ـ این کشور هیچ‌گاه توجه ژئوپلیتیک خود را از صحنهٔ بازی فوق دور نسازد که انجام چنین مقصودی با اشتغال آمریکا در مناطق جغرافیایی دیگر مانند عراق و دغدغه‌های طاقت‌فرسایی مانند مدیریت دو جنگ فرسایشی پیچیده در عراق و افغانستان در سال‌های بعد ناسازگار بود.

و یا:

ـ ماهیت بازی ژئوپلیتیک تنظیم‌شده از سوی آمریکا در امر تأمین بلندمدت انرژی اتحادیهٔ اروپا از منابع انرژی موجود در کشورهای حوزهٔ دریای خزر و مناطق همجوار دیگر، ماهیتی «تعادلی» داشته و با «حق طبیعی و ژنتیکی همهٔ بازیگران فعال در صحنه بازی انرژی» برای بلندمدت سازگاری داشته باشد، که این امر نیز به‌دلیل کنار گذاشتن ایران از بازی فوق و نادیده انگاشتن حق طبیعی آن کشور در بازار یادشده رعایت نشده است.

بنابراین، بازی انجام‌شده در دههٔ ۱۹۹۰ میلادی در خصوص ژئوپلیتیک انرژی اروپا، به‌تدریج و با عمیق شدن درگیری آمریکا در عراق و افغانستان و اشتغال این کشور به مسائل جهانی دیگر، راه را بر انحراف بازیگرانی مانند روسیه از مسیر توافق‌شدهٔ بازی گشود. این انحراف رفتاری، به‌نوبهٔ‌خود توانست رشته‌ای از انحرافات رفتاری را توسط سایر

بازیگران صحنهٔ انرژی اروپایی دامن زند. نتیجهٔ چنین وضعی، جز ناکامی اتحادیهٔ اروپا در تنظیم قواعد مربوط به امنیت بلندمدت انرژی آن اتحادیه تاکنون چیزی نبوده است.

با این توصیف، از ماهیت تقسیم کار بین اتحادیهٔ اروپا و آمریکا، اکنون نوبت به آن می‌رسد که ببینیم در این بازی ژئوپلیتیک در حوزهٔ نفت و گاز تا آنجا که به عرضه و حمل انرژی‌های فسیلی نفت و گاز طبیعی به اروپا مربوط می‌شود، کدام بازیگران و با چه خصوصیاتی حضور داشته‌اند؟

اولین بازیگر را می‌توان کشورهای مشترک‌المنافع واقع در حوزهٔ دریای خزر به‌عنوان یک کل در نظر گرفت که در گذشته زیر یوغ اقتصادی و سیاسی روسیه به‌سر برده و بنابراین، از طریق شریان‌های خط لوله‌ای سنتی موجود، نفت و گاز خود را به روسیه و یا سایر کشورهای شوروی سابق هدایت می‌نمودند. این کشورها در راهبرد دههٔ ۱۹۹۰ آمریکا در حوزهٔ ژئوپلیتیک انرژی، نه‌تنها بنا بود از تحت سیطرهٔ روسیه خارج شوند، که باید می‌توانستند از طریق رسانیدن نفت و گاز خود به بازارهای مصرفی اروپا، در سایهٔ هنجارهای بازاری و حقوق بشری مربوط به دنیای مدرن و زیبایی که اروپاییان برایشان ترسیم نموده بودند، به رشد و شکوفایی اقتصادی نیز دست یابند.

دومین بازیگر صحنهٔ روسیه بود که دارای حق طبیعی و ژنتیکی قابل توجهی چه از حیث دارا بودن منابع سرشار نفت و گاز و چه از حیث دارا بودن خطوط لوله سنتی و مستقرشدهٔ نفت و گاز به مقصد اروپا بود. این بازیگر در دههٔ ۱۹۹۰ از حیث همکاری‌های بین‌المللی، بازیگری «همراه» و

«موافق با فرایند جهانی شدن» شناخته می‌شد و در نتیجهٔ حق طبیعی آن کشور در ارسال نفت و گاز خود به اروپا از سوی آمریکا به‌رسمیت شناخته شده بود. با این حال، مهار نمودن روسیه در حد و قامت دارایی نظامی و توان انرژی‌خیزی آن کشور نمی‌توانسته در دستور کار آمریکاییان قرار نداشته باشد.

سومین بازیگر صحنه، ترکیه بود که نه‌تنها متحد راهبردی آمریکاست که علاقه‌مند به‌هم‌پیوندی اقتصادی و سیاسی با اتحادیهٔ اروپا نیز می‌باشد. این کشور به‌خودیِ‌خود یک هاب و مرکز طبیعی توزیع نفت و گاز از مناطق همجوار در حوزهٔ دریای خزر و نیز در خلیج فارس و به‌خصوص ایران به مقصد اروپا محسوب می‌شود. بنابراین، به قیمت محدود نگه داشتن روسیه در توان گازرسانی سنتی به اروپا، در نگاه آمریکایی می‌بایست ترکیه به‌عنوان مسیری مطمئن جهت ترانزیت انرژی از حوزهٔ دریای خزر به اروپا تشویق شود.

بازیگر چهارم غایب از صحنه و بلکه دست‌بسته در بازی انرژی خزر، ایران بود. ایران در بین کشورهای منطقهٔ خزر و بلکه منطقهٔ خلیج فارس، به‌دلیل واقع شدن در موقعیت ترانزیتی ممتاز و منحصربه‌فرد چهارراه‌گونه خود، هم قابلیت رسانیدن منابع نفت و گاز موجود در منطقهٔ دریای خزر و منطقهٔ خلیج فارس به مقصد اروپا را از محیط سرزمینی خود بدون هیچ‌گونه نگرانی زیست‌محیطی داراست و هم یک تولیدکننده معتبر و بلندمدت نفت و گازی است.

بازیگر نهایی و بلکه اصلی در صحنه، اتحادیهٔ اروپاست که به‌عنوان

مصرف‌کنندهٔ انرژی‌های فسیلی کاندیدای خریداری و مصرف نفت و گاز موجود در مناطق همجوار خود منجمله منطقهٔ خزر می‌باشد.

در این بازی دههٔ ۱۹۹۰، به‌نظر می‌رسد ایران برخلاف منطق تعادل بازی، و جغرافیای اقتصادی و حق طبیعی در بازار انرژی‌های فسیلی، از بازی انرژی خزر کنار گذاشته شد.

در این چهارچوب، هر یک از بازیگران موجود در منطقهٔ دریای خزر و نیز ترکیه به‌دلیل اینکه به بهترین نتیجهٔ اقتصادی ممکن و قابل استحصال در بازی انرژی اروپایی دست می‌یافتند، به‌عنوان بازیگرانی همراه و منقاد به ایفای نقش پرداختند. بنابراین، بخش چالش‌برانگیز بازی ژئوپلیتیک انرژی در خزر دههٔ ۱۹۹۰، عملاً بین آمریکا و اتحادیهٔ اروپا از یک سو و روسیه از سوی دیگر بود؛ زیرا در حالی که ایفای نقش ژئوپلیتیکی آمریکا و نیز تحرکات بازاری اتحادیهٔ اروپا ناظر بر تأمین بلندمدت انرژی مورد نیاز اروپا بود، کنترل روسیه در نقش در نظر گرفته‌شده، مطمح نظر قرار داشت. اما در عین حال، بیرون نگه داشتن ایران از بازی به روسیه این انگیزه اقتصادی را می‌داد تا در صورت امکان از نقش در نظر گرفته‌شده‌اش توسط اتحادیهٔ اروپا و آمریکا، خارج شده و بر نفع اقتصادی خود بیفزاید.

این بازی از نظر نمایش ماتریسی و در حالت ساده‌شدهٔ آن می‌تواند مانند یک بازی «هماهنگی» بین اتحادیهٔ اروپا و آمریکا از یک سو و روسیه از سوی دیگر، به شکل زیر در نظر گرفته شود. فرض این است که دو بازیگر قبل از بازی با یکدیگر هماهنگی نموده و به توافق رسیده‌اند که با

کنار گذاشتن ایران تا زمان مثلاً t از بازی، راهبردی را برگزینند که به موجب آن بیشترین سود و منفعت اقتصادی عایدشان گردد، یعنی جفت نتیجهٔ اقتصادی (۱۹،۱۹). حال آنکه ممکن بود با به بازی وارد نمودن ایران، شرایطی برای آنان پدید آید که مجبور شوند راهبرد دیگر بازی را که سود و منفعت اقتصادی کمتری را نصیبشان می‌کرد و نتیجهٔ یک بازی از قبل هماهنگی نشده بود، انتخاب نموده و به جفت نتیجهٔ اقتصادی (۱۰،۱۰) برسند.

		روسیه	
		هماهنگی	عدم هماهنگی
اتحادیهٔ اروپا	هماهنگی	(۱۹،۱۹)	(۰،۰)
	عدم هماهنگی	(۰،۰)	(۱۰،۱۰)

در این بازی، در دنیای واقع، نوعی از «تقسیم کار» بین اتحادیهٔ اروپا و آمریکا شکل گرفت. نقش «ژئوپلیتیک» به آمریکا و نقش «بازاری» به اتحادیهٔ اروپا اختصاص یافت. در واقع با توجه به برخورداری آمریکا از بزرگ‌ترین و قدرتمندترین ارتش جهان و این واقعیت که این کشور را از این حیث می‌توان به‌طور بالقوه (و گرچه نه بالفعل) «صادرکنندهٔ امنیت» به جهان دانست و نیز با ملاحظهٔ توانایی آمریکا در پشت سر گذاشتن مخاصمات دوران جنگ سرد و اینکه یکه‌تاز پیروز این میدان بود، نقش ژئوپلیتیکی و امنیتی در بازی تأمین بلندمدت انرژی اتحادیهٔ اروپا، به آمریکا واگذار شد. برای اتحادیهٔ اروپا که هنوز نتوانسته بود به شکلی

بایسته و شایسته سازمان دفاع و امنیت دسته‌جمعی خود را سامان داده و از این حیث کسب شهرت نماید، طبیعی است که ایفای نقش بازاری، گسترش هنجارهای غربی، تشویق فرایند مردم‌سالاری و استانداردهای حقوق بشری و نیز گسترش بازار داخلی اروپا به مناطق همجوار و به حوزهٔ دریای خزر، نقشی برازنده بود.

چنانکه پیشتر هم اشاره شد، از این ایفای نقش ژئوپلیتیکی، آمریکا می‌توانست حداقل اهداف زیر را تأمین نماید:

- مهار نفوذ و تحرک روسیه در عرصهٔ امنیت انرژی اروپا متناسب با میزان شایستگی طبیعی و جغرافیای اقتصادی و میزان وفاداری این کشور به فرایند جهانی شدن؛
- مهار ایران و تضعیف این کشور از حیث درآمدهای صادراتی در حوزهٔ انرژی و درافکندن آن به غرقاب بلندمدت رکود تورمی، تا حدی که حداکثر انعطاف‌پذیری در مقابل درخواست‌های متحدان آمریکا فراهم آید؛
- رهاسازی کشورهای نوظهور مشترک‌المنافع حاشیهٔ دریای خزر از یوغ بندگی سیاسی و اقتصادی روسیه و فراهم آوردن اسباب شکوفایی و رشد اقتصادی این کشورها از طریق صادرات نفت و گاز به اروپا؛
- تأمین بلندمدت انرژی مورد نیاز اتحادیهٔ اروپا که هم‌پیمان و متحد طبیعی آمریکاست؛

تجسم این بازی ژئوپلیتیکی از سوی آمریکا و به پیش بردن آن به نام

اتحادیهٔ اروپا، به‌نظر می‌رسد در سه پیشنهاد زیر عینیت می‌یافت:

- پیشنهاد احداث خط لولهٔ نفتی باکو ـ تفلیس ـ جیحان و یا BTC که زمینهٔ انتقال نفت از غرب دریای خزر را به اروپا فراهم می‌ساخت. روشن است که نفت بخش شرقی دریای خزر نیز می‌تواند از طریق تانکرهای نفت‌کش به این خط لوله در بخش غربی دریای خزر وصل گردد؛
- پیشنهاد احداث خط لولهٔ گازی دیگری که به موازات این خط لولهٔ نفتی در نظر گرفته شده و به خط لولهٔ باکو ـ تفلیس ـ ارزروم و یا BTE شهرت دارد. این خط لوله بناست گاز طبیعی غرب دریای خزر را به اروپا برساند؛
- پیشنهاد احداث خط لولهٔ گازی دیگری موسوم به خط لولهٔ گازی فراخزر و یا TCP که بناست گاز طبیعی را از شرق دریای خزر به غرب آن و سپس از مسیر ترکیه به اروپا برساند. این پروژه هنوز مراحل بررسی خود را می‌گذراند و تحلیلگران انرژی اروپایی، خواهان عینیت یافتن آن هستند. همهٔ این خطوط لوله طبق طراحی قبلی می‌بایست مآلاً از منطقهٔ سرزمینی و ترانزیتی ترکیه به مقصد اروپا گذر نمایند.

به‌نظر می‌رسد حذف ظالمانه و برخلاف حق طبیعی و متناسب با جغرافیای اقتصادی ایران از بازی ژئوپلیتیکی آمریکا ـ اروپا در دههٔ قبل، حول محور انرژی بلندمدت اروپایی، سلسله‌جنبان رشته‌ای از مشکلات و نااطمینانی‌ها شد که اکنون اتحادیهٔ اروپا با آن در حال دست و پنجه نرم کردن است.

دورهٔ دوم بازی انرژی خزر: تحول به بازی معمای زندانی

همان‌گونه که پیشتر گذشت، به‌دلیل اینکه بازی امنیت انرژی اروپا در دههٔ ۱۹۹۰ براساس مفهوم تعادل و منطبق با مؤلفه‌های جغرافیای اقتصادی ایران و نیز جغرافیای سیاسی و پیشینهٔ تاریخی کشورهای شوروی سابق در حاشیهٔ دریای خزر در نظر گرفته نشده بود و صرفاً معرف نوعی از بازی هماهنگی و توافق‌شده بین آمریکا و اروپا از یک سو و روسیه از سوی دیگر بود، به محض خروج آمریکا از صحنهٔ این بازی و درگیر شدن آن در موضوعات جهانی مهم‌تر و مناطق دیگر مانند عراق و افغانستان، در معرض وسوسهٔ روسیه به خروج از مسیر توافق‌شده قبلی قرار گرفت و ماهیت هماهنگی آن رنگ باخته، در سراشیب تحول به یک بازی معمای زندانی قرار گرفت؛ وضعیتی که رفاه اروپا را از حیث امنیت بلندمدت انرژی آن در معرض تردید قرار داد.

ترتیب امر چنین بود که روسیه در صدد برآمد با انعقاد قراردادهای دوجانبه در حوزهٔ صادرات انرژی به اروپا، عملاً به مبارزه‌طلبی روی آورده و به‌صورت چالشی بزرگ در مقابل هنجارگستری اروپا در این حوزه ظاهر شود. این کشور سعی نمود کلیه درجات آزادی موجود را به نفع خود مطالبه نماید. در واقع روسیه از سویی با کشورهای حوزهٔ دریای خزر وارد تعامل شد و حجم قابل اعتنایی از صادرات گاز طبیعی این کشورها را در قراردادهایی دوجانبه خریداری نمود و از سوی دیگر، به مسیرهای ترانزیتی ترکیه دست‌اندازی نمود و عملاً با پیشنهاد خطوط لوله‌های جدید از مسیر ترکیه، برخی از درجات آزادی این بازیگر کلیدی

در ساخت ترانزیت انرژی به اروپا را اشغال نمود و بالاخره فراتر از اینها، در صدد برآمد تا از طریق نزدیکی جستن به ایران به‌ویژه در موضوع مدیریت مخاصمهٔ اتمی با غرب، عملاً به بازاریابی بخشی از صادرات گاز ایران و کنترل دسترسی این کشور به بازار گاز طبیعی اروپا، دست یابد.

در واقع، خروج روسیه از مسیر توافق‌شدهٔ قبلی نشان داد که صحبت در بازی دیگر انتخاب بین دو گزینهٔ «هماهنگی» و یا «امور را به حال خود رها نمودن» که از آن پیشتر به «عدم هماهنگی» یاد می‌نمودیم، نیست. بلکه سخن دربارهٔ «ایجاد هماهنگی» و یا به «تعمد راه خود را از بازیگر دیگر جدا نمودن» و دست وی را زیر سنگ رها نمودن است. این حالت متبادرکنندهٔ وضعیت بی‌وفایی و تقلب‌پیشگی به ذهن است که یک ویژگی بازی معمای زندانی است. در فرض پیشین، یک بازیگر نمی‌توانست راهبرد «عدم هماهنگی» را انتخاب نماید و بازیگر دوم بر راهبرد «هماهنگی» باقی بماند؛ زیرا در این صورت نتیجهٔ اقتصادی عایدشده برای هر یک از آنان به صفر تنزل می‌یافت و چنین فرضی منطقاً امکان‌پذیر نبود. اما در بازی هماهنگی خزر با نادیده گرفتن نقش ایران و سایر ملاحظات مربوط به جغرافیای اقتصادی و جغرافیای سیاسی در تنظیم صورت بازی، بازی در واقع مستحیل به چهارچوب دیگری است که با نام «معمای زندانی» شناخته می‌شود.

بنابراین، در حالی که روسیه عملاً امکان خروج از راهبرد «هماهنگی» را داشت، با خروج آمریکا از صحنهٔ ژئوپلیتیک انرژی، برای اتحادیهٔ اروپا راهی جز انقیاد باقی نمی‌ماند. برای اروپا ممکن است مدت‌ها طول بکشد

تا امکان گزینش راهبردی جایگزین را آن‌هم در اثر شکل‌گیری همهٔ فعل و انفعالات زمان‌بر ژئوپلیتیک در عرصهٔ انرژی اروپا به‌دست آورد. در آن زمان، دو بازیگر دیگر به جای بازی هماهنگی پیشین، بازی معمای زندانی با تعادل کوتاه‌مدت و یا تعادل نش را بازی خواهند نمود و سود و منفعت اقتصادی هر یک از آنان کمتر از حالت مربوط به بازی هماهنگی خواهد بود. اما تا رسیدن به چنان زمانی، مطلوبیت عایدشده برای روسیه در سایهٔ خروج از راهبرد هماهنگی، از مطلوبیت عایدشده توسط اتحادیهٔ اروپا به‌مراتب بیشتر است.

این بدان معنی است که دقت در صورت ماتریس بازی، به ما می‌گوید که اتحادیهٔ اروپا در بازی امنیت انرژی خود در دههٔ ۱۹۹۰ که با مداخله و پادرمیانی آمریکا صورت گرفت، به‌دلیل نادیده گرفتن ایران در صحنهٔ بازی، تاکنون در مقابل روسیه بازنده بوده است. این دلالت با نتیجهٔ تحلیلی مطرح‌شده از سوی متخصصان مسائل ژئوپلیتیک انرژی اروپا سازگار است. ماتریس بازی زیر، تحولات یادشده را به نمایش می‌گذارد:

بازی مرحلهٔ اول

		روسیه	
		هماهنگی	عدم هماهنگی
اتحادیهٔ اروپا	هماهنگی	(۱۹،۱۹)	(۰،۰)
	عدم هماهنگی	(۰،۰)	(۱۰،۱۰)

بازی مرحلهٔ دوم

		روسیه	
		هماهنگی	عدم هماهنگی
اتحادیهٔ اروپا	هماهنگی	(۱۹،۱۹)	(۴۰،۵)
	عدم هماهنگی	(۵،۴۰)	(۱۰،۱۰)

در این ماتریس بازی، در مرحله اول بازی و با فرض اینکه بازی، بازی هماهنگی است، خروج از مکانیسم هماهنگی در صورتی که بازیگر دیگر به آن چسبیده باشد، نتیجه تهی را برای هر یک از دو بازیگر در پی خواهد داشت. بنابراین، هر دو بازیگر در سایهٔ گزینش راهبرد هماهنگی جفت نتیجهٔ اقتصادی مفروض (۱۹،۱۹) را نصیب خود می‌سازند. اما از آن جهت که بازی هماهنگی با ملاحظات واقعی در دنیای خارج هماهنگ نبوده و منابع جذاب انرژی ایران نادیده گرفته شده همچنین سهمی برتر برای روسیه مطابق با ارثیهٔ تاریخی آن کشور در آسیای مرکزی و قفقاز به‌رسمیت نشناخته، خروج از راهبرد هماهنگی در مرحله دوم بازی منجر به نتیجهٔ تهی برای وی نشده و نتیجه‌ای نامتقارن نصیب بازیگران شده است. در فرض صورت‌گرفته، عایدی روسیه ۴۰ و عایدی اتحادیهٔ اروپا ۵ در نظر گرفته شده است.

دلیل این امر این است که اتحادیهٔ اروپا خود را از یک سو عمیقاً متعهد به گسترش هنجارهای بازار آزاد، تعقیب استانداردهای حقوق بشری و گسترش مردم‌سالاری در کشورهای حوزهٔ دریای خزر می‌بیند و از سوی دیگر، به تنبیه اقتصادی ایران به واسطهٔ برنامهٔ اتمی آن کشور به

تقلید از آمریکا دست یازیده است. بنابراین، از قدرت انجام مانور کافی در صورت خروج روسیه از راهبرد هماهنگی، برخوردار نبوده و همچنان مجبور است به همان نتیجهٔ اقتصادی اندک ۵، در صورت انتخاب راهبرد عدم هماهنگی از سوی روسیه، بسنده نماید. حال آنکه روسیه به‌دلیل عدم پایبندی به عوامل بازدارنده از تعقیب سود و منفعتش، در سایهٔ خروج از راهبرد هماهنگی می‌تواند نتیجهٔ اقتصادی به‌مراتب برتر از ۱۹ قبلی، یعنی نتیجهٔ اقتصادی فرضی ۴۰ را نصیب خود سازد. اما همان‌گونه که اشاره شد، پس از خروج روسیه از راهبرد هماهنگی و حصول نتیجهٔ اقتصادی بسیار جذاب ۴۰ برای آن کشور، اینک نوبت بازی به کشورهای اروپایی در خارج از چهارچوب ثابت اتحادیهٔ اروپا و نیز به بازیگر کلیدی ترکیه می‌رسد. وقتی این بازیگران با گذشت زمان توانستند راهبردهای خود را تعیین نموده و تعدیلات رفتاری لازم را انجام دهند، در آن صورت در قالب یک بازی دو نفره بین اتحادیهٔ اروپا و روسیه، بازی حول نتیجهٔ مترتب بر تعادل نش بازی، یعنی جفت نتیجه (۱۰،۱۰) متمرکز خواهد شد.

به این ترتیب، آنالیز بازی صورت‌گرفته بین اتحادیهٔ اروپا از یک سو و روسیه از سوی دیگر، در دهۀ ۱۹۹۰، نشان می‌دهد که در اثر غیرتعادلی بودن چهارچوب مفهومی این بازی، پس از اتفاق افتادن رشته‌ای از انحرافات بازیگران و تعدیلات رفتاری آنان، نتیجهٔ اقتصادی حاصله برای هر دو طرف بازی کاهش رفاه خواهد بود و بازی تعاملی به جای داشتن ماهیتی همکارانه و بلندمدت، به ماهیتی کوتاه‌مدت و ناهمکارانه منتقل خواهد شد. البته حذف ایران از صورت اولیهٔ بازی تنظیمی، آن‌هم در سایهٔ

زورآزمایی نظامی و جاه‌طلبی ژئوپلیتیک آمریکا، به‌نظر می‌رسد سلسله‌جنبان این اتفاقات بوده است.

در سطح میدانی، با مشاهدهٔ انحراف روسیه از مسیر توافق‌شدهٔ پیشین بازی هماهنگی بین اتحادیهٔ اروپا و روسیه، اینک نوبت به برخی کشورهای اتحادیهٔ اروپا و به‌ویژه اعضای بزرگ‌تر آن مانند آلمان رسید تا برخلاف تعهدات بلوکی پیشین خود در چهارچوب اتحادیهٔ اروپا، راه دسترسی به منافع بلندمدت و امنیت آیندهٔ انرژی خود را از طریق تعاملات دوجانبه با روسیه بگشایند، ولو آنکه چنین رویکردی به گلایه و شکوهٔ برخی دیگر از اعضای اتحادیهٔ فوق بینجامد.

مشاهدهٔ این رفتار از سوی برخی از کشورهای بزرگ‌تر اتحادیهٔ اروپا، به‌نوبهٔ‌خود راه را بر تفکر متفاوت ترکیه از آنچه مسیر توافقات قبلی با اتحادیهٔ اروپا و آمریکا دیکته می‌نمود، گشود. به عبارت دیگر، اینک ترکیه در چهارچوب رفتارهای جدید بازیگران صحنهٔ انرژی اروپایی، به نفع خود دید که در مسیری متفاوت از آنچه در طراحی اولیهٔ آمریکایی ـ اروپایی در نظر گرفته شده بود، به متنوع‌سازی منابع ورودی گاز طبیعی خود، که اینک به‌عنوان سوخت قرن بیست‌ویکم شناخته می‌شد، دست زده و عملاً در آرزوی تبدیل شدن به هاب و مرکز منطقه‌ای توزیع گاز طبیعی به‌سر برد.

به این ترتیب، ترکیه از یک سو نقش یکی از شرکای عمدهٔ خط لوله نابوکو را ایفا می‌کند که بخشی از امید آیندهٔ اروپا در تنوع‌بخشی به عرضهٔ گاز طبیعی مورد نیازش در مقابل مسیرهای کلاسیک روسی است. از سوی دیگر این کشور مقصد سه خط لولهٔ نفتی و گازی موجود BTC و

BTE و در آینده TCP است. ترکیه به‌طور همزمان، در پروژهٔ خط لولهٔ موسوم به جریان جنوبی با روسیه حضور دارد. این کشور اخیراً با قطر وارد پیوند گازی شده است و همچنین بنا دارد خط لولهٔ گازی را به مقصد جمهوری نخجوان راه اندازد. ترکیه بنا به روایتی بازاریابی بخشی از گاز طبیعی ایران و یا به روایت دیگر مشارکت در بخش بالادستی میدان پارس جنوبی به قصد حیازت بخشی از گاز طبیعی تولیدی این میدان را به‌دست آورده است. ترکیه در مسیر برقراری تعامل گازی با کردستان عراق و دولت مرکزی این کشور می‌کوشد و بالاخره قصد دارد در خط لولهٔ گازی که از مسیر سوریه گاز طبیعی شمال آفریقا را به ترکیه انتقال می‌دهد، مشارکت داشته باشد. این پیوندهای چندگانه عملاً ترکیه را به یک کشور مهم در مسیر ترانزیت گاز طبیعی تبدیل خواهد کرد و در عین حال، شائبهٔ تعهد ویژه و یا هم‌پیمانی خاص با این و یا آن کشور را از آن دور خواهد ساخت. در واقع، آنچه در ترکیهٔ فعلی و در دنیای پس از انحراف روسیه و کشورهایی چون آلمان از مسیر تعیین‌شده در بازی ژئوپلیتیک دههٔ ۱۹۹۰ اکنون قابل مشاهده است، فراتر از متنوع‌سازی مبادی ورودی گاز طبیعی به ترکیه و ایفای نقش ترانزیتی وسیع آن کشور، به‌نوعی از متنوع‌سازی «سیاست خارجی» ترکیه حکایت می‌کند. این روزها واقعیت آن است که ترکیه را می‌توان متحد همه کشورها و در عین حال، متحد هیچ‌کس دانست. به عبارت دقیق‌تر، ترکیه به همان اندازه می‌تواند متحد آمریکا و نیز اتحادیهٔ اروپا محسوب شود که به همان اندازه می‌تواند متحد روسیه، ایران و یا حتی اسرائیل که دشمن ایران است، باشد. شاید معنای

نظریهٔ «داشتن صفر مسئله با همسایگان» نیز کم‌وبیش همین باشد.

احتمالاً مشاهدهٔ تجربهٔ تغییر در سیاست خارجی هند در یک دههٔ پیش از این مبنی بر تمرکز بر منطقه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی و تعامل با هر کشور بر مبنای هماهنگ با مزیت‌های نسبی اقتصادی و سیاسی دو طرف، در کنار مشاهدهٔ اوج‌گیری این کشور در پی این تغییرات از یک سو و مشاهده ناکام ماندن بازی ژئوپلیتیک شروع‌شده از سوی آمریکاییان در یک دههٔ پیش از این در حوزهٔ انرژی اروپایی از سوی دیگر، به‌خوبی به ترک‌ها آموخته است که چگونه به هر کشوری نزدیکی جسته و جایگاهی ویژه برای آن در سیاست خارجی خود معین نمایند، بی آنکه حساسیت دیگر کشورهای رقیب را برانگیخته و جای آنان را در سیاست خارجی خود تنگ نموده باشند.

ترک‌ها آموخته‌اند که وقتی به شرکای ایرانی خود نزدیک می‌شوند باید از آداب برادری و مسلمانی و پیشبرد اهداف جهان اسلام سخن بگویند و البته خواهان تخفیف و نرمش تجاری به نام اسلام باشند. به‌طور هم‌ارز و همزمان وقتی با آمریکا و یا اسرائیل نجوا می‌کنند از رفتار غیرقابل پیش‌بینی و افراط‌گرایی نابخشودنی برادران ایرانی خود گلایه نمایند و البته وقتی با اتحادیهٔ اروپا سخن می‌گویند از تعشق به‌هم‌پیوندی با آن بلوک سخن بگویند و همزمان خاطرنشان سازند که قادرند به‌عنوان یک امپراتوری سابقاً مسلمان به‌رغم داشتن برنامهٔ توسعهٔ اقتصادی و سیاسی لائیک، اما عنداللزوم از عهدهٔ کنترل نااهلان دنیای رو به ظهور اسلام و مسلمانی در جهان برآیند. روس‌ها که روشن است نه‌تنها هم‌پیمان

راهبردی ترک‌ها در حیطه اقتصاد و یار تاریخی آنان در دست‌اندازی بر منابع و بازار آسیای مرکزی و قفقاز هستند که می‌توانند رفیق امروزین تقسیم منابع گازی ایران تا آنجا که به نیاز اروپا مربوط می‌شود، باشند.

دورهٔ سوم بازی انرژی خزر: بازگشت به بازی هماهنگی بازاری

به‌نظر می‌رسد دورهٔ سوم بازی انرژی خزر با انتصاب ریچارد مورنینگ استار از سوی اوباما، رئیس‌جمهور آمریکا، به‌عنوان نمایندهٔ ویژه در امور انرژی اوراسیا شروع می‌شود. مورنینگ استار در یکی از سخنرانی‌های اخیرش در مرکز تحقیقاتی وودرا ویلسون، مشخصات دورهٔ جدید را تا حدودی روشن می‌نماید. وی می‌گوید:

«ما در حال خارج شدن از دنیایی با حاصل جمع صفر هستیم. در طول یک دههٔ قبل و یا در همین حدود، لحظاتی وجود داشت که در آن یک بازیگر از تمکن مالی و یا حس و طبع بلندپروازانه برخوردار بود و دیگران را با خود در زمینهٔ پروژه‌هایی خاص همراه می‌ساخت، اما دیگر چنین نیست. امروزه، ارادهٔ سیاسی، گرچه هنوز هم یک شرط ضروری به‌شمار می‌آید، اما به‌تنهایی کافی نیست تا پروژه‌های بزرگ را به عرصهٔ تحقق وارد سازد. حمل‌ونقل کارآمد و به موقع انرژی در سرتاسر بازار اوراسیا در نهایت توسط واقعیت‌های تجاری هدایت خواهد شد. به بیان دیگر باید گفت ایده‌های بزرگ لازم است سودآور هم باشند».

از لابه‌لای گفتار نقل‌شدهٔ بالا به‌خوبی می‌توان رد پای سه دوره بازی انرژی خزر را در بیانات مورنینگ استار مشاهده نمود. ابتدا ماهیت

هماهنگ‌شدهٔ دورهٔ اول بازی انرژی خزر پس از فروپاشی اتحاد شوروی که در آن آمریکا قدرت مالی و حس سیاسی همراه نمودن دیگران را با خود داشت، سپس دورهٔ گذر و سرگردانی و نامعلومی وضعیت بازی خزر که از آن پیشتر به دورهٔ تحول بازی هماهنگی خزر به بازی معمای زندانی یاد نمودیم، و در نهایت دورهٔ سوم و اخیر بازی که همهٔ تلاش آمریکا و هم‌پیمانان آن بر این امر متمرکز است که نوعی از هماهنگی را به کمک مکانیسم‌های بازاری به بازی انرژی خزر بازگردانند. بنابراین، به وضوح هماهنگی سیاسی در دورهٔ اول بازی می‌رود تا جای خود را به نوعی هماهنگی بازاری در بازی خزر بدهد.

الف) مبانی رویکردی دورهٔ سوم بازی انرژی خزر

در دورهٔ سوم بازی انرژی خزر، چند ملاحظه کلیدی سیاستی در کیفیت حمایت ژئوپلیتیک از بازی انرژی خزر توسط آمریکا قابل رؤیت است:

نخست اینکه در تجزیه و تحلیل آمریکا مثل گذشته، امنیت انرژی اروپا به عنوان جزئی از امنیت ملی آمریکا و امنیت انرژی آمریکا به‌عنوان جزئی از امنیت ملی اروپا در نظر گرفته شده است.

دوم اینکه تنوع در منابع تأمین انرژی و در مسیرهای عبور آن به‌عنوان یک سیاست کلیدی و راهبردی به رسمیت شناخته شده است. با این حال، معلوم نیست معنای این سیاست تا آنجا که به منابع انرژی ایران و عبور انرژی از مسیر سرزمینی ایران مربوط می‌شود، چیست؟ گرچه قرائن حاکی از آن است که آمریکا به‌دنبال ورود به مرحلهٔ تحریم عذاب‌آور ایران،

بخش انرژی ایران را به‌طور جدی هدف قرار داده است، با این حال یک سیاست بهینه از سوی ایران، ممکن است بتواند پذیرش چنین سیاستی را از سوی آمریکا و سایر متحدان وی با تردید مواجه نماید.

سوم، این عقیدهٔ کلیدی در دورهٔ سوم بازی ترویج شده است که بهترین راه‌حل‌ها، راه‌حل‌هایی هستند که بر مبانی بازاری مبتنی می‌باشند.

این نکات کلیدی سه‌گانه سیاستی در کنار توجه به واقعیت‌های در حال گذر، ازجمله عوامل زیر منتهی به اتخاذ راهبردی جدید از سوی آمریکا ـ به شرحی که در پی می‌آید ـ شده است.

واقعیت اول، تغییراتی است که در نقش اروپا و روسیه در زمینهٔ انرژی پدید آمده است. این بدان معنی است که در حالی که در دورهٔ اول بازی انتظار می‌رفت روسیه به‌عنوان یک منبع اطمینان‌بخش انرژی و مسیری مطمئن جهت عبور لوله‌های نفت و گاز ایفای نقش نماید، این کشور دست به زورآزمایی زد و مشکلاتی را با اوکراین و بلاروس در زمینهٔ قیمت گاز ترانزیتی از مسیر این دو کشور پدید آورد. اما به‌رغم مشکلات پدید آمده، روسیه توانست بحران پدیدآمده را به کمک اتحادیهٔ اروپا مدیریت نموده و در نهایت مشکلات پیش‌آمده را حل نماید. در چنین شرایطی گرچه پیش از این، اتحادیهٔ اروپا از بابت انحصارجویی روسیه در بازار گاز اروپایی گله‌مند بود، لکن برخی تعاملات فیمابین ـ که شرح آن از حوصله این مجال خارج است ـ سبب شد که از ابعاد این گله‌مندی کاسته شده و این تصویر که روسیه شریکی باثبات در عرضهٔ بلندمدت گاز به اروپا خواهد بود، تقویت شود.

واقعیت دوم به اهمیت گاز در مقابل نفت به‌عنوان انرژی دورهٔ انتقال به انرژی‌های سبز در قرن بیست‌ویکم و کشف فناوری مربوط به استخراج گاز از سنگ‌های گازی در آمریکا و انتقال قریب‌الوقوع این فناوری به اروپا مربوط می‌شود که بنابراین بر ضریب اطمینان عرضه‌ای گاز در اروپا به شکل محسوسی خواهد افزود.

سومین واقعیت ظهور بازارهای نقطه‌ای، خرید و فروش LNG است که تا پیش از این چنین خرید و فروش‌هایی تنها در قالب قراردادهای بلندمدت گازی امکان‌پذیر بود. علاوه‌براین، عرضه‌کنندگان امروزین گاز طبیعی، آمادگی دارند که در شرایط قراردادهای بلندمدت گازی و به‌ویژه در بند مربوط به «گاز را ببر و یا وجه آن را پرداخت کن» از طریق مذاکره نرمش‌هایی را از خود نشان دهند. این تغییرات بی‌تردید وضعیت مصرف‌کنندگان را در شرایط بهتری نسبت به قبل قرار خواهد داد. در مثالی کاملاً تازه در زمان نگارش این مقاله، شنیده می‌شود که دو کشور ایران و ترکیه از بابت جریمهٔ مربوط به افت کیفیت گاز صادراتی و نیز قطع صادرات گاز به ترکیه در زمستان سرد سال ۱۳۸۶، توافق نموده‌اند که از دریافت جریمه چشم‌پوشی نمایند. گرچه در این تعامل، جانب ایرانی ممکن است به اضعاف مضاعفی زیان ببیند و برخی پذیرش چنین زیانی را ممکن است به پادرمیانی ترکیه در حل موضوع هسته‌ای ایران با گروه ۵+۱ نسبت دهند ـ هر چه باشد ـ این مثال نشانگر آن است که ورود پارامتر سیاست در موضوع تجارت و صادرات گاز، فضاهای جدیدی برای تعامل را به روی کشورهای صادرکننده و واردکننده گاز گشوده است.

واقعیت چهارم این است که انتظارات دربارهٔ اقتصاد جهانی به‌دنبال وقوع بحران مالی سال ۲۰۰۸ و رکود ناشی از آن اینک شرایط شکننده‌ای به خود گرفته است به‌گونه‌ای که روندهای موجود ممکن است در سناریوهای خاصی کاملاً معکوس گردند. این یادگیری برای آمریکا و غرب بدان معناست که از پی افکندن هرگونه طرح بلندپروازانه و بزرگی باید اجتناب نمود.

مجموع واقعیت‌هایی از این دست، مشعر به این معنا هستند که رویکرد بهینه به امنیت انرژی از نظر آمریکا و غرب رویکردی است «هوشمند» با ویژگی «محلی بودن» و «افزایش جزئی» داشتن. یعنی هر موقعیت جغرافیایی در مناطق تحت پوشش غرب، متناسب با مختصات محلی و منطقه‌ای خود و بر اساس حداکثر بهره‌برداری از زیرساخت‌های موجود حمل و نقلی باید شرایط مربوط به امنیت انرژی خود را بهینه سازد و چنانچه نیازی به زیرساخت‌های جدید بود، حتی‌المقدور این نیازها باید براساس نگاه افزایش‌های مقطعی و جزئی و آن‌هم در حد نیاز تأمین شوند.

نتیجهٔ این رویکرد مبنایی به امنیت انرژی در دوره سوم انرژی خزر، خود را در قالب تلاش‌های آمریکا برای به انجام رسانیدن مقاصد زیر خلاصه می‌سازد:

- همکاری با اتحادیهٔ اروپا جهت کمک به قابل اعتمادتر نمودن سیستم حمل و نقل گازی اوکراین؛
- وارد نمودن سه بحث کلیدی امنیت انرژی، کارایی انرژی و فناوری

انرژی‌های پاک در دستور کار کمیسیون دوجانبهٔ رؤسای جمهور آمریکا و روسیه؛

- همکاری با شرکت‌های بین‌المللی نفت و گاز و دو دولت آذربایجان و قزاقستان به‌منظور رسیدن به ترکیب بهینه‌ای از فعالیت‌ها در این دو کشور مهم حوزهٔ انرژی خزر؛
- تسهیل مبادلهٔ اطلاعات و مهارت فنی در زمینهٔ انتقال فناوری نوظهور استخراج گاز از سنگ‌های گازی به اروپا؛
- همکاری با کشورهای اروپای شرقی و مرکزی در زمینهٔ کمک به اتخاذ رویکردی هماهنگ‌شده در زمینهٔ امنیت انرژی و حرکت با طرح و برنامه در زمینهٔ خطوط لولهٔ مورد استفادهٔ دو سوی، نیز تسهیلات مربوط به ذخیره‌سازی گاز و ایجاد ترمینال‌های LNG؛
- کوشش در راستای متصل نمودن شبکه‌های انتقال گاز و انتقال برق در سطح اروپا، نیز ایجاد ظرفیت‌های ذخیره‌سازی گاز؛
- ایجاد شورای انرژی اروپا و آمریکا به‌منظور تقویت همکاری‌ها در حوزهٔ انرژی بین دو سوی اقیانوس اطلس در زمینهٔ موضوعات راهبردی مانند امنیت عرضهٔ انرژی و به پیش بردن فناوری انرژی‌های پاک و برنامه‌های کارایی انرژی.

ب) مبانی میدانی دورهٔ سوم بازی انرژی خزر

واقعیت این است که در ۳۰ کشور اروپایی موسوم به «اروپای ۳۰» که شامل ۲۷ کشور عضو اتحادیهٔ اروپا به‌علاوه کشورهای سوئیس، نروژ و

ترکیه می‌شود، در حالی که تقاضا برای گاز طبیعی در سال ۲۰۰۸ میلادی معادل ۵۷۵ میلیارد مترمکعب بود، این تقاضا بدون احتساب رکود ناشی از بحران مالی سال ۲۰۰۸ برای سال ۲۰۲۰ می‌تواند به محدودهٔ ۶۵۰ تا ۷۰۰ میلیارد مترمکعب و با احتساب آثار منفی ناشی از بحران مالی یادشده می‌تواند به حدود ۶۰۰ تا ۶۵۰ میلیارد مترمکعب بالغ شود. به زبان واردات گاز، اگر در سال ۲۰۰۷ واردات گاز اروپایی به ۳۰۰ میلیارد مترمکعب در سال بالغ شده باشد، در این صورت چنین عددی برای سال ۲۰۲۰ به بیش از ۴۰۰ میلیارد مترمکعب بالغ خواهد شد که چنانچه چنین موضوعی را بخواهیم برای نمایهٔ سال ۲۰۳۰ و براساس دو سناریوی مرجع و ۴۵۰ مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم، در آن صورت بر حسب سناریوی مرجع ۲۰۴ میلیارد مترمکعب معادل ۶۵ درصد و بر حسب سناریوی اجرای هنجارهای مربوط به کارایی انرژی (به‌عنوان مثال سناریوی ۴۵۰) به اندازه ۱۱۶ میلیارد مترمکعب معادل ۳۷ درصد رشد در واردات گاز اروپایی خواهیم داشت.

حال سؤال این است که اتحادیهٔ اروپا در عمل چگونه خواهد توانست به این نیاز جدید پاسخگو باشد. به عبارت دیگر، بلوک یادشده چه زمان‌سنجی را در خصوص تأمین نیازهای یادشده در دو افق ۲۰۱۵ و ۲۰۲۰ در نظر گرفته است؟

براساس محاسباتی که شرکت ادیسون به‌عمل آورده است، در سال ۲۰۱۵ عرضهٔ گاز به اروپا از منابع داخلی به ۲۶۰ میلیارد مترمکعب و از محل واردات به ۳۱۰ تا ۳۴۰ میلیارد مترمکعب بالغ خواهد شد. از عدد

اخیر، براساس قراردادهای موجود و پیش‌بینی‌شده ۲۷۰ میلیارد مترمکعب گاز قابل تأمین است، با این حال به ۴۰ تا ۷۰ میلیارد مترمکعب گاز دیگر نیاز است که برای آن پیش‌بینی خاصی به‌عمل نیامده است. حال اگر همین تمرین را به سال ۲۰۲۰ تسری دهیم، در آن صورت با کاهش ۱۰ میلیارد مترمکعبی در سال در منابع داخلی تأمین گاز، و افزایش ۴۰ تا ۶۰ میلیارد مترمکعبی در واردات گاز، میزان گاز مورد نیازی که تاکنون قرارداد ندارد به ۸۰ تا ۱۳۰ میلیارد مترمکعب در سال بالغ خواهد شد.

این در حالی است که اولاً در حال حاضر به استثنای خط لولهٔ گازی BTE و یا باکو ـ تفلیس ـ ارزروم، هیچ مسیر گازی منتهی به اروپا از منطقهٔ خزر وجود ندارد که در خارج از چمبرهٔ قدرت گازپروم روسی قرار داشته باشد. ثانیاً براساس شاخص آسیب‌پذیری در پی وقوع بحران گازی ژانویه سال ۲۰۰۹، به‌طورکلی جنوب شرقی اروپا آسیب‌پذیرترین شرایط را داشته است. برخی از کشورهای این منطقه مانند بلغارستان، مقدونیه، صربستان، هرزگوین و بوسنی به میزان ۱۰۰ درصد به واردات گاز روسی از کریدور اوکراین وابسته هستند. به این ترتیب، در راستای پایبندی به اصول رویکردی یادشده در قسمت پیشین، اولویت اول اروپا تأمین گاز منطقهٔ جنوب شرقی اروپا از طریق منابع جایگزین و نیز تولید الکتریسیته از طریق جایگزینی در سوخت کارخانه‌های تولید برق می‌باشد.

اما منابع تأمین چنین مازاد تقاضایی برای گاز، کدام کشورها می‌باشند؟

روشن است که اتکا به گاز دریای شمال نمی‌تواند خیلی خوش‌بینانه باشد؛ زیرا گرچه تولید گاز در نروژ در چشم‌انداز سال ۲۰۳۰ افزایش خواهد

یافت، اما چنین افزایشی بیش از آن حد نخواهد بود که آثار منفی ناشی از کاهش تولید گاز در سایر نقاط اروپا را جبران نماید. گاز شمال آفریقا به‌عنوان یک منبع جایگزین دیگر، علاوه بر افزایش مصرف داخلی گاز در شمال آفریقا به‌نظر می‌رسد از پتانسیل بالایی برخوردار نباشد. روسیه هم به‌عنوان سومین منبع کمکی در واردات گاز اروپا علاوه بر افزایش مصرف داخلی گاز در روسیه با تقاضای جدید گاز از منطقهٔ آسیای دور و شرقی مواجه است. به این ترتیب، در چشم‌انداز ۲۰۱۵، تنها منبع قابل اعتماد فعلی LNG آزادشده از بازار گاز آمریکا در پی افزایش تولید گاز غیرمتعارف در آن کشور خواهد بود که توسط قطری‌ها از منبع گازی مشترک با اطمینان تأمین می‌شود.

حال اگر به نمایهٔ نسبت وارداتی گاز به اروپا از منابع مختلف در سال ۲۰۰۸ توجه نماییم، خواهیم دید که ۵۴ درصد واردات از کشور روسیه، ۱۸ درصد از منابع آفریقای شمالی، ۲۳ درصد از گاز مایع‌شده (LNG) و تنها ۵ درصد از منابع گازی واقع در منطقهٔ خزر تأمین شده است. پیداست که گاز موجود در منطقهٔ خزر که سهم آن اکنون در نمایهٔ گاز وارداتی اروپا ناچیز است، قادر خواهد بود که شاهد جهشی به‌منظور تأمین کسری گاز اروپا در نمایهٔ سال ۲۰۱۵ و پس از آن باشد.

آنالیز میدانی بازی انرژی خزر در دورهٔ سوم و نگاهی به چشم‌انداز بازی در دورهٔ چهارم

پیشتر گفته شد که تلاش متراکمی در ناحیهٔ آمریکا و اتحادیهٔ اروپا به کمک شرکت‌های بین‌المللی نفت و گاز در جریان است تا بازی انرژی

خزر به یک بازی هماهنگی ـ البته به کمک منابع و هنجارهای بازاری ـ بازگردد همچنین این نکته روشن شد که امید آیندهٔ اروپا برای تأمین گاز مورد نیاز خود پس از روسیه به منطقهٔ خزر بسنده می‌شود که بی‌تردید شیر با یال و کوپال و بلند قامت آن ایران است. اما سؤال این است که اروپایی‌ها اکنون چگونه مسئلهٔ نیازهای آتی گازی خود و تأمین گاز از منابع موجود در منطقهٔ دریای خزر را زمان‌بندی می‌کنند و جایگاه گاز ایرانی در این تجزیه و تحلیل‌ها کجاست؟ اگر پاسخ به این سؤال مشخص شود، در آن صورت برای ایران این امر روشن خواهد شد که با چه ژست‌هایی و براساس کدام سناریوها در دیپلماسی گازی خود در مقابل اروپا باید ظاهر شود همچنین این مسئله روشن خواهد شد که اهداف گازی روسیه در مقابل ایران از منظر نیاز گازی اروپا چه خواهد بود.

نگاهی به منابع گازی منطقهٔ خزر نشان می‌دهد که این منطقه حامل ۴۵۳۲۰ میلیارد مترمکعب گاز است که مشتمل بر ۲۴/۵ درصد از منابع گازی شناخته‌شده در جهان را تشکیل می‌دهد. این در حالی است که تولید گاز در این منطقه بر روی هم چیزی در حدود ۲۸۹/۵ میلیارد مترمکعب در سال است و این عدد معادل ۹/۴ درصد از تولید گاز امروز جهان می‌باشد. در این منطقه به استثنای روسیه، کشورهای قزاقستان، ترکمنستان، آذربایجان و ایران به‌ترتیب دارای ۳۴۰۰، ۷۹۴۰، ۱۲۰۰ و باالاخره ۲۹۶۱۰ میلیارد مترمکعب گاز شناخته‌شده هستند و تولید گاز طبیعی آنها به‌ترتیب ۹۲/۴، ۶۶/۱، ۱۴/۷ و ۱۱۶/۳ میلیارد مترمکعب در سال می‌باشد. در بین این کشورها، در عمل و از زاویه محدودیت‌هایی که اروپا برای خود ایجاد

نموده است، فقط آذربایجان آمادهٔ صادرات گاز به اروپا ارزیابی می‌شود. دلیل این مسئله روشن است؛ زیرا تولید گاز در قزاقستان عمدتاً صرف تزریق در منابع نفتی به‌منظور افزایش تولید نفت می‌شود. ترکمنستان نیز گاز تولیدی خود را به ایران، چین و روسیه می‌فرستد و ایران در حال حاضر یک گزینه جهت تعامل گازی در منطق اروپایی به حساب نمی‌آید.

بنابراین، اروپا امیدوار است با عملیاتی شدن توافقنامهٔ گازی بین آذربایجان و ترکیه جهت صادرات گاز به ۲ میلیارد مترمکعب و با شروع تولید گاز فاز دوم شاه دنیز در سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۶ به ۸ تا ۱۰ میلیارد مترمکعب گاز اضافی دسترسی یابد. همچنین اروپا امیدوار است در چشم‌انداز ۲۰۲۰ به بعد به میزان ۱۵ میلیارد مترمکعب گاز در سال از طریق عراق دست یابد. عراق در حال حاضر برآورد می‌شود که ۳۱۷۰ میلیارد مترمکعب گاز داشته باشد و فعالیت‌هایی در حال حاضر در زمینهٔ تولید گاز در عراق توسط شرکت‌های خارجی در جریان است. سومین نقطهٔ امیدواری اروپا دسترسی به گاز ترکمنستان به میزان حداقل ۱۰ میلیارد مترمکعب در سال از طریق مسیر ترکیه و در نمایهٔ زمانی پس از ۲۰۲۰ از طریق میادین ماوراء خشکی است. اما این گاز آیا بناست از طریق خط لولهٔ ماوراء خزر (TCP) به غرب دریای خزر و از آنجا از طریق ترکیه به اروپا واصل شود و یا از طریق حاشیهٔ شمالی سرزمینی ایران؟ به‌نظر می‌رسد براساس یک حدس علمی بتوان گفت که احتمال عملیاتی شدن گزینهٔ اول ناچیز است؛ زیرا چنان طرحی علاوه بر پرهزینه بودن، با مخالفت کشورهای ساحلی ازجمله روسیه و ایران مواجه است و

به‌دلیل مسائل زیست‌محیطی با مخاطراتی برای منطقه همراه است. علاوه بر این، توصیفات مطرح‌شده در قسمت پیشین این نوشتار، حاکی از آن است که زمانهٔ جاری موافق اجرای طرح‌های بزرگ و عمدتاً قائم بر بلندپروازی‌های سیاسی صرف نیست. بنابراین، می‌توان چنین حدس زد که امید اروپا این است که به‌دنبال افزایش تعاملات گازی ایران با ترکمنستان و بهبود روزافزون در روابط ایران و ترکیه، چنین مسیری برای انتقال گاز ترکمنستان به اروپا گشوده شود. از این جهت، بی‌حکمت نیست که به‌صورت غیررسمی و گاهی از برخی محققان غربی در زمینهٔ امنیت انرژی شنیده می‌شود که چنان گاز صادراتی را باید گاز ترکمنستان دانست و نه گاز ایران و بنابراین، دلیلی وجود ندارد که با پاگیری آن مخالفت نمود.

به این ترتیب، باید گفت در حالی که اثر ناشی از دسترسی به منابع گازی موجود در منطقهٔ خزر با در نظر گرفتن توان عملیاتی و مخازن گازی کشورهای این منطقه به استثنای ایران، اثری حاشیه‌ای و از نظر حجم انرژی موجود در منطقه ناچیز به‌نظر می‌رسد، بی‌تردید باید اوج آرزوهای اروپا در دسترسی به منابع گازی مورد نیاز خود در منطقهٔ خزر را در تأمین بلندمدت گاز از ایران دید که احتمالاً برای چشم‌اندازی پس از ۲۰۲۰ در سناریوهای تأمین گازی اروپا رد پای آن قابل لمس است. بنابراین، دورهٔ چهارم بازی انرژی خزر از وقتی شروع می‌شود که ایران به این بازی راه یابد. چنین روزی ممکن است فردا روزی به فرض حل ناگهانی مناقشه اتمی ایران و مشکلات سیاسی آن با آمریکا باشد و ممکن است پس از آن اتفاق بیفتد که اروپایی‌ها به‌دنبال محدود شدن ناگهانی

درجات گازی خود در بازارهای تولیدی فعلی و به‌ویژه در مراوده با روسیه، به نفع خود ببینند که از درِ مسالمت‌جویی جزئی و یا کلی با ایران درآمده و به سرمایه‌گذاری در بخش گازی ایران مبادرت ورزند و نیز ممکن است زمانی اتفاق بیفتد که منابع گازی موجود در سایر کشورهای ساحلی خزر دیگر کفاف نیازمندی‌های اروپا را ندهد و ضمناً مشکلات ایران با غرب در موضوعات سیاسی هم حل شده باشد. هم‌چنان که در یک سناریوی کاملاً خاص و کمیاب ممکن است چنین روزی هرگز اتفاق نیفتد. بنابراین، همهٔ این احتمالات ممکن است راهی به دنیای واقعی داشته باشند و ایران در سیاست‌گذاری خود همهٔ آن فروض را باید در نظر داشته باشد.

سیاست گازی بهینهٔ ایران در دورهٔ چهارم بازی

اینکه سیاست بهینهٔ گازی ایران در چنین شرایطی چه باید باشد، به‌نظر می‌رسد با توجه به شرایط سخت تحریم اقتصادی ایران، انتخاب‌های زیادی در دسترس نباشد. قاعدتاً به‌نظر می‌رسد برای ایران یک رفتار بهینهٔ گازی بر اجزاء زیر استوار باشد:

۱. تعریف یک سیاست بهینه و بلندمدت صادرات گاز و حفظ پایبندی سازگار به آن: به این ترتیب، هم مصرف‌کنندگان و هم تولیدکنندگان گاز در مناطق همجوار خواهند دانست که چنانچه قصد مشارکت تولیدی و یا صادراتی در زمینهٔ گاز با ایران را داشته باشند، چه شرایط و منافعی بر آن مترتب خواهد بود. این سیاست بهینهٔ بلندمدت به‌نظر می‌رسد همان چیزی باشد که در جای دیگر

با عنوان قاعدهٔ «چهارراه گازی» از آن یاد شده است.

۲. تمرکز بر تزریق گاز به اندازه نیاز به چاه‌های نفتی و افزایش راندمان میادین نفت‌خیز: بی‌تردید کاهش راندمان چاه‌های نفتی و کمبود سرمایه جهت افزایش راندمان تولید، چالش‌های جدی بر سر راه تولید نفت هستند. از این فراتر، باید رسیدن به یک ترکیب بهینهٔ مصرف انرژی در سطح ملی به‌منظور اعتلای رشد و توسعهٔ اقتصادی کشور به‌ویژه در شرایط تحریم فعلی، اولویت جدی کشور باشد.

۳. تمرکز بر جذب سرمایه و فناوری جهت تولید پتروشیمی: به‌نظر می‌رسد نااطمینانی‌های ناشی از ناتوانی احتمالی در نفوذ به بازارهای جذاب مصرفی گاز، همچنین توسعهٔ احتمالی تولید گاز غیرمتعارف در اروپا و جاهای دیگر جهان و در نتیجه کاهش وابستگی به گاز وارداتی و از اینها گذشته محدودیت‌های غیرقابل پیش‌بینی در تولید و مصرف سوخت‌های فسیلی ممکن است شرایطی را پدید آورد که مصرف سودآور گاز تنها در بخش پتروشیمی قابل تحقق باشد.

۴. تمرکز بر صادرات گاز و همکاری‌های گاز در منطقهٔ خلیج فارس و در صورت امکان نفوذ به بازار گاز جنوب آسیا: با این حال، تلاش‌های به‌عمل‌آمده در شرایط فعلی ممکن است ورود ایران به بازار اخیر را با مشکلات جدی مواجه نماید که در این صورت ضرورتی ندارد نسبت به موضوع با حساسیت برخورد نمود؛ زیرا ایران با گذشت زمان از گزینه‌های منحصربه‌فرد تأمین گاز برای

منطقهٔ یادشده خواهد بود.

۵. افزایش گفت‌وگوهای انرژی با کشورهای اروپایی هم در ظرفیت دیپلماسی عمومی و طرح مبانی سیاستی بلندمدت کشور در زمینهٔ صادرات گاز در کنفرانس‌ها و نشست‌های تخصصی و هم در سطح تشریک مساعی با شرکت‌های عظیم نفت و گاز و صاحبان سرمایه.

به‌نظر می‌رسد صادرات گاز به اروپا قابل تقسیم به دو فاز کوتاه‌مدت و بلندمدت باشد. در فاز کوتاه‌مدت، ایران جز بازیگری باقی‌مانده در این بازار نخواهد بود. بنابراین، تلاش دیپلماتیک گسترده به‌منظور گرفتن سهم از بازارهای جذاب گازی اروپا به‌نظر می‌رسد، چندان دارای توجیه سیاسی و اقتصادی نباشد. با این نگاه، شاید برای ایران دست کشیدن از عملیات جدی (و نه نمایشی و توضیحی) توسعهٔ صادرات گاز یک اقدام بهینه باشد. در فاز بلندمدت، این ایران خواهد بود که به‌شرط ثبات سایر شرایط، حرف اول را در بازار گاز جهان خواهد زد. بنابراین، ایران باید نگاهش به صادرات گاز، نگاهی «محلی» و به «اقتضای نیاز» واردکنندگان احتمالی خیاطی شده باشد. هرگونه سماجت و اصرار ایران در زمینهٔ افزایش صادرات گاز در شرایط تحریمی حاضر با این توجیه که بازار گاز بازار قراردادهای بلندمدت است و انفعال ایران، نقش گازی آن را حداقل به اندازهٔ یک ربع قرن به عقب خواهد انداخت، تنها در گزینه‌هایی متبلور خواهد شد که از نظر سیاستی همگی زیربهینه خواهند بود. به‌عنوان مثال، افزایش همکاری‌های گازی با ترکیه بیش از اندازه نیاز این کشور و یا با روسیه به این دلیل که این کشورها دسترسی بلندمدت و آسانی به بازارهای

گازی جذاب اروپا دارند و در نتیجه قادر خواهند بود در نقش بازاریاب‌های فعال، صادق و موفقی برای صادرات گاز ایران ظاهر شوند، چیزی جز کاهش منافع بلندمدت اقتصادی و سیاسی ـ ژئوپلیتیک کشور نخواهد بود. مطلب اخیر از نظر سیاستی جای تأمل جدی و دقت زیاد دارد؛ زیرا بازیگران متعقل باید اقدامات خود را متناسب با انتظارات درستی که از بازارها دارند، سازگار نمایند. روشن است که در شرایطی که همه‌چیز به زیان کشور در این زمینه در جریان است، هر پیشنهاد و پروژه‌ای باید با دقت و وسواس ویژه مورد بازبینی و عمل قرار گیرد. به‌ویژه در شرایط اخیر، تمام برنامه‌های مربوط به بازاریابی برای توسعهٔ صادرات کشور باید از سوی وزارت امور خارجه مورد پیگیری و اجرا قرار گیرد. دلیل روشن این امر تفاوت کاملاً محسوس بین بازار نفت و بازار گاز است.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار با نگاهی به پشت سر روشن گردید که بازی انرژی اروپایی ـ که پس از فروپاشی اتحاد شوروی به کمک مساعدت سخت‌افزاری و امنیتی آمریکا و بلکه با تعقیب یک الگوی تقسیم کار بین اتحادیهٔ اروپا و آمریکا مورد پیگیری قرار گرفت ـ در تطور و صیرورت خود به چهار دورهٔ متمایز قابل تقسیم‌بندی است.

دورهٔ اول این بازی، یک بازی هماهنگی بین بازیگران مختلف صحنهٔ انرژی خزر صورت گرفت که در آن به استثنای ایران، بقیه بازیگران از مصرف‌کننده گرفته تا تولیدکننده و کشورهای مسیر عبور خطوط انرژی

هر یک وظیفه‌ای همکارانه و هماهنگ‌شده را برعهده داشتند.

در دورهٔ دوم بازی، بیرون گذاشتن ایران از بازی انرژی خزر، سبب شد روسیه به زورآزمایی در عرصهٔ انرژی اروپایی روی آورد و خود را به‌عنوان بازیگر تقریباً انحصاری در زمینهٔ تأمین گاز اروپا ظاهر سازد. به این ترتیب، بازی هماهنگی قبلی جای خود را به ساختاری جدید از بازی داد که یادآور بازی معمای زندانی است.

در دورهٔ سوم بازی انرژی خزر، مجدداً تلاش برای بازتعریف یک بازی هماهنگی اما این‌بار به جای مددگیری از زور امنیتی آمریکا و هنجارسازی اروپا، به کمک بهره‌برداری از هماهنگی‌های بازاری در جریان است. این بازی از زمان روی کار آمدن ریچارد مورنینگ استار به‌عنوان نمایندهٔ ویژهٔ اوباما در زمینهٔ انرژی اوراسیا در بیش از یک سال و نیم پیش از این شروع شده و هم‌اکنون به‌نظر می‌رسد تلاش برای تحقق آن در جریان است.

در دورهٔ چهارم بازی، که شامل بازی آیندهٔ خزر خواهد بود، ایران به صحنهٔ انرژی خزر بازخواهد گشت و بازیگر تعیین‌کننده در این منطقه خواهد بود، اما چه زمانی این اتفاق خواهد افتاد باید همچنان منتظر بود. آنچه مهم است برای ورود به این دوره، ایران باید یک سیاست بلندمدت گازی براساس منطق چهارراه گازی تعریف نموده، بر تزریق گاز به چاه‌های نفتی به‌منظور افزایش راندمان تولید نفت، تمرکز بر تأمین نیازهای گازی در منطقهٔ خلیج فارس و جنوب آسیا، افزایش تولید و توسعهٔ پتروشیمی، ورود به گفت‌وگوهای انرژی با غرب و دست یازیدن به یک دیپلماسی عمومی فعال در این راه را مورد تأکید قرار دهد.

برخی منابع استفاده‌شده

Youngs, Richard (2009). *Energy Security: Europe's New Foreign Policy Challenge,* Routledge.

Eurogas (2008). *Natural Gas, the Bridge to a Sustainable Energy Mix,* <http://www.eurogas.org/publications_environment.aspx>

Research and Markets (2008), *Turkmenistan-Russia Planned Gas Pipeline,* Global Data, <http://www.reportsandreports.com/reports/14265-turkmenistan-russia-planned-gas-pipeline.html>

Ismayilova, Khadija (2008). *Azerbaijan: Baku Hesitates on Nabucco Pipeline Project,* Eurasianet, <http://www.eurasianet.org/departments/insight/articles/eav041008a.shtml>

Schleifer, Yigal (2009). *Caspian Basin: Nabucco Discussion Explores Flaws in EU Energy Policy,* Eurasianet, <http://www.eurasianet.org/departments/insightb/articles/eav012709.shtml>

Schleifer, Yigal (2009). *Curtains Rising or Falling on Nabucco?* Istanbul Calling, <http://istanbulcalling.blogspot.com/2009/01/curtains-rising-or-falling-on-nabucco.html>

RIA Novosti (2009). *EU parliament wants Russia to join Nabucco gas pipe project,* 03/02/2009, <http://en.rian.ru/world/20090203/119953215.html>

Research and Markets (2008). *South Stream Pipeline: A New Challenge to Nabucco Project,* Global Data, <http://www.docstoc.com/docs/16959674/South-Stream-Pipeline-A-New-Challenge-to-Nabucco-Project>

Mitschek, Reinhard (2009, 17 Jan). Interview with Radio Free Europe, *Nabucco Official Says EU 'Very Supportive' of Pipeline Project,* <http://www.rferl.org/articleprintview/1371324.html>

Cornell, Svante E. (2008). Niklas Nilsson, *Europe's Energy Security: Gazprom's Dominance and Caspian Supply Alternatives,* Central Asia-Caucasus Institute & Silk Road Studies Program (CACI-SRSP).

Cornell, Svante E. (2009, Jan). *Pipeline Power: The War in Georgia*

and the Future of the Caucasian Energy Corridor, *Georgetown Journal of International Affairs*, Vol. 10, No. 1.

Biniaz, Ali (2009, 10 Nov). *Caspian Energy Game in Central Asia,* IPIS-ISDP Roundtable, Tehran.

Binmore, Ken (1991). *Fun and Game: A Text on Game Theory*, D. C. Heath.

فصل پنجم

نقش‌آفرینی اتحادیهٔ اروپا در پروندهٔ هسته‌ای ایران

سعید خالوزاده[1]

چکیده

ارزیابی روابط جمهوری اسلامی ایران و اتحادیهٔ اروپا نشان می‌دهد که چالش‌ها و موانع زیادی بر سر راه این روابط وجود دارد. این چالش‌ها در طی سال‌های اخیر پررنگ‌تر شده است. فعالیت‌های هسته‌ای ایران یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که روابط دو طرف را به‌شدت متأثر کرده و جدای از مناسبات سیاسی، جنبه‌های دیگر روابط را نیز تحت‌الشعاع قرار داده است. جمهوری اسلامی ایران و اتحادیهٔ اروپا به‌علت قرار گرفتن در دو حوزهٔ ارزشی، فرهنگی، تمدنی و تاریخی متفاوت، فاقد مبانی یک رابطهٔ استراتژیک می‌باشند، لذا برقراری روابطی گسترده بسیار پیچیده است و به عوامل بی‌شماری بستگی دارد. در این مقاله، تلاش می‌شود به روابط ایران و اتحادیهٔ اروپا در سال‌های اخیر و نقشی که اتحادیهٔ اروپا و کشورهای کلیدی آن در موضوع هسته‌ای ایران داشته‌اند، پرداخته و علل

---

۱. دکترای علوم سیاسی از دانشگاه سوربن فرانسه و رایزن سیاسی وزارت امور خارجه

به‌وجود آمدن فضای منفی کنونی روابط، تشریح شود. در این بحث به تلاش اتحادیهٔ اروپا و کشورهای بزرگ و تأثیرگذار آن در تصویب قطعنامه‌ها و برقراری تحریم‌های گسترده علیه ایران اشاره می‌شود. نزدیک شدن مواضع اتحادیهٔ اروپا به آمریکا و آژانس هسته‌ای نیز از مواردی است که در این مقاله تشریح می‌شود.

واژگان کلیدی: اتحادیهٔ اروپا، فعالیت‌های هسته‌ای ایران، قطعنامه‌های شورای امنیت، آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، آژانس انرژی اتمی وین، تحریم ایران

چشم‌انداز کنونی روابط

اعضای اتحادیهٔ اروپا نسبت به ایران و نوع رابطه اتحادیه با آن، موضع هماهنگ و واحدی ندارند و هر کدام کمیت و کیفیت متفاوتی برای رابطه با ایران قائلند. برخی اغلب اهداف سیاسی را در مذاکره با ایران دنبال می‌کنند و برخی به اهداف اقتصادی اولویت می‌دهند، به این دلیل مسیر مذاکرات اقتصادی و سیاسی ایران با اتحادیهٔ اروپا مسیری دشوار و ناهموار می‌باشد و به متغیرهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی بستگی دارد.[۱] پروندهٔ هسته‌ای یکی از مهم‌ترین متغیرهایی است که بر روابط جمهوری اسلامی ایران با اتحادیهٔ اروپا تأثیر گذاشته است.

امروزه بیشتر از هر زمانی تنظیم رابطهٔ جمهوری اسلامی ایران با اتحادیهٔ اروپا، با مسائل جانبی به‌ویژه هسته‌ای گره خورده و این امر به‌خودیِ‌خود برقراری یک رابطهٔ عادی را دشوار ساخته است. این وضعیت در عین حال انرژی بسیار زیادی از دو طرف برده و رسیدن به یک سطح قابل قبول از روابط که شایستهٔ دو طرف باشد را پیچیده ساخته است. از آنجایی که هر دو طرف بازیگرانی قدرتمند در منطقهٔ خود و در عرصهٔ جهانی هستند، لذا تنظیم روابط بین آنها اهمیت دارد و بر سایر بازیگران تأثیر می‌گذارد. این روابط و به‌خصوص موضوع هسته‌ای، از سوی ناظران سیاسی و کشورهای مختلف دنیا با دقت و حساسیت پیگیری می‌شود.

اتحادیهٔ اروپا به‌عنوان بزرگترین بلوک اقتصادی ـ تجاری جهان و به‌خاطر داشتن روابط ویژه با اتحادیه‌ها و کشورهای قدرتمند دنیا، نقش

برجسته‌ای در روابط خارجی ایران داشته است. البته در سال‌های اخیر این نقش به مقدار زیادی جنبهٔ منفی به خود گرفته است. فعالیت‌های هسته‌ای ایران بیشتر از هر موضوعی به وجود آورندهٔ این نقش منفی است. سرشت و روحیهٔ سیری ناپذیر اروپایی‌ها در ارائهٔ مطالبات و خواسته‌های خود از شاخصه‌های دیگر رهیافت اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران بوده است. اروپایی‌ها با هر گامی که ایران برداشته، یک گام جلوتر آمده و با چهره‌ای مدعی‌تر بر فهرست مطالبات افزوده یا بخش دیگری از مطالبات خود را برجسته ساخته‌اند.

رابطهٔ ایران با کشورهای اروپایی در دوران جنگ سرد بیشتر در حوزه‌های اقتصادی تعریف می‌شد و ابعاد استراتژیک آن به ایالات متحده واگذار شده بود.[۲] در پی حوادث ۱۱ سپتامبر با تغییر نگرش آمریکا به روابط بین‌الملل و تمایل اروپا برای اتخاذ یک سیاست خارجی و امنیتی مشترک، تأکید بر محور تجارت تغییر یافت و جای خود را به اولویت‌های امنیتی داد. از این تاریخ، روابط ایران و اتحادیهٔ اروپا که غیرمستقیم تحت تأثیر آمریکا بود به‌سوی موضوعات و مسائل استراتژیک ـ امنیتی سوق پیدا کرد. از طرفی، پس از سقوط صدام و حضور گستردهٔ آمریکا در منطقه، رابطهٔ اتحادیه با ایران حوزه‌های سیاسی و امنیتی ازجمله مسئلهٔ تکثیر سلاح‌های کشتارجمعی را دربر گرفت. به دنبال آن، با گسترش اتحادیه از ۱۵ به ۲۷ کشور از اول مه ۲۰۰۴، (رومانی و بلغارستان در سال ۲۰۰۷ پیوستند) مذاکرات ایران و اتحادیه از دشواری و پیچیدگی بیشتری برخوردار شد.

در ارتباط با موضوع هسته‌ای ایران، اروپایی‌ها نسبت به فعالیت‌های هسته‌ای و توانایی‌های موشکی آن حتی بیش از آمریکایی‌ها نگران و حساس هستند؛ زیرا اروپا علاوه بر نگرانی‌های مربوط به امنیت بین‌الملل نسبت به امنیت خود قارهٔ اروپا که به‌تدریج در برد موشک‌های ایران قرار می‌گیرد نیز نگران و حساس می‌باشد. به همین دلیل، مسئلهٔ شفافیت در فعالیت‌های هسته‌ای ایران همواره یکی از پیش‌شرط‌های اروپا برای توسعهٔ روابط با ایران بوده است. تا جایی که اتحادیهٔ اروپا در ژوئن ۲۰۰۳ انعقاد قرارداد اقتصادی و تجاری با ایران را به مسائل هسته‌ای مشروط کرد و نشان داد اروپا در صورت نیاز از اهرم‌های اقتصادی برای حل‌وفصل برنامهٔ هسته‌ای ایران استفاده خواهد کرد. بنابراین، برنامهٔ هسته‌ای ایران به یکی از جنبه‌های مهم در روابط اتحادیه با ایران تبدیل شده و به‌عنوان یک متغیر مستقل کمیت و کیفیت، روابط را تحت تأثیر قرار داده است.

مطالعهٔ مواضع اتحادیهٔ اروپا در موضوع پروندهٔ هسته‌ای ایران نشان می‌دهد که این اتحادیه علی‌رغم پیشرفت‌های دوران آقای خاتمی در روابط با ایران، سیاست حمایت و همسویی با مواضع سخت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و آمریکا در دوران آقای احمدی‌نژاد را در پیش گرفته و با چرخش به سمت آژانس و آمریکا، به یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری اجماع بین‌المللی بر ضد ایران تبدیل شده است. مسئلهٔ هسته‌ای یکی از بهانه‌های عمدهٔ اروپا در چند سال اخیر برای کاهش سطح روابط با ایران بوده است.

از شروع بحران هسته‌ای تا پروتکل الحاقی

اگرچه آمریکایی‌ها به‌طور اخص و در مقیاسی ضعیف‌تر اتحادیهٔ اروپا، از دو دههٔ پیش فعالیت‌های هسته‌ای ایران و نگرانی‌های خود را مطرح می‌ساختند، اما سابقهٔ شکل‌گیری پروندهٔ هسته‌ای ایران به بازدید محمد البرادعی، مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، از نطنز در اوایل سال ۱۳۸۲ (۲۰۰۳) برمی‌گردد. آن زمان با انجام یک آزمایش مقدماتی در حد تعداد محدودی سانتریفیوژ، ایران نشان داد که تأسیساتی دارد و می‌تواند در زمینهٔ غنی‌سازی اورانیوم فعالیت کند. محمد البرادعی پس از بازدید از تأسیسات نطنز اعلام کرد که دنیا از پیشرفت فعالیت‌های ایران شوکه شده است. این اظهارنظر مورد بهره‌برداری سریع آمریکا قرار گرفت و تلاش نمود به دنیا ثابت کند گفته‌هایش دربارهٔ تلاش پنهانی ایران برای دستیابی به سلاح هسته‌ای کاملاً درست بوده است.[۳]

به‌طورکلی، اروپایی‌ها در دههٔ ۱۹۹۰، نسبت به فعالیت‌های هسته‌ای ایران حساسیت داشتند، اما آن را عادی می‌شمردند. عادی بودن وضع هسته‌ای ایران بیشتر ناشی از گزارش‌هایی بود که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی می‌داد. اروپایی‌ها نیز با توجه به نظارت آژانس، تحت تأثیر آمریکا قرار نمی‌گرفتند. با این حال، فعالیت‌های هسته‌ای ایران به‌عنوان یک موضوع محوری همواره در گفت‌وگوهای موسوم به انتقادی و سازنده مطرح بوده است. اتحادیهٔ اروپا در گفت‌وگوهای انتقادی و سازندهٔ همراه با ابراز نگرانی از برنامهٔ هسته‌ای ایران، تلاش می‌کرد ایران را به امضا و اجرای پیمان‌ها و رژیم‌های امنیتی و خلع سلاح بین‌المللی تشویق و ترغیب کند.

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، مواضع و رفتار اروپاییها نسبت به برنامهٔ هسته‌ای ایران تغییر کرد. در این دوره شاهد حساس شدن اروپا به فعالیت‌های هسته‌ای ایران هستیم. یکی از علل اصلی حساسیت اروپا، اقدامات و تحریک‌های آمریکایی‌ها بوده است. اروپایی‌ها از یک سو به سخت‌گیری یا فشار آوردن متوازن بر ایران برای تن دادن به نظارت بیشتر با امضا و اجرای پروتکل الحاقی و شفاف شدن پروندهٔ هسته‌ای ایران نظر داشتند و از سوی دیگر، نمی‌خواستند پروندهٔ ایران به شورای امنیت سازمان ملل فرستاده شود؛ زیرا به باور اروپا، بیرون رفتن پرونده از آژانس همچون بیرون رفتن موضوع از «مدیریت اروپایی» و آغاز عملکرد یک‌جانبهٔ آمریکا برای کامل کردن پروژهٔ خاورمیانهٔ یکپارچه بود.[۴]

ایران علی‌رغم اینکه اولین کشور خاورمیانه است که تمام موارد معاهدهٔ منع گسترش تسلیحات هسته‌ای (NPT) را در دههٔ ۱۹۷۰ پذیرفته، اما بعد از حساس شدن پروندهٔ هسته‌ای‌اش در دورهٔ اخیر، پروتکل الحاقی را به‌همراه دو کشور دیگر یعنی کرهٔ شمالی و عراق، نپذیرفت. عدم پذیرش پروتکل الحاقی از سوی ایران باعث هم‌گرایی آمریکا و اتحادیهٔ اروپا در تحت فشار قرار دادن ایران برای قبول این پروتکل گردید. بعد از عدم پذیرش ایران، اتحادیهٔ اروپا در اولتیماتومی به ایران، خواستار آن شد که ایران باید بازرسی‌های کامل آژانس از اماکن خود را بپذیرد، در غیر این‌صورت روابط تجاری ایران و اتحادیهٔ اروپا به حالت تعلیق درخواهد آمد.[۵] ایران در تاریخ ۲۱ اکتبر ۲۰۰۳، رسماً آمادگی خود را برای امضاء پروتکل الحاقی اعلام داشت.

در ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۳، جک استراو، وزیر امور خارجهٔ بریتانیا؛ یوشکا فیشر، وزیر خارجهٔ آلمان، و دومینیک دوویلپن، وزیر خارجهٔ فرانسه، برای مذاکره دربارهٔ برنامه‌های هسته‌ای ایران به تهران آمدند. به دنبال آن، با صدور بیانیه‌ای اعلام شد که ایران پروتکل الحاقی مرسوم به ۲+۹۳ را امضا خواهد کرد. سپس ایران پروتکل یادشده را به‌صورت داوطلبانه امضا کرد و یکی از سخت‌ترین چالش‌ها در روابط ایران و اتحادیهٔ اروپا البته برای مدت کوتاهی پایان یافت.(۶) اعلام امضاء پروتکل الحاقی از سوی ایران در ۲۱ اکتبر ۲۰۰۳، مواضع اروپایی‌ها را تا اندازه‌ای ملایم کرد. هرچند همچنان به پاره‌ای انتقادات خود از برنامه‌های هسته‌ای ایران ادامه دادند. وزیران خارجهٔ کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا در ۱۸ نوامبر ۲۰۰۳، در نشست بروکسل با انتشار بیانیه‌ای از تعهد ایران به بیانیهٔ تهران استقبال کردند. پذیرش و امضا و اجرای پروتکل الحاقی از سوی ایران و تعلیق غنی‌سازی، برای اروپایی‌ها یک پیروزی شمرده شد. این موضوع، اتحادیهٔ اروپا را بیش از گذشته مصمم ساخت که استراتژی «فشار متوازن» و «دیپلماسی» می‌تواند بحران‌های بین‌المللی مانند مسئلهٔ هسته‌ای ایران را حل نماید.(۷)

رویکرد اتحادیهٔ اروپا پس از واقعهٔ ۱۱ سپتامبر

به‌طورکلی، بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سیاست اتحادیهٔ اروپا در قبال ایران به‌تدریج در زمینهٔ مسائلی مانند کنترل برنامهٔ هسته‌ای ایران، رعایت حقوق بشر، مذاکرات صلح خاورمیانه و مبارزه با تروریسم، به سیاست آمریکا نزدیک شد. در این میان، فعالیت‌های هسته‌ای ایران به‌عنوان یکی از

موضوعات بسیار حساس در دستور کار آژانس وین قرار گرفت. در همان زمان، لس‌آنجلس تایمز نوشت: «کمتر مسئله‌ای است که آمریکا و اروپا بر سر آن اتفاق نظر داشته باشند، اما ممانعت از فعالیت‌های ایران برای تولید سلاح اتمی، یکی از این موارد توافق است».(۸) روابط ایران و اروپا که از سال ۱۳۷۷ وارد رویکرد تازه‌ای شده بود، از سال ۱۳۸۳ و پس از صدور قطعنامهٔ شورای امنیت علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران دچار تنش و واگرایی شد. تا پیش از این، دو طرف در حال مذاکره در خصوص سند همکاری‌های تجاری و اقتصادی به موازات سند سیاسی بودند، اما با طرح پروندهٔ هسته‌ای، اتحادیهٔ اروپا مذاکرات دربارهٔ این اسناد را به‌حال تعلیق درآورد و آخرین مذاکرات در ۲۶ مه ۲۰۰۵ در حالی برگزار شد که اروپا با در پیش گرفتن سیاست حمایتی از سیاست‌های ایالات متحده در قبال ایران، راه را برای گسترش روابط با ایران بست.

کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا در خرداد ۱۳۸۲ با صدور بیانیه‌ای به ایران هشدار دادند که مذاکرات اتحادیهٔ با ایران مشروط به پیشرفت این کشور در زمینهٔ جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای، احترام به حقوق بشر، مبارزه با تروریسم و تغییر برخورد با روند صلح خاورمیانه است. این چرخش به‌روشنی نشان می‌داد که اتحادیهٔ اروپا تحت تأثیر رویکرد جدید آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر قرار دارد. اروپایی‌ها این سیاست را کم‌وبیش تا پایان دوران ریاست‌جمهوری آقای خاتمی ادامه دادند. هرچند در دورهٔ دوم ریاست‌جمهوری وی موضوع فناوری هسته‌ای ایران و اصرار اروپایی‌ها بر خودداری جمهوری اسلامی از انجام تحقیقات هسته‌ای، روند

مذاکرات را کندتر و اوضاع را پیچیده‌تر ساخت.

گرچه اتحادیهٔ اروپا در پی روی کار آمدن دولت هفتم در خرداد ماه ۱۳۷۶ اقبال زیادی حداقل در سطح سیاسی و رسانه‌ای برای همکاری با دولت جدید ایران از خود به خرج داد، اما وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر یک بار دیگر نشان داد که اتحادیهٔ اروپا در تنظیم روابط خود با ایران و در مذاکرات رو در رو با مقامات آن تا چه حد تحت تأثیر نگرش‌ها و رویکردهای آمریکاست.

برنامهٔ هسته‌ای ایران از دید اتحادیهٔ اروپا

به‌طورکلی، اتحادیهٔ اروپا برنامهٔ هسته‌ای ایران را علی‌رغم تأکید فراوان تهران بر صلح‌آمیز بودن آن، موضوعی نگران‌کننده قلمداد می‌کند. البته در این ارتباط برخی از اقدامات گذشته ایران ازجمله واردات اورانیوم بدون اطلاع دادن به آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای در ایجاد شک و تردید در مقامات اروپایی نقش داشته است.

بررسی روند وقایع نشان می‌دهد که اتحادیهٔ اروپا از نیمه سال ۲۰۰۳، به موضع آژانس انرژی اتمی و آمریکا در اتخاذ یک سیاست قاطع در برابر ایران پیوست. این مثلث سه‌ضلعی که حمایت سایر کشورهای غربی را به‌دنبال داشت و به‌خصوص مورد تأیید گروه ۷ بود، شرایط را برای ایران دشوار ساخت و منجر به ایجاد بدبینی و فشار به ایران از سوی جامعهٔ جهانی شد.[۹]

اتحادیهٔ اروپا در عین حال همواره اعلام نموده حقوق هسته‌ای ایران را

طبق مقررات ان.پی.تی به‌رسمیت می‌شناسد. در این رابطه، اداره کل روابط خارجی اتحادیه با انتشار گزارشی اعلام نمود: «اتحادیهٔ اروپا یک حامی قوی در ارتباط با پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی (NPT) است. اتحادیه حق ایران که ان.پی.تی را در سال ۱۹۷۰ تصویب نموده است تا از انرژی اتمی برای مقاصد صلح‌جویانه استفاده نماید، مورد سؤال قرار نمی‌دهد. همانند هر یک از اعضای ان.پی.تی، این حقوق مشروط به پیروی از تعهد بر عدم تولید سلاح‌های اتمی و عدم مشارکت در گسترش آنها می‌باشد. لذا تمام فعالیت‌های هسته‌ای باید به‌صورتی شفاف در برابر جامعهٔ بین‌المللی انجام و زیر نظر کامل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی کنترل شود. اتحادیهٔ اروپا به کرات حمایت کامل خود را از تمام کوشش‌های انجام‌شده به‌منظور پیدا کردن راه‌حلی از طریق مذاکره برای وضعیت کنونی، ابراز داشته است. چنین مذاکراتی، برای پیشرفت، نیازمند انطباق با موازین اعتمادسازی مورد خواست جامعهٔ جهانی از طریق آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و براساس قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد است».[۱۰]

در خصوص همکاری در زمینهٔ انرژی اتمی، اتحادیهٔ اروپا در زمینه‌های ذیل اعلام آمادگی نموده است:

- همکاری در زمینهٔ تولید و توسعهٔ انرژی هسته‌ای مدرن بر مبنای جدیدترین نسل رآکتورهای آب سبک؛
- تأمین سوخت تضمین‌شده قانونی؛
- مساعدت در اداره مواد زائد هسته‌ای؛

ـ کمک به تحقیق و توسعه در زمینهٔ فعالیت‌های هسته‌ای.[۱۱]

آخرین پیشنهاد اتحادیهٔ اروپا به ایران در بحث هسته‌ای در سپتامبر ۲۰۰۸ ارائه گردید و در آن معتبر بودن پیشنهاد ارائه‌شده به ایران در ژوئن ۲۰۰۶، تصریح شد. طبق این پیشنهاد: «هنگامی که اعتماد دوباره به‌وجود آمد، با برنامهٔ هسته‌ای ایران به همان روشی برخورد خواهد شد که با هر کشور دارای سلاح غیرهسته‌ای عضو ان.پی.تی برخورد می‌گردد».

بی‌اعتمادی در روابط

در اوایل دههٔ ۲۰۰۰، اتحادیه با آمریکا اختلاف‌های جدی پیرامون سیاست‌هایش در قبال ایران داشت که نقطه اوج آن مخالفت با پیامدهای فراسرزمینی قانون تحریم‌های ثانویهٔ آمریکا موسوم به داماتو و مقابله‌به‌مثل حقوقی اتحادیه با شرکت‌های آمریکایی بود. لیکن از ژوئن ۲۰۰۳ که آژانس انرژی اتمی در گزارش خود مدعی شد ایران از اعلان برخی از فعالیت‌های هسته‌ای‌اش ازجمله وارد کردن اورانیوم در سال ۱۹۹۱ کوتاهی کرده است، به‌تدریج برنامهٔ هسته‌ای ایران به یک موضوع آزمایشی برای همکاری آتی اتحادیه با آمریکا تبدیل شد. با گزارش ژوئن ۲۰۰۳ آژانس، فشار اتحادیهٔ اروپا علیه ایران افزایش یافت. وزرای خارجهٔ کشورهای عضو اتحادیه در اجلاس لوکزامبورگ در ژوئن ۲۰۰۳، برای اولین بار از حملات پیشگیرانه بر ضد دولت‌هایی که در صدد توسعه سلاح‌های کشتارجمعی برمی‌آیند حمایت کردند و اظهار داشتند: «چنانچه فعالیت‌های دیپلماتیک ناکام بماند و بازرسان انرژی اتمی در انجام وظایف‌شان با

مشکل روبه‌رو شوند، اقدامات جبری می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد».

در ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۲، شورای وزیران امور خارجهٔ اتحادیهٔ اروپا طی نشستی که به صدور بیانیهٔ ۱۷ ژوئیه منجر شد، چهارچوب معینی را برای پیشبرد روابط این اتحادیه با جمهوری اسلامی ایران تصویب و اعلام کرد. در این بیانیه اتحادیهٔ اروپا اعلام آمادگی کرد مذاکراتی را برای نهایی کردن یک سند سیاسی مشتمل بر حفظ و ارتقاء آزادی‌های اساسی، اصلاحات داخلی، حقوق بشر، سلاح‌های کشتارجمعی و به‌خصوص سلاح‌های هسته‌ای، روند صلح خاورمیانه، افغانستان و... با ایران شروع نماید. اتحادیهٔ در این بیانیه، شروع مذاکره در خصوص یک سند همکاری تجاری (TCA) را منوط به پیشرفت در زمینهٔ گفت‌وگوهای سیاسی و به‌ویژه گفت‌وگوهای مربوط به پروندهٔ هسته‌ای نمود. اتحادیهٔ اروپا اعلام داشت گفت‌وگوهای اقتصادی و سیاسی، همزمان و به‌طور موازی پیش خواهند رفت و پیشرفت در یک زمینه (سیاسی)، پیشرفت دز زمینهٔ دیگر (اقتصادی تجاری) و عدم پیشرفت در یک زمینه (سیاسی و هسته‌ای)، توقف در زمینه‌های دیگر (اقتصادی و تجاری و موافقتنامه همکاری اقتصادی) را به‌دنبال خواهد داشت.[۱۲] اتحادیه در این مقطع مایل بود به‌واسطهٔ علاقه‌مندی ایران به انعقاد موافقتنامهٔ همکاری اقتصادی تجاری و نهادینه کردن روابط، امتیازاتی را در موضوعات سیاسی به‌دست آورد؛ امری که با مخالفت ایران روبه‌رو شد.

به‌دنبال گزارش البرادعی، شورای حکام در اجلاس مورخ ۱۹ ژوئن ۲۰۰۳ از فعالیت‌های هسته‌ای ایران ابراز نگرانی کرد و خواهان اجرای

پروتکل الحاقی توسط ایران شد.[۱۳] متعاقباً وزرای خارجهٔ اتحادیهٔ اروپا در اجلاس ۲۴ ژوئن ۲۰۰۳ لوکزامبورگ، طی یک جلسه بسیار حساس و با اظهاراتی که از سوی وزرای خارجهٔ انگلیس، ایتالیا، فرانسه و اتریش صورت گرفت، تمهیدات سخت و جدیدی را در رابطه با ایران به تصویب رساندند.[۱۴]

از این تاریخ به بعد بود که سیاست تقسیم کار آمریکا و اروپا علیه ایران آغاز شد؛ اروپائیان بحث حقوق بشر، صلح خاورمیانه و سلاح‌های کشتارجمعی، و آمریکا موضوع تروریسم را در برنامهٔ ایجاد فشار به ایران به‌منظور کوتاه آمدن در برنامهٔ هسته‌ای در دستور کار قرار دادند. با سفر البرداعی به ایران و تشدید بازرسی‌های آژانس از تأسیسات و مراکز هسته‌ای ایران در فاصلهٔ خرداد تا شهریور ۱۳۸۲، البرادعی گزارش تندی علیه ایران به شورای حکام ارائه داد و به دنبال آن، قطعنامهٔ شدیدی علیه ایران در سپتامبر ۲۰۰۳ از سوی شورای حکام به تصویب رسید. در این فضای بسیار تنش‌آلود و به‌دنبال هماهنگی‌های به‌عمل‌آمده و تنها دو روز بعد از بازگشت البرادعی از ایران، وزرای خارجهٔ سه کشور فرانسه، انگلیس و آلمان در ۲۴ مهر ۱۳۸۲ وارد تهران شدند و مذاکراتی که به مذاکرات سعدآباد شهرت یافت، با حضور دکتر حسن روحانی، دبیر شورای امنیت ملی وقت ایران، صورت گرفت. ایران برای ابراز حسن نیت و اعتمادسازی، فعالیت‌های غنی‌سازی را به‌طور موقت به حالت تعلیق درآورد و اجرای پروتکل الحاقی منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را به‌صورت داوطلبانه پذیرفت؛ امری که بعدها به‌صورت مطالبهٔ مستمر از

سوی اتحادیهٔ اروپا در مذاکرات مختلف درخواست شد. غرب خواستار توقف غنی‌سازی اورانیوم و اجرای پروتکل الحاقی به‌صورت دائم بود. خواستی که نه با روند مذاکرات سنخیّت داشت، نه الزاماً در چهارچوب مقررات آژانس و ان.پی.تی بود و نه فعالیت‌های مسالمت‌آمیز هسته‌ای ایران را مورد توجه قرار می‌داد. فضای بی‌اعتمادی و اتمی شدن روابط ایران و اتحادیهٔ اروپا، مدتی است که آغاز شده بود؛ روند روابط در سال‌های آتی این موضوع را به منصهٔ ظهور رساند.

اتحادیهٔ اروپا از نیمه دوم سال ۲۰۰۳ در کلیهٔ مواضع رسمی و علنی، موضع بسیار قاطع و سختی را در برابر ایران در پیش گرفت. نقطهٔ ثقل این موضع شدید، تلاش برای ارجاع پروندهٔ هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد بوده است. تلاش برای تصویب چهار قطعنامه در شورای امنیت، بیانگر رویکرد اتحادیه در این رابطه و نشانه‌ای از همکاری هرچه بیشتر اتحادیهٔ اروپا با آمریکا و آژانس انرژی اتمی است؛ همکاری‌ای که در طول تاریخ آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در روابط بین این مثلث سه‌ضلعی دیده نشده بود. به بیان دیگر، پروندهٔ هسته‌ای ایران سه ضلع مثلث را بیش از پیش به هم نزدیک کرد.

زیاده‌خواهی اروپائیان و مذاکره به‌صورت پیش‌شرط، موجب واکنش تند دولت ایران شد. دولت آقای خاتمی قبلاً برای نشان دادن حسن نیت خود و اعتمادسازی، انعطاف‌هایی در موضوع هسته‌ای نشان داده بود. اما اواخر دورهٔ آقای خاتمی، شرایطی به‌وجود آمد که ایران از سرسختی کشورهای اروپایی خشمگین شد و بر آن شد تا سیاست سخت‌تری در

پیش گیرد. نگاهی به نامهٔ حسن روحانی که در تاریخ ۲۹ تیر ۱۳۸۴ به وزرای خارجه سه کشور اروپایی مذاکره‌کننده با ایران نوشته شده، بیانگر این تغییر شرایط است. در این نامه آمده است: «با توجه به عدم همکاری اروپا با ایران مبنی بر خروج پروندهٔ هسته‌ای از آژانس و عدم اجرای تعهدات مورخ اکتبر ۲۰۰۳ و نوامبر ۲۰۰۴، ایران تصمیم گرفته است تا فعالیت‌های مربوط به تبدیل اورانیوم در یوسی‌اِف اصفهان را از تاریخ اول اوت ۲۰۰۵ از سر گیرد».

دولت آقای احمدی‌نژاد نیز از همان آغاز فعالیت خود، با جدیت تمام بر حفظ چرخهٔ سوخت و رسیدن ایران به توان هسته‌ای تأکید نمود و تعلیق غنی‌سازی اورانیوم را شکست و به این ترتیب، دیپلماسی تهاجمی را در موضوع هسته‌ای در پیش گرفت. پس از بازگشایی تأسیسات یوسی‌اِف اصفهان و فک پلمپ از بخش‌های مختلف آن، سه کشور اروپایی مذاکره‌کننده با جمهوری اسلامی، پیشنهادهایی را به ایران ارائه دادند که در آن برخلاف تعهدات خود در توافقنامهٔ پاریس، نه‌تنها حق ایران در خصوص غنی‌سازی را به‌رسمیت نشناختند، بلکه با شرط‌وشروط فراوان تعهد کردند که تنها برخی از حقوق ایران را به‌رسمیت بشناسند. در طرف مقابل، ایران نیز با پیشنهادات ارائه‌شده موافقت نکرد و سرسختانه اعلام نمود که حاضر نیست فعالیت غنی‌سازی اورانیوم در سایت اصفهان را متوقف نماید.[۱۵]

از شورای حکام تا شورای امنیت

به‌دنبال موضع جدی ایران برای بازگشایی تأسیسات یوسی‌اِف اصفهان،

اتحادیهٔ اروپا خواهان تشکیل اجلاس اضطراری شورای حکام آژانس وین شد. این نشست در تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۸۴ برگزار شد و در پایان، با صدور قطعنامه‌ای خواستار تعلیق مجدد غنی‌سازی اورانیوم از سوی ایران گردید. فرانسه، بریتانیا و آلمان در دوم اوت ۲۰۰۵ اعلام کردند در صورت عملی شدن تهدید ایران مبنی بر آغاز مجدد برنامهٔ غنی‌سازی اورانیوم، مذاکرات را قطع و تحریم‌هایی را علیه ایران وضع خواهند کرد.[۱۶] در مقابل، ایران نیز پیشنهاد سه کشور اروپایی را مبنی بر توقف غنی‌سازی اورانیوم نپذیرفت و این امر باعث شد سه کشور اروپایی، مذاکرات خود را با ایران به‌صورت یک‌جانبه قطع و اعلام نمایند تا زمانی که ایران تأسیسات اصفهان را تعطیل نکند به میز مذاکره بازنخواهند گشت و در اولین زمان ممکن پروندهٔ هسته‌ای ایران را به شورای امنیت ارجاع خواهند داد. در این اوضاع و احوال، آقای احمدی‌نژاد در سخنرانی خود در سازمان ملل ضمن تأکید بر احیای معاهدهٔ ان.پی.تی و ایجاد کمیتهٔ ویژه برای خلع سلاح هسته‌ای و رفع آپارتاید هسته‌ای و استفادهٔ ملل جهان از انرژی اتمی، خواستار تشکیل یک کنسرسیوم با شرکت کشورهای مختلف جهان، ازجمله کشورهای اروپایی، جهت غنی‌سازی اورانیوم در ایران شد. این پیشنهاد به‌سرعت از سوی وزرای خارجهٔ سه کشور فرانسه، انگلیس و آلمان «ناامیدکننده و غیرسودمند» خوانده شد و سه کشور بر این نکته تأکید کردند که این سخنان هیچ راه دیگری غیر از ارجاع پروندهٔ ایران به شورای امنیت را پیش پای اتحادیهٔ اروپا قرار نمی‌دهد.[۱۷]

بعد از موضع‌گیری منفی کشورهای اروپایی به طرح هسته‌ای آقای

احمدی‌نژاد، شورای حکام آژانس بین‌المللی در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۵ به قطعنامهٔ پیشنهادی اتحادیهٔ اروپا که خواهان ارجاع پروندهٔ فعالیت هسته‌ای ایران به شورای امنیت بود، رأی مثبت داد. شورا در این قطعنامه از ایران درخواست نمود تا مذاکرات را با سه کشور اروپایی از سر بگیرد، پروتکل الحاقی را به تصویب مجلس شورای اسلامی برساند و برنامه غنی‌سازی اورانیوم را متوقف نماید.[۱۸] این قطعنامه زمینه‌ساز ارجاع پروندهٔ هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل گردید، ولی دولت نهم به تهدیدات سه کشور اروپایی و همچنین مفاد قطعنامهٔ شورای حکام توجهی نکرد و به دنبال آن، مذاکرات جمهوری اسلامی و سه کشور اروپایی که از سال ۱۳۸۲ به‌منظور یافتن راه‌حلی برای خاتمه دادن به موضوع هسته‌ای آغاز شده بود، با شروع فعالیت یوسی‌اِف اصفهان در تابستان ۱۳۸۴، از سوی اروپا قطع شد.

متعاقباً با گفت‌وگوهای مفصل ایران با روسیه، کشورهای اروپایی، برخی کشورهای عضو گروه عدم تعهد و البرادعی، مدیرکل آژانس انرژی اتمی، مذاکرات ایران و اروپا بعد از چند ماه دوباره آغاز شد. دستور کار مذاکرات جدید، پیشنهاد هسته‌ای روسیه به تهران مبنی بر انجام غنی‌سازی اورانیوم در خاک روسیه بود. این طرح مورد پذیرش اتحادیهٔ اروپا و آمریکا قرار گرفت و سه کشور اروپایی به نمایندگی از اتحادیهٔ اروپا بر پذیرش این طرح از سوی جمهوری اسلامی ایران اصرار داشتند، ولی این طرح با موافقت ایران روبه‌رو نشد و ایران مصرانه خواستار انجام غنی‌سازی در خاک خود بود.

علاقه‌مندی ایران به گسترده نمودن طرف‌های گفت‌وگو

به‌دنبال فضای منفی ایجادشده در روند گفت‌وگوهای ایران با اتحادیهٔ اروپا و عدم اعتماد دو طرف به هم، دکتر لاریجانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی کشورمان، در سفری رسمی به وین آمادگی ایران برای گسترش مذاکره پیرامون پروندهٔ هسته‌ای خود با سایر کشورهای اروپایی و غیراروپایی را اعلام کرد و خواستار ارائهٔ تضمین‌های عینی از طریق مشارکت سایر کشورها در برنامهٔ هسته‌ای ایران شد و اعلام نمود مذاکرات هسته‌ای با اروپا باید بدون هرگونه پیش‌شرطی ادامه یابد و حقوق هسته‌ای ایران به‌رسمیت شناخته شود.

در آن شرایط، این سؤال و ایراد جدی مطرح بود که سه کشور اروپایی اصولاً باید براساس چه دستورالعملی با ج.ا.ایران در بحث هسته‌ای مذاکره کنند؟ و اینکه سه کشور عضو اتحادیهٔ اروپا به نمایندگی از طرف چه کشور و سازمانی با ج.ا.ایران وارد مذاکره شده‌اند؟ آیا این سه کشور نمایندگی اتحادیهٔ اروپا را دارند یا نمایندهٔ شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی یا سازمان ملل و یا جامعهٔ جهانی می‌باشند؟.[۱۹]

با نگاهی به ساختار کاری و تشکیلاتی اتحادیهٔ اروپا، به‌سادگی متوجه می‌شویم که این سه کشور از نظر حقوقی نمی‌توانستند نمایندگی اتحادیهٔ اروپا را داشته باشند و اساساً در روند کاری اتحادیهٔ اروپا سه کشور فوق ـ حال به صرف اینکه کشورهای بزرگ و قدرتمند و دارای توانایی هسته‌ای بودند ـ نمایندگی اتحادیه برای پیگیری یک موضوع مهم سیاست خارجی را نداشته‌اند و این ترکیب در چهارچوب حقوقی و ساختاری اتحادیهٔ

اروپا جایگاهی ندارد. به همین علت، بسیاری از اعضای اتحادیه با گفت‌وگوهای سه کشور فوق با ایران بدین شکل موافق نبودند؛ زیرا این کشورها یک حالت انحصاری برای خود قائل بوده و اطلاع‌رسانی درستی نیز نزد سایر اعضای اتحادیه و در جلسات رسمی اتحادیه به‌عمل نمی‌آورند.[۲۰]

در واقع، ایران با گسترده نمودن طرف‌های گفت‌وگو و دعوت از برخی کشورهای دیگر جهت شرکت در مذاکرات هسته‌ای، همچون روسیه، چین و جنبش عدم تعهد، به‌دنبال ایجاد گسست در ترکیب سه کشور اروپایی و انتقال مذاکرات از محدوده تعاملات سیاسی با آلمان، انگلیس و فرانسه به چهارچوب مذاکرات صرفاً حقوقی با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بود؛ امری که به‌هیچ‌وجه مورد خوشایند اتحادیهٔ اروپا و آمریکا نبود و از سوی آنها استقبال نشد.

به‌دنبال این موضع سخت ایران، با فشار سه کشور اروپایی و آمریکا، البرادعی در بهمن ۱۳۸۴ (فوریه ۲۰۰۶)، گزارش پروندهٔ هسته‌ای ایران را به شورای امنیت ارسال کرد. جمهوری اسلامی ایران نیز در مقابل، با دستور رئیس‌جمهور و براساس مصوبه مجلس شورای اسلامی، تمام تعلیقات داوطلبانهٔ خود را لغو نمود و در حضور بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای ازسرگیری غنی‌سازی اورانیوم، پلمپ تأسیسات نطنز را شکست. به‌دنبال این اقدام، اعضای شورای حکام جلسهٔ فوق‌العاده‌ای به ریاست ژاپن تشکیل دادند و در بیانیه پایانی آن از ایران خواستند تا «بلافاصله تمامی فعالیت‌های هسته‌ای خود را به حالت تعلیق

کامل درآورد و مراحل ابلاغ و تصویب پروتکل الحاقی در مجلس شورای اسلامی را به سرانجام برساند و اجازهٔ بازرسی‌های فراگیر و گسترده را از مراکز هسته‌ای و نظامی و اماکنی که بازرسان آژانس درخواست می‌نمایند، بلافاصله صادر نماید».[۲۱]

نزدیک شدن اتحادیهٔ اروپا به موضع آمریکا و آژانس

نوع برخورد دولت نهم با پروندهٔ هسته‌ای باعث گردید که اروپایی‌ها مواضع خود را به ایالات متحده و آژانس نزدیک‌تر نمایند و به همراه آمریکا خواهان ارجاع پروندهٔ هسته‌ای ایران به شورای امنیت شوند تا از طریق اهرم سیاسی، فشار و تحریم‌های مختلف شورای امنیت، جمهوری اسلامی را وادار به عقب‌نشینی و کوتاه آمدن از خواسته‌های مسلم خود نمایند. در این میان، آمریکا خواستار همراهی هرچه بهتر اتحادیهٔ اروپا با خود بود. در واقع، آمریکا از همان ابتدا به‌واسطهٔ ارتباط سنتی و استراتژیک با انگلیس و روابط گسترده با اتحادیهٔ اروپا، در جریان گفت‌وگوهای اتحادیه با ایران بود. این امر باعث شد که مذاکرات تروئیکای اروپا با تهران عملاً به مذاکرات همزمان «اروپا و آمریکا» با طرف ایرانی تعبیر شود.[۲۲]

در دورهٔ آقای خاتمی، اتحادیهٔ اروپا تلاش داشت استراتژی خشن و نظامی ایالات متحده را در برخورد با پروندهٔ هسته‌ای که مبتنی بر اقدام پیش‌دستانه بود، خنثی نماید. اما با توجه به پیروزی احزاب نزدیک به آمریکا در سه کشور انگلیس، فرانسه و آلمان (در فرانسه نیکولا سارکوزی

جانشین ژاک شیراک، در انگلیس گوردون براون جانشین تونی بلر، و در آلمان خانم آنگلا مرکل جانشین گرهارد شرودر شده بودند) و گرایش آنها به تقویت روابط با آمریکا، این وضع دگرگون شد. به‌طوری که در دورهٔ آقای احمدی‌نژاد، سه کشور اروپایی مذاکره‌کننده با ایران تلاش نمودند با ارجاع پروندهٔ هسته‌ای ایران به شورای امنیت، فشار زیادی را به جمهوری اسلامی وارد آورند.

شروع صدور قطعنامهٔ علیه ایران

با ارجاع پروندهٔ هسته‌ای ایران در فوریه ۲۰۰۶ توسط البرادعی به شورای امنیت، گروه ۱+۵ (آمریکا، انگلیس، فرانسه، روسیه و چین اعضای دائم شورای امنیت، به‌همراه آلمان) جایگزین اتحادیهٔ اروپا شدند و از آن به بعد آمریکا و کشورهای اروپایی سیاست دو پایه‌ای تشویق و تنبیه را در قبال جمهوری اسلامی در پیش گرفتند. آنها از یک طرف، تمام تلاش و توان دیپلماتیک خود را به کار گرفتند تا قطعنامه‌ای مبنی بر تحریم ایران در شورای امنیت به تصویب برسانند و از طرف دیگر، تلاش کردند با پیشنهاد مشوق‌های سیاسی ـ اقتصادی، جمهوری اسلامی را از تصمیم خود برای غنی‌سازی اورانیوم منصرف سازند.[۲۳] از این رو، در ۱۵ خرداد ۱۳۸۵ (۵ ژوئیه ۲۰۰۶)، خاویر سولانا با بستهٔ پیشنهادی گروه ۱+۵ به تهران آمد و آن را به علی لاریجانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی و مسئول پروندهٔ هسته‌ای ایران، تحویل داد. از نکات جالب توجه در بستهٔ پیشنهادی گروه ۱+۵، پذیرش فعالیت‌های هسته‌ای ایران تا فاز فراوری

اورانیوم (تأسیسات یوسی‌اِف اصفهان) بود که قبل از آن در پیشنهادهای سه کشور اروپایی حتی نامی از آن به‌میان نیامده بود. ایران اعلام کرد که پس از بررسی کارشناسی این بسته تا پایان مرداد ۱۳۸۵ آمادهٔ مذاکره خواهد بود. اما سه کشور اروپایی به بهانهٔ تأخیر ایران در پاسخ دادن به بستهٔ پیشنهادی ۱+۵، پیش‌نویس قطعنامهٔ شورای امنیت را تهیه و با همراهی آمریکا اولین قطعنامه (۱۶۹۶) را در تاریخ ۹ مرداد ۱۳۸۵ (۳۱ ژوئیه ۲۰۰۶) در شورای امنیت علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران صادر کردند.

از این هنگام اتحادیهٔ اروپا به‌همراه آمریکا، روند تصویب قطعنامه و اعمال فشار علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران را در پیش گرفتند. روابط دو طرف وارد مرحلهٔ جدیدی شد. در این مرحلهٔ حاکی از بی‌اعتمادی، پنج قطعنامه ۱۶۹۶[۱]، ۱۷۳۷[۲]، ۱۷۴۷[۳]، ۱۸۰۳[۴] و ۱۹۲۹[۵] در شورای امنیت علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران به تصویب رسید. در پیش‌نویس و متن نهایی این قطعنامه‌ها، سه کشور انگلیس، فرانسه و آلمان به‌طور اخص و اتحادیهٔ

---

۱. قطعنامهٔ ۱۶۹۶ در تاریخ ۹ مرداد ۱۳۸۵ (۳۱ ژوئیه ۲۰۰۶) به تصویب شورای امنیت سازمان ملل متحد رسید.

۲. قطعنامهٔ ۱۷۳۷ در تاریخ ۲ دی ۱۳۸۵ (۲۳ دسامبر ۲۰۰۶) به تصویب شورای امنیت سازمان ملل متحد رسید.

۳. قطعنامهٔ ۱۷۴۷ در تاریخ ۴ فروردین ۱۳۸۶ (۲۴ مارس ۲۰۰۷) به تصویب شورای امنیت سازمان ملل متحد رسید.

۴. قطعنامهٔ ۱۸۰۳ در تاریخ ۱۳ اسفند ۱۳۸۶ (۳ مارس ۲۰۰۸) به تصویب شورای امنیت سازمان ملل متحد رسید.

۵. قطعنامهٔ ۱۹۲۹ در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۸۹ (۹ ژوئن ۲۰۱۰) به تصویب شورای امنیت سازمان ملل متحد رسید.

اروپا به‌عنوان یک مجموعه، نقش کلیدی داشتند؛ نقشی که طبیعتاً با حمایت و هدایت آمریکا دنبال می‌شد. در قطعنامهٔ شماره ۱۸۰۳ همانند قطعنامه‌های پیشین، از ایران خواسته شد تا کلیهٔ فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم و پروژه‌های آب سنگین خود را تعلیق کند و اقداماتی را جهت اعتمادسازی در مورد ماهیت برنامهٔ هسته‌ای خود انجام دهد. لیکن اتحادیه همچنان با تأکید بر خط مشی دوجانبهٔ خود و براساس بستهٔ پیشنهادی ژوئن ۲۰۰۶ ـ که در ماه مه ۲۰۰۸ مجدداً آن را پیشنهاد کرد ـ ادامه مذاکرات با ایران برای رسیدن به یک راه‌حل مسالمت‌آمیز را مورد تأکید قرار داد. در فوریه ۲۰۰۹، فرانسه، آلمان و انگلیس پیشنهاد اعمال تحریم‌های سنگین‌تر علیه جمهوری اسلامی ایران را مطرح کردند؛[۱] امری که در آن مقطع با مخالفت پنج کشور یونان، اسپانیا، اتریش، قبرس و سوئد به‌دلیل زودهنگام بودن و نیاز به دادن فرصتی بیشتر به ایران، مواجه شد.[(۲۴)]

از آنجایی که قطعنامهٔ ۱۶۹۶ در چهارچوب مقررات فصل هفتم منشور سازمان ملل و با آراء مثبت چهارده کشور، به‌جز قطر به تصویب رسیده بود، حرکتی جدی از جانب اروپا و آمریکا برای فشار به ایران محسوب

---

۱. اتحادیهٔ اروپا همچنین با اعطای آزادی عمل به منافقین برای فعالیت آزادانه در کشورهای عضو اتحادیه، در عمل حالت تخاصمی به خود گرفت و در همین چهارچوب ابتدا دادگاهی در لوکزامبورگ به خروج نام گروهک تروریستی منافقین از فهرست گروه‌های تروریستی رأی داد که بر روابط ایران و اروپا تأثیر منفی گذاشت. سپس دادگاهی در انگلیس همین موضع را اتخاذ کرد و در ادامه به‌دنبال بحث‌های صورت‌گرفته در اتحادیهٔ اروپا درنهایت در اجلاس وزرای خارجهٔ اتحادیهٔ اروپا در بروکسل در فوریهٔ ۲۰۰۹ اتحادیه نام منافقین را از فهرست تروریستی خود خارج کرد. این امر به‌خودیِ‌خود بیانگر سطح بسیار پایین روابط سیاسی ایران و اتحادیهٔ اروپا می‌باشد.

می‌شد. شورای امنیت در این قطعنامه ضمن تأکید بر قطعنامه‌های گذشتهٔ شورای حکام، از جمهوری اسلامی ایران درخواست نمود تمام فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی و فراوری خود ازجمله فعالیت‌های مربوط به تحقیق و توسعه را به‌حال تعلیق درآورد، به‌طوری که این روند از سوی آژانس قابل راستی‌آزمایی باشد.[۲۵] ایران ضمن رد قطعنامهٔ ۱۶۹۶، به غنی‌سازی ادامه داد و مجتمع آب سنگین اراک را افتتاح نمود.

این موضع جمهوری اسلامی و عدم توجه به مفاد قطعنامهٔ ۱۶۹۶ باعث خشم اعضای شورای امنیت و در نتیجه، تصویب دومین قطعنامهٔ شورای امنیت علیه ایران گردید. قطعنامهٔ ۱۷۳۷ در ۲ دی ۱۳۸۵ (۲۳ دسامبر ۲۰۰۶) به تصویب رسید. در این قطعنامهٔ کاملاً سیاسی که در چهارچوب ماده ۴۱ و فصل هفتم منشور سازمان ملل به تصویب رسید و معرف «اولین قطعنامهٔ تحریم» علیه ایران بود، از جمهوری اسلامی خواسته شد بدون تأخیر بیشتر، فعالیت‌های حساس هسته‌ای را به‌حال تعلیق درآورد.[۲۶] در چهارچوب قطعنامهٔ ۱۷۳۷ یک مهلت ۶۰ روزه به ایران داده شد تا درخواست‌های مطرح‌شده در این قطعنامه و به‌خصوص تعلیق غنی‌سازی را اجرا کند. امری که با مذاکرات قبلیِ صورت‌گرفته مغایرت داشت و توافقات قبلی را زیر سؤال می‌برد. ایران بلافاصله این درخواست‌ها و صدور قطعنامه را غیرقانونی و غیر قابل اجرا اعلام کرد. چند روز پس از تصویب قطعنامه، مجلس شورای اسلامی در فضای سیاسی به‌وجودآمده و در واکنش به این اقدام، طرحی را به تصویب رساند که براساس آن دولت موظف به سرعت بخشیدن به فعالیت‌های هسته‌ای

صلح‌آمیز و تجدید نظر در همکاری با آژانس انرژی اتمی شد.

مهلت ۶۰ روزهٔ داده‌شده به ایران، در ۲ اسفند ۱۳۸۵ به پایان رسید، اما با توجه به عدم عقب‌نشینی ایران از حقوق مشروع خود و عدم دستیابی به توافق میان طرفین برای چگونگی آغاز مذاکرات، گروه ۱+۵ با اعمال فشار از سوی جناح غربی آن، آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان، تلاش جهت تصویب قطعنامه‌ای شدیدتر و قهرآمیزتر علیه ایران را آغاز کردند. در نهایت، پیش‌نویس تهیه‌شده توسط تروئیکای اروپایی با مشارکت فعال آمریکا و جلب نظر چین و روسیه مورد توافق شورای امنیت قرار گرفت و در تاریخ ۴ فروردین ۱۳۸۶ (۲۴ مارس ۲۰۰۷) قطعنامهٔ ۱۷۴۷ علیه ایران صادر شد. در این قطعنامه، تحریم‌ها به زمینه‌های دیگر گسترش یافت و دور تازه‌ای از تحریم‌های اقتصادی و دیپلماتیک علیه ایران به‌خاطر ادامهٔ غنی‌سازی اورانیوم آغاز گردید. در این قطعنامه، ممنوعیت صدور تسلیحات به ایران، توقیف دارایی‌ها و حساب‌های بانکی افراد و شرکت‌های مرتبط با برنامهٔ هسته‌ای و یا موشکی ایران و نیز تحریم اعطای وام‌های جدید به ایران، قید شده است.

دور شدن کشورهای اروپایی از ایران، فضای روابط را منجمد کرد. با رکود ایجادشده در روابط فیمابین، کشورهای اروپایی از نیمهٔ دوم سال ۱۳۸۶ بیشتر به آمریکا نزدیک شدند. در ۲۰ آذر ۱۳۸۶ اتحادیهٔ اروپا با انتشار بیانیه‌ای ضمن اشاره به لزوم تشدید تحریم‌های ایران به‌خاطر افزایش نگرانی‌ها از برنامهٔ هسته‌ای آن، بر حمایت خود از تلاش‌های جورج بوش در مسیر منزوی ساختن ایران تأکید کرد. به هر حال، سومین قطعنامهٔ تحریم

ایران (۱۸۰۳) که در مجموع چهارمین قطعنامه شورای امنیت با موضوع محکومیت فعالیت هسته‌ای ایران بود، در تاریخ ۱۳ اسفند ۱۳۸۶ (۳ مارس ۲۰۰۸) در چهارچوب فصل هفتم منشور سازمان ملل به تصویب رسید. در این قطعنامه آمده است که (گروه ۱+۵) آماده است تا در راستای حل مناقشهٔ هسته‌ای از راه دیپلماتیک تدابیر ملموس بیشتری اتخاذ کند.[1]

رسیدن آقای محمود احمدی‌نژاد به مقام ریاست‌جمهوری ایران و نگاه ویژه او به سیاست خارجی به‌خصوص در ارتباط با اتحادیهٔ اروپا و موضع‌گیری جمهوری اسلامی در این دوره از جایگاه مدعی، عاملی شد تا گفت‌وگوهای ایران و اروپا و مذاکرات مربوط به موافقتنامه تجارت و همکاری میان دو طرف قطع گردد. در این راستا و به‌دنبال قطعنامه‌های تحریمی تصویب‌شده، شرایطی به‌وجود آمد که جمهوری اسلامی ایران و اتحادیهٔ اروپا، هیچ‌کدام به دیگری اعتماد نکنند و هر دو با دیدهٔ شک و تردید به یکدیگر بنگرند. این تغییر نگرش طرفین نسبت به یکدیگر، باعث شد اتحادیهٔ اروپا سیاست‌های خود را به ایالات متحدهٔ آمریکا نزدیک‌تر نماید و با کمک آن، ایران را تحت فشار قرار دهد. در طرف مقابل، دولت نهم نیز تلاش کرد با فاصله گرفتن از اتحادیهٔ اروپا، به شرق و کشورهای غیرمتعهد و آمریکای لاتین روی آورد؛ امری که سیاست خارجی ایران را

---

۱. به‌موجب بند ۱۰ قطعنامهٔ ۱۸۰۳، شورای امنیت از تمامی کشورها خواست تا محموله‌هایی را که توسط کشتی یا هواپیما به ایران حمل می‌شود یا از ایران توسط ایران ایر یا کشتیرانی جمهوری اسلامی به مقصد سایر کشورها حمل می‌شود، مورد بازرسی قرار دهند. انجام این بازرسی‌ها هزینه انتقال و قیمت کالاها را بالا می‌بُرد و از طرفی، قدرت رقابت ایران جهت صدور کالاها را کاهش می‌داد.

با تغییر و تحولاتی مواجه ساخت.

قطعنامهٔ ۱۹۲۹؛ اوج هماهنگی غرب

با تلاش گستردهٔ کشورهای اروپایی و آمریکا، قطعنامهٔ ۱۹۲۹ شورای امنیت در تاریخ ۹ خرداد ۱۳۸۹ (۱۹ ژوئن ۲۰۱۰) با ۱۲ رأی مثبت، ۲ رأی منفی برزیل و ترکیه و غیبت لبنان، علیه برنامهٔ هسته‌ای ایران به تصویب رسید.

ارزیابی قطعنامهٔ ۱۹۲۹ نشان می‌دهد این قطعنامه ماهیتاً با قطعنامه‌های قبلی تفاوت چندانی ندارد و در همان مسیر و البته همه‌جانبه‌تر و هدف‌دارتر است و بسیار هوشیارانه تهیه شده است. قطعنامه تأکیدی است بر مصوبات قبلی و البته احیای آنها که در گذر زمان اجرای‌شان کمرنگ شده بود.

جمع‌بندی، پیشنهاد و راهکار

شناخت صحیح موقعیت و جایگاهی که هر کشور دارد، موضوع بسیار مهمی در تدوین سیاست خارجی آن کشور است. ارزیابی منافع کشورها در عرصهٔ نظام بین‌المللی، دست‌اندرکاران سیاست خارجی کشورها را ناچار می‌سازد که به‌منظور تعقیب منافع ملی خود، بررسی مستمر و مداومی از جایگاه خود در نظام بین‌الملل به‌عمل آورند و راهبردها و راهکارهای مناسبی را تدبیر نمایند. ورود و نقش‌آفرینی اتحادیهٔ اروپا در صحنهٔ بین‌المللی ازجمله مهم‌ترین تحولات بین‌المللی طی دو دههٔ اخیر است و جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یکی از عمده‌ترین بازیگران منطقهٔ

خاورمیانه، از این تحولات تأثیر می‌پذیرد و تأثیر می‌گذارد و البته همچون سایر بازیگران، به‌دنبال جلب منافع خود از رهگذر اثرگذاری بر ساختارهای نظام در حال تکوین نیز می‌باشد.

امروزه اتحادیهٔ اروپا از نقش و جایگاه قابل توجهی در سطح جهان برخوردار است. اتحادیهٔ اروپا یک مجموعه سیاسی ـ اقتصادی ـ تجاری باسابقه است که در بین اتحادیه‌های مختلف سیاسی ـ اقتصادی ـ منطقه‌ای جهان، حرفه‌ای‌ترین و با تجربه‌ترین به‌حساب می‌آید. معمولاً سایر سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی، تجربهٔ کاری اتحادیه را ملاک و معیار تجربهٔ خود قرار می‌دهند. اتحادیه و اعضای اصلی آن از بازیگران عمده در سازمان‌های بین‌المللی سیاسی، اقتصادی ـ پولی، تجاری، فرهنگی و علمی دنیا می‌باشند و خط‌دهی و سیاست‌گذاری در این سازمان‌ها عمدتاً در دست کشورهای غربی و اروپایی است. لذا از این نظر اتحادیه دارای نفوذ بسیار زیادی در این مجامع بین‌المللی است.

با عنایت به اهمیت روزافزون اتحادیهٔ اروپا در سطح معادلات بین‌المللی و با توجه به اینکه این اتحادیه بزرگ‌ترین بلوک اقتصادی ـ تجاری جهان است، نیاز به شناخت آن بیش از هر زمانی احساس می‌شود. کافی است در نظر آوریم چهار عضو از اعضای گروه ۷ کشور صنعتی دنیا (انگلیس، فرانسه، آلمان و ایتالیا) عضو این اتحادیه هستند و دو عضو آن (انگلیس و فرانسه) سلاح‌های هسته‌ای داشته و عضو دائم شورای امنیت هستند. ۲۲ درصد از کل تجارت جهانی و ۲۱ درصد از تولید ناخالص جهانی در اختیار ۲۷ کشور عضو این اتحادیه است.

اگر دولت ایران بتواند یک استراتژی مشخص در قبال اتحادیهٔ اروپا براساس دیدگاه واقع‌بینانه و تشخیص ظرفیت‌ها و توانایی‌های متغیر اروپا تدوین نماید، فضای همکاری با اروپا بازتر شده و امکان بهره‌برداری بیشتر از ظرفیت روابط فراهم می‌گردد. ما باید ارزیابی کارشناسانه‌ای از عملکرد سی سالهٔ روابط ایران و اتحادیهٔ اروپا به‌ویژه طی دو دههٔ اخیر داشته باشیم، نقاط قوت و ضعف عملکرد سیاست ایران را بشناسیم و یک الگوی جدید تعامل در روابط دوجانبه با این مجموعهٔ ۲۷ کشوری پی‌ریزی نماییم و ضمن صیانت از حقوق ایران، روند مذاکراتی جدید، متفاوت و هدفدار را با اتحادیهٔ اروپا آغاز نموده و به نتیجه برسانیم. تنظیم روابط با اتحادیهٔ اروپا می‌تواند یکی از اهداف سیاست خارجی ایران باشد.

علی‌رغم اینکه اتحادیهٔ اروپا با تصویب قطعنامه‌های تحریمی از طریق شورای امنیت سازمان ملل متحد موافقت کرده، اما با این حال باب مذاکرات را باز گذاشته و در طول این سال‌ها همواره اعلام نموده است که دیپلماسی و رسیدن به راه‌حل از طریق مذاکره را ترجیح می‌دهد. این در حالی است که به‌نظر می‌رسد هدف اتحادیه از تصویب قطعنامه‌های تحریمی علیه ایران، اعمال فشار با هدف انصراف ایران از غنی‌سازی اورانیوم در سطح بیش از ۴/۵ درصد و جلوگیری از پیشرفت ایران در زمینه فناوری هسته‌ای حساس باشد.

مواضع اتحادیهٔ اروپا و سه کشور انگلیس، فرانسه و آلمان در بحث هسته‌ای ایران در طی سال‌های اخیر، نشان می‌دهد که این سه کشور رویکرد اعمال فشار را برگزیده‌اند و هدف از این فشارها متقاعد کردن

ایران برای رسیدن به یک راه‌حل جامع با غرب بر سر فعالیت‌های هسته‌ای حساس خود است. کاهش اعتماد در روابط طرفین به این موضع سخت اروپا و آمریکا دامن زده است. باید تلاش نمود این دیوار بی‌اعتمادی را ترمیم نمود. اعتمادسازی یکی از مهم‌ترین محورها در هرگونه مذاکره با غرب و اتحادیهٔ اروپاست. طرفین باید نشانه‌هایی از علاقه‌مندی به اعتمادسازی اعلام کنند و تلاش شود روی موارد مشترک و کمتر اختلاف‌برانگیز تکیه شود. قطعاً در فضای اعتمادآمیز خیلی راحت‌تر می‌توان به تفاهم رسید. برخی از موارد مشکل‌زا در فضای مثبت و احترام متقابل خودبه‌خود حل می‌شود.

از آنجایی که اتحادیه به‌دنبال معرفی خود به‌عنوان یک بازیگر درجه اول سیاسی در سطح جهانی و منطقه‌ای در کنار قدرت‌های دیگر به‌خصوص آمریکاست و به‌دنبال یارگیری در بین کشورهای ذی‌نفوذ منطقه در راستای تقویت جایگاه خود می‌باشد، لذا می‌توان با ظرافت و از طریق مذاکره و دیپلماسی ضمن کسب منافع خود با اتحادیه، به گفت‌وگو پرداخت و از این طریق توازنی در رابطه با نفوذ آمریکا ایجاد کرد. استفاده از حسن روابط با اتحادیه و اعضای آن برای افزایش ثبات جمهوری اسلامی ایران در منطقه به‌ویژه در قبال روسیه و آمریکا حائز اهمیت است.

پی‌نوشت‌ها

۱. خالوزاده، سعید (۱۳۸۲، آذر). «ارزیابی تحلیلی روابط جمهوری اسلامی ایران و اتحادیهٔ اروپا»، *کتاب اروپا ۲*، تهران: انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ص. ۳۳ ـ ۶۶.

۲. خالوزاده، سعید (۱۳۸۳، فروردین). «بررسی همکاری‌های اقتصادی ـ تجاری ایران و اتحادیهٔ اروپا در دو دههٔ اخیر»، *کتاب اروپا ۳*، تهران: انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ص. ۲۸۷.

۳. مهرعطا، رضا (۱۳۸۴، شهریور). «تحلیلی بر بحران هسته‌ای ایران»، ماهنامهٔ *خلیج فارس و امنیت*، سال ششم، شمارهٔ ۵۸، ص. ۲۴.

۴. بصیری، محمدعلی و قاسمی، مصطفی (۱۳۸۵). «مواضع اتحادیهٔ اروپا و آمریکا در پروندهٔ هسته‌ای ایران»، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، شمارهٔ ۲۲۵ ـ ۲۲۶، ص. ۱۱۳.

۵. آقایی، سید داوود (۱۳۸۶). *اتحادیهٔ اروپایی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران.*

۶. *آسیب‌شناسی روابط اقتصادی ایران و اتحادیهٔ اروپا*، تهران: مؤسسهٔ تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص. ۷۵.

۷. بصیری و قاسمی، همان، ص. ۱.

۸. روزنامهٔ *لس‌آنجلس تایمز*، ۹ مهر ۱۳۸۲/ ۱ اکتبر ۲۰۰۳.

۹. خالوزاده، سعید (۱۳۸۵). *اتحادیهٔ اروپایی*، تهران: انتشارات سمت، چاپ سوم، ۱۳۸۸، ص. ۲۷۹.

10. <http://ec.europa.eu/comm/external_relations/iran/intro/index.htmJuin2006>
11. Ibid.

12. Agence Europe, Bruxelles, 18 Juillet 2002.
13. Agence Europe, Bruxelles, 20 Juin 2003.
14. Agence Europe, Bruxelles, 25 Juin 2003.

۱۵. روزنامهٔ *شرق*، ۲۰ مهر ۱۳۸۴.

۱۶. اجاقلو، نسیم‌الله (۱۳۸۴). *بررسی کامل ابعاد گوناگون پروندهٔ هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران در دو سال گذشته*، تهران: انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی تبلیغاتی زیتون، ص. ۵۷.

۱۷. غرایاق زندی، داوود (۱۳۸۶). *آیا سیاست هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران در دولت نهم سیاست فعال بوده است؟*، پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی، ص. ۴.

۱۸. گلشن‌پژوه، محمودرضا (۱۳۸۴). *پروندهٔ هسته‌ای ایران (۲)؛ روندها و نظرها*، تهران: مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ص. ۵۲ ـ ۵۳.

۱۹. خالوزاده، سعید، (۱۳۸۴، ۱۴ آذر). «رویکرد جدید ایران در دیپلماسی هسته‌ای». *مهر نیوز*.

۲۰. همان.

۲۱. فلاحی، سارا (۱۳۸۶). «بررسی مقایسه‌ای دیپلماسی هسته‌ای دوران ریاست‌جمهوری محمد خاتمی و محمود احمدی‌نژاد»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، شمارهٔ ۶، ص. ۹۶ ـ ۹۷.

۲۲. قهرمان‌پور، رحمن (۱۳۸۷). *رویکرد قدرت‌های بزرگ به موضوع هسته‌ای ایران*، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، ص. ۱۸۵.

۲۳. دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۷). «سیاست خارجی دولت نهم»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شمارهٔ ۱۳، ص. ۶۱.

24. Dinmore, Guy, Njmeh Bozorgmehr and Alex Barker (2009, 25 Feb). "EU Trio Targets Tougher Iran Sanctions," *Financial Times*.

۲۵. اسدی، احسان (۱۳۸۵). *مسائل هسته‌ای ایران (دانستنی‌ها، قوانین، مقررات، قطعنامه‌های بین‌المللی و عملکرد دولت ایران)*، تهران: انتشارات فکرسازان، ص. ۲۵۵.

۲۶. دلاورپور اقدم، مصطفی (۱۳۸۷). *ایران هسته‌ای نماد ارادهٔ ملی در برابر نظام هژمونیک*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ص. ۲۸۵ ـ ۲۸۶.

فصل ششم

آلمان: دوست نیمه‌راه ـ روابط ایران و آلمان و چشم‌انداز پیشِ رو

بهزاد احمدی لفورکی[1]

چکیده

روابط دو کشور ایران و آلمان علی‌رغم بهره بردن از پیشینه‌ای سنتی و تاریخی در وضعیت مناسبی نیست و هرچند روابط سیاسی بین دو کشور هیچگاه گسستی را تجربه نکرده، اما در حال حاضر در دوران رکود و سردی به‌سر می‌برد و ظرفیت‌های موجود برای پیشبرد، توسعه و ارتقاء روابط دوجانبه در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، تجاری، فرهنگی و... معطل مانده است. در پاسخ به چرایی وضعیت کنونی لازم است درک و شناخت درستی از سیاست خاورمیانه‌ای آلمان، محدودیت‌ها و نقاط ضعف و قوت آن به‌دست آید و مسائل و منافع دو کشور به‌خوبی تبیین گردد. در

---

۱. کارشناس مسائل اروپا و مدیر بولتن‌های مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

این راستا، مقالهٔ پیشِ رو بعد از مروری کوتاه بر روابط ایران و آلمان و وضعیت کنونی روابط در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، نخست به سیاست خارجی آلمان و مؤلفه‌های اصلی این سیاست می‌پردازد و سپس سیاست خاورمیانه‌ای این کشور و جایگاه ایران در آن را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. در ادامه به سه مسئلهٔ اصلی روابط دو کشور یعنی رژیم صهیونیستی و فرایند صلح خاورمیانه، فعالیت‌های هسته‌ای ایران و حقوق بشر پرداخته و منافع مشترک بین ایران و آلمان تبیین می‌شود. پایان‌بخش مقاله، جمع‌بندی از ماهیت سیاست خاورمیانه‌ای آلمان و توصیه‌هایی برای بهبود روابط بین دو کشوری است که از روزگاران قدیم همواره دوستان خوبی برای یکدیگر بوده‌اند.

واژگان کلیدی: ایران، آلمان، سیاست خاورمیانه‌ای، اتحادیهٔ اروپا، ایالات متحدهٔ آمریکا، رژیم اسرائیل

مقدمه

جمهوری فدرال آلمان عناوین بسیاری را در اروپا و جهان با خود یدک می‌کشد؛ پرجمعیت‌ترین کشورِ اروپا، چهارمین اقتصاد بزرگ دنیا بر حسب تولید ناخالص داخلی، پنجمین اقتصاد بزرگ دنیا بر حسب قدرت خرید، دومین صادرکننده و سومین واردکنندهٔ بزرگ دنیا. این کشور به‌عنوان موتور اقتصادی قارهٔ سبز، ۲۰ درصد بودجهٔ اتحادیهٔ اروپا و ۸ درصد بودجهٔ سازمان ملل متحد (سومین کشور در دنیا از این حیث) را تأمین می‌کند و در اکثر نهادهای تأثیرگذار بین‌المللی نظیر ناتو، سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD)، سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE)، گروه ۸، گروه ۲۰، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، مشارکتی فعال دارد. هرچند تا به امروز عضویت دائم شورای امنیت را به‌دست نیاورده، اما تا کنون چهار بار به‌عنوان عضو غیردائم در این شورا حضور داشته که تازه‌ترین آن به عضویت فعلی در این شورا تا سال ۲۰۱۲ بازمی‌گردد. علاوه بر این، مقر اصلی ۱۹ سازمان وابسته به سازمان ملل در شهر بن قرار دارد و آلمان توانسته حضوری چشمگیر در عرصهٔ بین‌المللی داشته باشد.

«سرزمین ایده‌ها»[1] بعد از اتحاد مجدد تلاش کرده با بهره‌گیری از توان اقتصادی‌اش، بر قدرت سیاسی خود نخست در قارهٔ اروپا و سپس در عرصهٔ بین‌المللی و به‌خصوص مناطق حساس و حیاتی‌ای مانند خاورمیانه

---

۱. Land der Ideen: این عنوان در سال‌های اخیر ازسوی مقامات آلمان بسیار طرح و تبلیغ می‌شود.

بیفزاید و به‌عنوان بازیگری کلیدی به ایفای نقش بپردازد. بدون شک در راستای رسیدن به چنین اهدافی، جمهوری اسلامی ایران نقش بی‌بدیل، چه به‌لحاظ کمک به افزایش جایگاه آلمان در منطقه و چه به‌لحاظ کاستن از این جایگاه و تهدید منافع حیاتی آن، ایفا می‌کند و هرچند تا کنون بسیار تلاش کرده تا ثباتی به روابطش با این دوست قدیمی بدهد، اما فراز و نشیب‌های بسیار مانع از کسب مقصود شده و روابط دو طرف در رکود و گاه تنش به‌سر می‌برد. در پاسخ به چرایی این وضعیت، نخست باید مسائل سیاست خارجی و امنیتی آلمان را به‌درستی درک کرد و با شناخت این مسائل به جایگاه ایران در این سیاست و اهمیت آن پرداخت. گام بعدی بحث و بررسی مسائل بین ایران و آلمان و تمرکز بر روی سه مسئلهٔ مهم یعنی بحث هسته‌ای، حقوق بشر و رژیم اسرائیل است. بدون تردید ورای مسائل مطرح که بر روابط دو طرف سایه افکنده، دو کشور دارای منافع مشترکی در عرصه‌هایی مانند امنیت و ثبات منطقه‌ای، امنیت انرژی، مبارزه با تروریسم و... هستند که در صورت یافتن فرصت طرح، می‌توانند به شکل‌گیری روابطی ویژه بین ایران و آلمان کمک بسیار نمایند. تردیدی نیست که در چند دههٔ اخیر بُعد اقتصادی سیاست خاورمیانه‌ای آلمان بسیار پررنگ‌تر شده و کاهش روابط اقتصادی و تجاری با ایران و تیره شدن چشم‌انداز این عرصه، به رکود در روابط و تنش‌های گاه و بی‌گاه انجامیده است. بنابراین، هرگونه تحرک و پیشرفتی در این حوزه به حل مسائل در حوزه‌های دیگر کمک خواهد کرد و بالعکس بدتر شدن روابط اقتصادی و تجاری به دشواری هرچه بیشتر روابط دوجانبه خواهد انجامید.

۱. روابط ایران و آلمان

۱ـ۱. پیشینه

«روابط ایران و آلمان، مثل یک ازدواج کهنه است که در آن جدایی نیست».[۱] این سخن «دووه»، عضو سابق فراکسیون پارلمانی حزب سوسیال دموکرات آلمان در بیانیهٔ مطبوعاتی‌اش در ژانویهٔ ۱۹۹۴، به‌خوبی روابط بین ایران و آلمان را به تصویر می‌کشد؛ روابطی که با وجود فراز و نشیب‌های بسیار، همچنان پابرجا مانده و به حیات خود ادامه داده است. به باور برخی محققان، از نخستین برخورد ایرانی‌ها با آلمانی‌ها در حدود دو هزار سال می‌گذرد. در آن هنگام سربازان آلمانی سپاه روم که با جنگجویان اشکانی به نبرد پرداختند، هنگام بازگشت به میهن خود، خاطراتی را از ایران با خود بردند.[۲] کنکاش در روابط سیاسی دو طرف، تاریخی با قدمت پانصد سال را نشان می‌دهد یعنی زمانی‌که شاه اسماعیل اول در قرن ۱۶ میلادی، کشیشی مجار را برای جلب موافقت امپراتوری مقدس روم به اتحاد میان ایران و آلمان علیه امپراتوری عثمانی به آن کشور گسیل داشت.[۳] تداوم تهدیدها از سوی دشمن مشترک و داشتن منافع مشترک در حوزه‌های اقتصادی، تجاری و فرهنگی باعث نزدیکی هرچه بیشتر دو کشور گردید و به روابط دوجانبه حالتی سنتی ـ تاریخی داد. ورای عوامل مذکور، تأثیر مثبت آلمان‌ها بر بهبود زندگی ایرانیان، نداشتن سابقهٔ استعماری در ایران، هم‌ریشه بودن دو ملت و مسائلی از این دست، باعث شد آلمان‌ها وجهه‌ای مثبت نزد افکار عمومی ایرانیان داشته باشند[۴] و روابط بین

دو ملت بسیار قوی‌تر از روابط بین دولت‌ها باشد.[۱]

۱ـ۲. روابط سیاسی

از زمان بیسمارک و سفر ناصرالدین شاه به آلمان، ما شاهد روابط سیاسی دوستانه بین دو کشور هستیم. قدمت روابط دوجانبه به شکل فعلی به سال ۱۸۸۵ یعنی گشایش رسمی سفارت ایران در برلین و نیز سفارت آلمان در تهران در همان دورهٔ ناصری بازمی‌گردد.(۵) شکست آلمان در جنگ جهانی اول موجب رکود روابط ایران و آلمان تا آغاز زمامداری رضا شاه شد.(۶) با شروع جنگ جهانی دوم بار دیگر روابط دو کشور دچار تغییر گردید و به‌واسطهٔ اولتیماتوم دول انگلیس و شوروی، رضا شاه مجبور به اعلان جنگ به آلمان در ۹ سپتامبر ۱۹۴۳ و اخراج تمام آلمانی‌های مقیم ایران گردید. پس از پایان جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری آلمان فدرال، این کشور در سال ۱۹۵۲ سفارت خود را در تهران افتتاح نمود و ایران نیز سفارت خود را در کلن افتتاح کرد. در سال ۱۹۵۵ دو کشور نمایندگی‌های سیاسی خود را به درجهٔ سفارت کبری ارتقا دادند و ایران به‌تدریج سرکنسولگری‌های خود را در هامبورگ، مونیخ و برلین افتتاح نمود. پیرو این تحول، توافقنامه‌های متعدد سیاسی، نظامی، اقتصادی، تجاری و فرهنگی بین دو کشور به امضا رسید و روابط دوجانبه بیش از پیش توسعه

---

۱. با این وجود، باید خاطرنشان کرد اقدام غیردوستانهٔ دولت وقت آلمان ـ حال به شکل مستقیم یا غیرمستقیم ـ در تسلیح رژیم صدام به سلاح‌های شیمیایی و به شهادت رسیدن بسیاری از رزمندگان ایرانی، قابل گذشت نبوده و در خاطرهٔ بسیاری از ایرانیان نقش بسته است.

یافت. در این دوره، داشتن تهدید مشترک (شوروی و کمونیسم)، عضویت دو دولت در بلوک غرب و داشتن روابط نزدیک با آمریکا، وجود تفاهم سیاسی بین دو دولت در بسیاری از مسائل منطقه‌ای و جهانی، اهمیت ایران برای اقتصاد آلمان و همچنین حُسن شهرت آلمان‌ها، از مهم‌ترین عوامل توسعهٔ روابط دوجانبه بودند.

به‌دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران هرچند روابط دو طرف در سطح سفارت ادامه یافت، اما هرگز سطح و کیفیت پیش از انقلاب را پیدا نکرد و در حوزه‌های متعددی بسیار محدود شد. قرار داشتن آلمان در بلوک غرب و پیروی از سیاست‌های دولت آمریکا علیه ایران، هیچ‌گاه اجازه نداد تا زمینهٔ لازم برای تفاهم سیاسی فراهم شود و سطح مناسبات دو دولت اغلب در سطح وزیر، معاون وزیر یا مدیرکل بوده است. به‌طور کل، آلمان نیز همانند بسیاری از کشورهای اروپایی، تحت تأثیر فضای کلی روابط میان ایران و غرب هیچگاه نتوانسته جمهوری اسلامی ایران را با تمامی ویژگی‌هایش بپذیرد و بنا به ملاحظاتی مانند اهمیت ژئوپلیتیک و اقتصادی ایران، روابط فیمابین را تداوم بخشیده است. با این حال، روابط جمهوری اسلامی ایران با آلمان فدرال در مقایسه با روابط با دو قدرت دیگر اروپایی یعنی فرانسه و انگلستان از جو دوستانه‌تری برخوردار بوده و افت و خیزهای کمتری را تجربه کرده است. از سال ۲۰۰۳ به این سو نیز روابط دو کشور هرچه بیشتر تحت تأثیر فعالیت‌های هسته‌ای و مواضع ضداسرائیلی ایران قرار گرفته و با کاهش سطح مبادلات تجاری، روابط دوجانبه در رکود و سردی به‌سر می‌برد.

۱ـ۳. *روابط اقتصادی*

قدمت روابط اقتصادی بین ایران و آلمان به سفر ناصرالدین شاه بـه آلمـان در سال ۱۸۷۳ و عقد قرارداد مودّت با ویلهلم اول، امپراتـور و بیسـمارک، صدراعظم آن کشور بـازمی‌گـردد. بـا روی کـار آمـدن رضـا شـاه روابـط اقتصادی دو کشور گسترش یافت و حوزه‌هـای گونـاگونی چـون معـدن، راه‌آهن، هوانوردی، دارو، غلـه و... را در بـر گرفـت. ایـن رونـد آن‌چنـان گسترش پیدا کرد که در سال ۱۹۴۱، آلمـان ۴۵ درصـد تجـارت خـارجی ایران را در دست داشت و از دول روسیه، انگلستان و آمریکا در این زمینه بسیار پیشی گرفته بود.(۷) بعد از جنگ جهانی دوم و با اوج‌گیری اقتصادی مجدد آلمان، از دههٔ ۱۹۶۰ به بعـد بـاز ایـن کشـور در صـدر کشـورهای صادرکنندهٔ کالا و خدمات به ایران قرار گرفت، با این تفاوت کـه تجـارت بین دو کشور نوعی توازن را با خود به همراه داشـت. بـه‌عنـوان مثـال، در سال ۱۹۷۶ آلمان غربی اولین صادرکنندهٔ کالا به ایران و همچنین مهم‌ترین واردکنندهٔ کالا از ایران بود.(۸)

پس از پیروزی انقلاب، تحت شرایط سیاسی جدیـد، سـهم آلمـان در تجارت خارجی ایران به‌شدت کاهش یافت و رفتـه رفتـه روابطـی شـکل گرفت که دو به یک به‌ضرر ایران بود. با کـاهش خریـد نفـت از ایـران از سوی آلمان، این روند همچنان تداوم یافت و عدم تراز بازرگانی به ویژگی بارز روابط اقتصادی بین ایران و آلمان تبدیل شد. در سـال‌هـای اخیـر بـه واسطهٔ تحریم‌های سازمان ملل و اتحادیهٔ اروپا علیه ایـران بـر سـر برنامـهٔ هسته‌ای، روابط اقتصادی بین دو کشور بعد از دوره‌ای بهبود و شـکوفایی،

بار دیگر دوران رکود و کاهش را تجربه می‌کند؛ هرچند همچنان آلمان در بین صادرکنندگان برتر به ایران جای دارد. طبق آمار وزارت خارجهٔ آلمان، در سال ۲۰۰۹ صادرات این کشور در مقایسه با سال ۲۰۰۸، ۵/۳ درصد کاهش یافته و واردات از ایران نیز با ۱۰/۳ درصد کاهش روبه‌رو بوده است.(۹) می‌توان بخش عمده‌ای از این کاهش را ناشی از عدم عقد قراردادهای تجاری جدید با شرکت‌های ایرانی به واسطهٔ تحریم‌های سازمان ملل و اتحادیهٔ اروپا از دسامبر ۲۰۰۶ به بعد دانست. به واسطهٔ تحریم‌های جدید اتحادیهٔ اروپا از ژوئیه ۲۰۱۰ به این سو، شرکت‌های آلمانی تحت فشار فزاینده‌ای برای چشم‌پوشی از بازار ایران و به‌خصوص عدم مشارکت در حوزهٔ نفت و انرژی قرار گرفته‌اند. آمریکا نیز در کاهش روابط اقتصادی بین ایران و آلمان به شکل مستقیم مداخله کرده و با مجازات شرکت‌های آلمانی (ازجمله مجازات ۹/۴ میلیون دلاری شرکت دی‌اچ‌ال (DHL) در اوت ۲۰۰۹)، آنها را برای خروج از بازار ایران تحت فشار گذاشته است.

دولت آلمان انتقادات وارد بر خود در زمینهٔ افزایش صادرات به ایران بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ را ناشی از انجام قراردادهای منعقدشده در سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ می‌داند و اعلام کرده که بانک‌های آلمان از پاییز ۲۰۰۷ به این سو، از پذیرش هرگونه قرارداد جدیدی با ایران خودداری کرده‌اند. در این بین، به‌جز سال ۲۰۰۸، صادرات آلمان به ایران از سال ۲۰۰۵ به بعد (سال ۲۰۰۶، ۴/۱ میلیارد یورو؛ سال ۲۰۰۷، ۳/۶ میلیارد یورو؛ سال ۲۰۰۸، ۳/۹ میلیارد یورو و سال ۲۰۰۹، ۳/۷ میلیارد یورو)

همواره کاهش یافته[۱۰] و واردات از ایران نیز بـه‌جـز سـال ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ همواره سطح نسبتاً ثابتی را (در سال ۲۰۰۶، ۴۱۰ میلیـون یـورو؛ در سـال ۲۰۰۷، ۵۸۳ میلیون یـورو؛ در سـال ۲۰۰۸، ۵۹۳ میلیـون یـورو و در سـال ۲۰۰۹، ۵۳۷ میلیون یورو) حفظ کرده است.[۱۱]

جدول ۱. صادرات آلمان به ایران و واردات از ایران[۱۲]

صادرات		واردات
سال ۲۰۰۵	۴/۴۲۹ میلیارد یورو (۲۴+ درصد)	۴۶۲ میلیون یورو (۱۸+ درصد)
سال ۲۰۰۶	۴/۱۱۰ میلیارد یورو (۷- درصد)	۴۱۰ میلیون یورو (۱۰- درصد)
سال ۲۰۰۷	۳/۶۰۴ میلیارد یورو (۱۳- درصد)	۵۸۳ میلیون یورو (۴۰+ درصد)
سال ۲۰۰۸	۳/۹۲۴ میلیارد یورو (۸/۹+ درصد)	۵۹۳/۲۵ میلیون یورو (۰/۹- درصد)
سال ۲۰۰۹	۳/۷۱۴ میلیارد یورو (۵/۳- درصد)	۵۳۷/۹ میلیون یورو (۱۰/۳- درصد)

همان‌طور که از جدول فوق پیداست، روابط اقتصادی آلمـان بـا ایـران نوسان‌های فراوانی دارد، اما با این وجود روند کلی آن در سال‌هـای اخیـر رو به کاهش بوده است. مقامات آلمانی اعلام کرده‌اند کـه در چهـارچوب اعمال تحریم‌ها، صادرات کالاهایی با مصرف دوگانه را به‌شدت زیـر نظـر دارنـد و افـزایش صـادرات بـه ایـران در سـال ۲۰۰۸ عمـدتاً از فـروش ماشین‌آلات ناشی شده که رشدی بین ۱۵ تـا ۱۸ درصـد داشـته اسـت.[۱۳] بدیهی است فشارهای آمریکا از یک سو و تعهدات آلمـان در چهـارچوب قطعنامه‌های تحریمی شورای امنیت و اتحادیهٔ اروپا علیـه ایـران از سـوی دیگر تأثیری جدی بر روابط اقتصادی بین دو کشور گذاشته‌اند. امـا نبایـد فراموش کرد که کاهش شدید خرید نفت ایـران از سـوی آلمـان از سـال

۲۰۰۳ به بعد نیز از دلایل مهم کاهش روابط تجاری بوده و آلمان واردات نفت از ایران را تابعی از صادراتش قرار داده است. این کار باعث کاهش وابستگی صنایع آلمان به نفت و انرژی ایران شده است. در این چهارچوب، می‌توان کاهش روابط اقتصادی در سال‌های آینده را پیش‌بینی کرد که به‌خودیِ‌خود تأثیری جدی بر روی روابط سیاسی و رکود هرچه بیشتر آن خواهد گذاشت.

۱ـ۴. *روابط فرهنگی*

روابط فرهنگی بین ایران و آلمان، سابقه‌ای تاریخی دارد و علی‌رغم نمود بیشتر روابط سیاسی و اقتصادی، ماهیت روابط بیشتر فرهنگی است و عناصر متعدد فرهنگی و اجتماعی و مشترکات فراوان در این حوزه‌ها، باعث تداوم روابط سیاسی و شکل‌گیری روابطی عمیق‌تر بین دو ملت ایران و آلمان شده است. در طول بیش از پنج قرن روابط فرهنگی، سفرنامه‌های بسیاری دربارهٔ ایران در آلمان به چاپ رسیده و شرق‌شناسان آلمانی مطالب و کتاب‌های بسیاری را دربارهٔ ایران و اسلام به چاپ رسانده‌اند. علاوه بر این، غنای تاریخی و ادبی ایرانیان برای فرهیختگان آلمانی بسیار جذاب بوده و آثار برجستهٔ فارسی به آلمانی ترجمه شده یا الهام‌بخش آثار ارزشمندی چون «دیوار شرقی ـ غربی» گوته بوده‌اند. از نقطه‌نظر ارتباطات اجتماعی، دیازپورای ایرانی مقیم آلمان یکی از تأثیرگذارترین گروه‌های مهاجر است که به‌خاطر همگرایی، سطح سواد و درآمد عالی، جایگاه خاصی در سطوح مختلف فرهنگی، علمی، اقتصادی

و حتی سیاسی آلمان یافته و گسترش دنبالهٔ فرهنگی ایران در قارهٔ سبز را میسر ساخته است.

بعد از پیروزی انقلاب در ایران، شاهد کاهش سطح روابط فرهنگی به‌لحاظ سازمانی از سوی هر دو طرف هستیم و ارتباطات فرهنگی با ایجاد محدودیت و احتیاط همراه بوده است. در این ارتباط، پس از پیروزی انقلاب، فعالیت مؤسسهٔ باستان‌شناسی و انیستیتو گوتهٔ آلمان به‌خاطر نبود بسترهای قانونی متوقف گشت و موافقتنامه‌های موجود در این زمینه به حال تعلیق درآمد. این امر بیش از هر چیز از واگرایی فزایندهٔ ارزش‌های رفتاری و اجتماعی و اختلاف‌نظرهای فرهنگی و نیز تأثیرگذاری برخی حوادث بعد از انقلاب ناشی می‌شد.[۱۴] هرچند در جریان سفر گنشر، وزیر امور خارجهٔ وقت آلمان به ایران در سال ۱۳۶۷، قراردادی فرهنگی بین دو کشور برای اولین بار بعد از پیروزی انقلاب به امضا رسید، اما تحولاتی چون فتوای امام خمینی (ره) علیه نویسندهٔ کتاب آیات شیطانی، مانع از تحقق مفاد قرارداد شد و فضای نامناسبی بر روابط فرهنگی حاکم گشت. با این وجود، در دههٔ اخیر تحرکی در روابط فرهنگی ایران و آلمان پدید آمده و همکاری‌ها در حوزه‌های هنری، ورزشی، علمی و پژوهشی افزایش یافته است. در این راستا، شاهد فعالیت مدارس ایرانی در برلین و فرانکفورت، مرکز اسلامی هامبورگ، آکادمی اسلامی هامبورگ و مراکز و انجمن‌های فرهنگی و اسلامی متعدد در شهرهای مختلف آلمان هستیم و از طرف آلمان نیز مؤسسهٔ باستان‌شناسی، انیستیتو زبان وابسته به سفارت، انجمن پروتستان، مدرسهٔ آلمانی و نمایندگی خدمات مبادلات دانشگاهی

آلمان (DAAD) در ایران فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی خود را دنبال می‌کنند.[۱۵] در عرصهٔ مبادلات علمی نیز همکاری سنتی خوبی بین دو کشور دیده می‌شود و هر سال بر شمار دانشجویان ایرانی دانشگاه‌های آلمان افزوده می‌شود. با این وجود همان‌طور که گفته شد، روابط فرهنگی بین دو کشور بیش از هر چیزی تحت تأثیر روابط سیاسی و اقتصادی آنهاست و در صورت گذر از مسائل مذکور، می‌توان به‌دلیل وجود یک فهم مشترک و عمیق فرهنگی بین دو ملت، شادابی خاصی به روابط فرهنگی داد.

۲. سیاست خارجی و خاورمیانه‌ای آلمان و جایگاه ایران در آن

۲ـ۱. سیاست خارجی

آلمان از زمان تأسیس خود در سال ۱۸۷۱ تا به امروز همواره نقشی اساسی در تحولات قارهٔ اروپا ایفا کرده و از قدرت‌های سنتی این قاره به حساب می‌آید. بدون تردید تا پایان جنگ جهانی دوم این کشور را می‌توان مرکز ثقل سیاست و قدرت در قارهٔ اروپا به حساب آورد. اما با پایان جنگ، شاهد کشوری هستیم که در عرصهٔ سیاست خارجی و امنیتی فاقد استقلال عمل است و تصمیمات آن در عرصه‌های مذکور تابعی از تصمیمات ایالات متحدهٔ آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی و قدرت‌های وقت اروپایی یعنی انگلستان و فرانسه است. در این دوره، آلمان با طی کردن سریع مراحل شکوفایی اقتصادی تبدیل به قدرت «صنعتی ـ اقتصادی» قارهٔ سبز می‌شود و نقشی کلیدی و پیش‌برنده در شکل‌گیری و

حیات جامعهٔ اقتصادی اروپا ایفا می‌کند. بر این اساس، می‌توان گفت که در طول دوران جنگ سرد، سیاست خارجی آلمان، سه ویژگی دائمی داشت: ۱. چندجانبه‌گرایی آتلانتیکی با محوریت وابستگی امنیتی به ایالات متحده، ۲. تعمیق روند همگرایی با ساختارهای اقتصادی و امنیتی اروپا نظیر جامعهٔ اقتصادی و ناتو و ۳. برقراری روابط ویژه با کشورهای اروپای شرقی در چهارچوب سیاست «نگاه به شرق» و داشتن مناسباتی بر پایهٔ همزیستی و احترام متقابل با شوروی.(۱۶)

با از بین رفتن دیوار برلین و اتحاد مجدد دو آلمان در سال ۱۹۹۰، هرچند مؤلفه‌های اصلی سیاست خارجی آلمان تداوم یافت، اما تغییراتی در آن به‌وجود آمد. در این چهارچوب، آلمان به بازتعریف سیاست چندجانبه‌گرایی خود پرداخت و ماهیت آن را از حالت وابسته، تبعی و واکنشی به حالت مشارکتی، مستقل و مبتنی بر نگاه «منفعت خود»[1] تغییر داد.(۱۷) بنیاد این سیاست را هلموت کهل، دموکرات مسیحی بنیان گذاشت، اما گردهارد شرودر سوسیال دموکرات آن را توسعه بخشید و تا حد زیادی ارتقا داد. در دورهٔ بعد از اتمام جنگ سرد هرچند می‌توان به تمایزاتی در نحوهٔ اجرای سیاست خارجی آلمان در دورهٔ کهل، شرودر و مرکل پی برد؛ نظیر تقویت روابط با ایالات متحده و پررنگ‌تر شدن محور برلین ـ لندن ـ واشنگتن در دورهٔ دولت‌های دموکرات مسیحی و کم‌رنگ‌تر شدن محور مذکور و پررنگ شدن محور پاریس ـ برلین ـ

1. Self-interest

مسکو در دورهٔ دولت‌های سوسیال دموکرات، اما باز مؤلفه‌های اصلی سیاست خارجی آلمان در تمام دولت‌های بعد از فروپاشی شوروی یکسان است و می‌توان شاهد سه محور تعیین‌کنندهٔ آمریکا، اروپا و روسیه در سیاست خارجی آلمان بود.[۱۸] در این چهارچوب، آلمان تلاش کرده برای افزایش نفوذ استراتژیک خود در جهان، **نخست** از قدرت اقتصادی خود برای رسیدن به قدرت سیاسی بهره گیرد. گرهارد شرودر، صدراعظم آلمان در اول ژانویهٔ ۲۰۰۰ اعلام کرد که «نظریهٔ قدیمی که آلمان را یک غول اقتصادی، اما از لحاظ سیاسی یک کوتوله در نظر می‌گرفت، با اتحاد دو آلمان به پایان رسید».[۱۹] از این رو، می‌بینیم که آلمان در کنار همگرایی اقتصادی در اتحادیهٔ اروپا، از بنیانگذاران سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیهٔ اروپا (CFSP) است و با امضای پیمان ماستریخت (۱۰ دسامبر ۱۹۹۱)، اساس ایجاد این سیاست را بنا می‌نهد. به جریان افتادن یورو، پول واحد اروپایی، از اول ژانویهٔ ۱۹۹۹، نه‌تنها بر نفوذ و قدرت مالی آلمان در اتحادیهٔ اروپا افزود، بلکه با دنبال کردن هدف ثبات سیاسی در کشورهای عضو، عملاً آلمان را به قدرتی در اروپا تبدیل کرد که سیاست اروپایی بدون اعمال نقطه‌نظرات آن، امکان اجرا و پیشرفت ندارد. در این چهارچوب، اروپامحوری بودن سیاست خارجی آلمان بدیهی می‌نماید و قدرتمندتر شدن اتحادیه به قدرتمند شدن آلمان خواهد انجامید. از رهگذر چنین سیاستی، آلمان حتی توانسته با حمایت از سیاست گسترش رو به شرق ناتو و اتحادیهٔ اروپا به منافع خود در اروپای مرکزی و شرقی تا حد زیادی دست یابد؛ منافعی که برای رسیدن به آنها حداقل دو جنگ جهانی به راه انداخت.

دوم اینکه ضمن حرکت در چهارچوب چندجانبه‌گرایی، استقلال عمل خود را حفظ کند و به چندجانبه‌گرایی خود ماهیتی جهانی و بین‌المللی ببخشد. از این منظر، آلمان روابط خود را هرچه بیشتر با چین و روسیه گسترش داده و در سازمان ملل و نهادهای آن حضوری جدی و چشمگیر یافته است. آلمان که تا پیش از این به شکل سنتی خواهان تخصیص دادن یک کرسی دائمی در شورای امنیت به اتحادیهٔ اروپا بود، حال بر داشتن این کرسی برای خود تأکید می‌ورزد و تعقیب یک سیاست جهانی مبتنی بر اصل چندجانبه‌گرایی را بدون داشتن این کرسی بسیار سخت و حتی غیرممکن می‌داند.[۲۰] برلین حتی به خودداری خود در استفاده از ابزار نظامی برای رسیدن به اهداف سیاست خارجی پایان داده و در دههٔ اخیر در بسیاری از مأموریت‌های نظامی در قالب ناتو یا نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد حضور یافته است که ازجمله می‌توان به مشارکت در جنگ دوم خلیج فارس، بمباران هوایی کوزو در سال ۱۹۹۹، استقرار نیروی نظامی در مناطقی چون افغانستان، بوسنی، اعزام نیروی دریایی برای مقابله با دزدان دریایی سومالی و... اشاره کرد. هرچند آلمان در این حوزه هنوز با انگلستان و فرانسه فاصلهٔ بسیاری دارد و اقدامات نظامی آن بیشتر در راستای تقویت ثبات بین‌المللی عنوان شده، اما تجربه نظامی‌گری آن در راستای ایفای نقش بیشتر در عرصهٔ تحولات بین‌المللی و حضور فزاینده‌تر در مناطقی ورای اروپا، قابل تحلیل و ارزیابی است.

با توجه به مطالبی که عنوان شد، مشاهده می‌کنیم که بعد از پیروزی خانم آنگلا مرکل و حزب دموکرات مسیحی در انتخابات اکتبر ۲۰۰۵،

هرچند به‌لحاظ سبک و روش و تأکید بر موضوعات خاص مانند موضوع هسته‌ای ایران، تغییراتی به‌وجود آمده، اما محورها و خط‌مشی‌های اصلی سیاست خارجی آلمان تغییر نکرده است. بر این اساس در دورهٔ ائتلاف بزرگ، آلمان تلاش کرد بر مشارکت فراآتلانتیکی و همکاری‌های بیشتر و نزدیک‌تر با ایالات متحده تأکید بیشتری داشته باشد و نوعی توازن بین همگرایی اروپایی با همگرایی فراآتلانتیکی به‌وجود آورد و در ائتلاف جدید نیز بهبود و تعمیق روابط با ایالات متحده در دستور کار قرار دارد. اصولاً حفظ و توسعهٔ روابط با آمریکا در سطح نیرومند، از اهداف اصلی کلیهٔ دولت‌های دموکرات مسیحی بوده و مرکل نیز بلافاصله بعد از به قدرت رسیدن تلاش کرد روابط دو کشور را که بعد از مخالفت آلمان با جنگ عراق آسیب دیده بود، ترمیم کند و توسعه بخشد. مرکل و حزب سیاسی متبوع او بسیار تلاش می‌کنند روابط فراآتلانتیکی با محوریت برلین ـ واشنگتن و نه لندن ـ واشنگتن شکل گیرد و بر وزن و جایگاه آلمان در منطقه و جهان افزوده شود.

در هر دو دولت مرکل، تقویت روابط با روسیه دنبال شده و تقویت روابط با همسایگان شرقی در قالب سیاست «نگاه به شرق» جزئی کلیدی از اهداف سیاست خارجی آلمان بوده است. آلمان به‌خوبی از اهمیت ژئواستراتژیک روسیه و منابع نفت و گاز آن آگاه است و از آن به‌عنوان شریک استراتژیک خود یاد می‌کند. با این وجود، برلین بسیار تلاش کرده تا از وابستگی خود به منابع انرژی روسیه کم کند و همکاری‌های سیاسی و امنیتی خود با مسکو را در چهارچوبی انجام دهد که حساسیت آمریکا و

دول اروپای شرقی را برنیانگیزد. در این بین، اگرچه بین شرکای دولت ائتلافی فعلی آلمان یعنی دموکرات مسیحی‌ها و لیبرال‌های آزاد در برخی مسائل نظیر مسئله افغانستان، عضویت ترکیه در اتحادیهٔ اروپا، حقوق بشر و شدت همگرایی با اروپا یا آمریکا اختلاف‌نظر وجود دارد، اما این اختلاف‌ها به حدی نیست که بتواند باعث تغییر گفتمان حاکم بر سیاست خارجی آلمان شود.

۲ـ۲. سیاست خاورمیانه‌ای آلمان و جایگاه ایران در آن

حال با توجه به بررسی محورها و فضای کلی حاکم بر سیاست خارجی آلمان و اولویت‌های آن، امکان بررسی سیاست خاورمیانه‌ای این کشور، مسائل آن و جایگاه ایران در چنین سیاستی فراهم می‌شود. بدون تردید، سیاست خاورمیانه‌ای آلمان بیش از هر چیز تحت تأثیر روابط استراتژیکش با ایالات متحده و حفظ و مراقبت از روابط ویژه‌اش با رژیم اسرائیل است. البته در این بین مسائل و موضوعات متعددی نیز هستند که منافع آلمان به شکل مستقیم یا غیرمستقیم با آنها درگیر است که ازجمله می‌توان به امنیت و ثبات منطقه‌ای، امنیت انرژی، تروریسم، نابسامانی امنیتی در افغانستان و عراق، مهاجرت غیرقانونی، مناقشهٔ اعراب و اسرائیل و در نهایت تلاش ایران و عربستان برای تبدیل شدن به یک قدرت هژمونیک در خلیج فارس،[۲۱] اشاره کرد.

تا پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و دیوار برلین، اصولاً روابط آلمان با کشورهای خاورمیانه، به روابط صرفاً اقتصادی و تجاری محدود می‌شد و این کشور کاملاً پیرو سیاست‌های تدوین و هدایت‌شده از سوی

آمریکا و دیگر دول غربی یعنی انگلستان و فرانسه بود. بنابراین، نه در چهارچوب مشارکت سیاسی و دیپلماتیک اروپایی و نه در قالب ابتکارات ملی، از یک آلمان فعال در خاورمیانه خبری نیست. اما از دهۀ ۱۹۹۰ به بعد و به‌خصوص بعد از به قدرت رسیدن شرودر، برلین به موازات ایجاد تغییر در اصول سیاست خارجی خود و در پیش گرفتن چندجانبه‌گرایی جهانی، تغییری ماهوی در سیاست خاورمیانه‌ای خود ایجاد کرد و تلاش نمود تا از کارکرد «انضمامی» و «تکمیلی» در این منطقه خارج شود و سیاستی فعال و تا حدی مستقل ـ پا به پای انگلستان و فرانسه ـ در خاورمیانه در پیش گیرد و از روابط صرفاً اقتصادی و تجاری با کشورهای منطقه فراتر رود. برای نیل به این مقصود، آلمان نقش فعال و محوری‌ای را در راهبردهای اتحادیۀ اروپا در قبال خاورمیانه نظیر روند بارسلون، سیاست همسایگی، اتحادیه‌ای برای مدیترانه، مشارکت اروپا ـ خلیج فارس و مشارکت در فرایند صلح فلسطین ـ رژیم اسرائیل بر عهده گرفت که اگرچه سطوح مشارکتی مختلفی دارند، اما دارای همپوشانی بوده و اهداف معین و مشترکی را دنبال می‌کنند.[۲۲] پیگیری اهداف سیاست خاورمیانه‌ای در قالب راهبردهای فوق گرچه در راستای تقویت سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیۀ اروپاست ـ امری که آلمان به‌شدت از آن حمایت می‌کند ـ اما از آنجا که سیاست مذکور و ابزارهای اتحادیه برای تحقق آنها همچنان از بالندگی و تأثیر لازم برخوردار نیست، به‌ناچار آلمان در خصوص موضوعات و مسائل حساس، گاه از روندهای ملی و نه گرایش‌های فراملی‌اش پیروی می‌کند. در این چهارچوب،

مشاهده می‌کنیم که آلمان اگرچه از بسیاری از مأموریت‌های ایجاد و حفاظت از صلح در خاورمیانه حمایت می‌کند و در آنها مشارکت می‌نماید، اما همراه فرانسه، با اقدام نظامی آمریکا و انگلیس علیه عراق و اشغال این کشور مخالفت می‌کند و به تقویت روابط خود با پکن و مسکو می‌پردازد و یا در سال‌های اخیر اگرچه همچنان مسئولیت اخلاقی سنتی خود را برای حفظ رژیم اسرائیل حفظ کرده، اما مواضع انتقادی نسبت به آن اتخاذ نموده و حتی برای اولین بار در شورای امنیت علیه آن رأی داده است.

با این حال، آلمان همچنان فاقد ابزارها و ارادهٔ لازم برای ایفای نقش مستقل و فعال در خاورمیانه است و مشارکت محدود و ناتوانی اتحادیهٔ اروپا برای ایفای نقش در منطقه نیز مانع پیشبرد اهداف برلین در چهارچوب سیاست‌های اروپایی شده است. آلمان همچنان وابستگی شدیدی به‌لحاظ امنیتی و نظامی به ایالات متحده دارد و این کشور را لنگرگاه امنیت اروپا می‌داند و از چتر حمایتی آن در قالب ناتو حمایت می‌کند. در کنار مناسبات گستردهٔ تجاری و اقتصادی، احزاب آلمانی تفاهم بسیاری دربارهٔ تعمیق مناسبات با آمریکا دارند و دولت مرکل نیز از زمان به قدرت رسیدن تا به امروز، بسیار تلاش کرده تا علی‌رغم چالش‌های گاه و بی‌گاه بر استحکام روابط با آمریکا بیفزاید. یا در ارتباط با مسائل خاورمیانه، رژیم اسرائیل همچنان جایگاه ویژه‌ای در سیاست‌های خاورمیانه‌ای آلمان دارد و حفظ موجودیت اسرائیل و مراقبت از روابط ویژه با آن، علی‌رغم انتقاد از سیاست‌های این رژیم، از اولویت‌های امنیت ملی آلمان است. شایان ذکر است، اسرائیل تنها رژیمی است که در قانون

اساسی آلمان نسبت به برقراری روابط خاص با آن نام برده شده و تأکید گردیده است. هرچند این روابط ریشه در تحولات و رویدادهای جنگ جهانی دوم دارد، اما نفوذ مستمر و عمیق جامعهٔ یهودی آلمان و لابی صهیونیستی در این کشور باعث شده سیاست خاورمیانه‌ای آلمان بیشتر از هر عاملی تحت تأثیر روابط با اسرائیل باشد.

در این چهارچوب، هرچند ایران به‌خاطر نقش و جایگاه ممتاز جهانی و منطقه‌ای خود و نیز روابط تاریخی حسنه، اهمیت زیادی برای آلمان دارد، اما برلین نتوانسته از محدودیت‌های امنیتی و سیاسی متأثر از فضای روابط غرب با ایران و فشارهای اعمال‌شده از سوی آمریکا، رژیم اسرائیل و بریتانیا فراتر رود و علی‌رغم روابط خوب اقتصادی و تجاری با ایران، روابطی حسنه و پایدار با تهران برقرار نماید. در حال حاضر نیز به‌دلیل همراهی آلمان با تحریم‌های غرب علیه ایران، از اهمیت روابط تجاری و اقتصادی دوجانبه کاسته و آلمان هرچه بیشتر با محور لندن ـ واشنگتن ـ پاریس همراه شده است.

هرچند بین احزاب مطرح و حاکم در آلمان از حزب دموکرات مسیحی گرفته تا سوسیال دموکرات، لیبرال‌های آزاد، سبزها و چپ‌ها در زمینهٔ شیوهٔ تعامل یا برخورد با ایران تفاوت‌هایی دیده می‌شود، اما برنامهٔ هسته‌ای ایران، مواضع ضداسرائیلی ایران و تشدید شدن جلوهٔ مطبوعاتی و رسانه‌ای آن در دورهٔ ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد و همچنین مسائل به‌وجودآمده بعد از آخرین انتخابات ریاست‌جمهوری و پررنگ شدن بحث حقوق بشر، موضوعات اصلی سیاست آنها در قبال ایران را تشکیل

می‌دهد. در هر دو دولت ائتلافی اخیر آلمان، در قرارداد ائتلاف، بندی به ایران اختصاص یافته و چهارچوب کلی و سیاست دولت ائتلافی در قبال آن مشخص شده است. در قرارداد ائتلاف بین حزب دموکراتیک مسیحی و حزب لیبرال‌های آزاد، هرچند بر ادامهٔ مذاکرات با ایران دربارهٔ برنامهٔ هسته‌ای در قالب E3+3[1] تأکید شده، اما خاطرنشان شده که آلمان در صورت لزوم از تحریم‌های شدیدتر علیه ایران حمایت خواهد کرد.[۲۳] این در حالی است که حزب لیبرال‌های آزاد در زمان ائتلاف بزرگ بین حزب سوسیال دموکرات و دموکرات مسیحی از رویکرد «چماق و هویج» دولت به‌شدت انتقاد می‌کرد و سخت می‌شد تصور کرد که حزب لیبرال‌های آزاد که اصولاً حامی بخش تجاری و اقتصادی در آلمان است و بارها از محدودیت‌های اعمال‌شده از سوی دولت فدرال بر صنایع و شرکت‌های آلمانی در خصوص تجارت با ایران ـ که به زعم این حزب ورای قطعنامه‌های سازمان ملل بوده ـ انتقاد کرده بود، به استفاده از ابزار سیاسی تحریم رضایت دهد. دو حزب در قرارداد ائتلاف با نام «رشد، آموزش، همکاری» در ادامه تأکید کرده‌اند «زمانی حق ایران برای استفاده از انرژی هسته‌ای غیرنظامی را به رسمیت می‌شناسد که هیچ‌گونه خطر امنیتی از آن برای دیگر کشورها به‌وجود نیاید».[۲۴] البته وستروله، رئیس حزب لیبرال‌های آزاد و وزیر امور خارجهٔ کنونی آلمان، در آغاز دورهٔ وزارت خود در

---

۱. در آلمان به جای گروه ۵+۱ بسیار تلاش می‌شود تا از ترکیب ۳ کشور اروپایی به‌علاوهٔ آمریکا، چین و روسیه استفاده شود تا عدم عضویت دائمی این کشور در شورای امنیت و نقش کمتر آن در تحولات جهانی به چشم نیاید.

مصاحبه‌ای با نشریهٔ شورای روابط خارجی آلمان (DGAP)، سعی کرد کمی از زهر مفاد بیانیهٔ ائتلاف دربارهٔ ایران بکاهد. او در این مصاحبه اعلام کرد که از بهبود روابط ایران ـ آمریکا و کاهش تنش بین آنها حمایت می‌کند و انتظار دارد که قدرت‌های هسته‌ای با اجرای الزامات معاهدهٔ منع گسترش و کاستن از زرادخانهٔ هسته‌ای خود، به ایجاد جهانی عاری از تسلیحات هسته‌ای کمک کنند و سرمشق کشوری مانند ایران شوند.[۲۵]

شایان ذکر است، روابط ایران ـ آلمان علی‌رغم نوساناتی مانند ماجرای میکونوس در سال ۱۹۹۷ یا موضع و اقدامات آلمان علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران، در مقایسه با دیگر دول اروپایی در شرایط بهتری است و گسستی در آن دیده نمی‌شود. ایران از دورهٔ ریاست‌جمهوری آیت‌الله هاشمی رفسنجانی تلاش کرد تا در راستای تحقق استراتژی سیاست خارجی بهبود روابط با «غرب منهای آمریکا»، از آلمان به‌عنوان دروازهٔ ایران به اروپا استفاده کند.[۲۶] بهبود روابط با آلمان بعدها در دورهٔ ریاست‌جمهوری آقای خاتمی ادامه یافت و شدت گرفت و آلمان نیز در قالب «گفت‌وگوهای انتقادی» و سپس «گفت‌وگوهای سازنده» هرچه بیشتر روابط دیپلماتیک و تجاری خود را با ایران تشدید کرد. برلین در ادامه با ایفای نقش در مذاکرات هسته‌ای تلاش کرد همانند بسیاری از کشورهای دیگر (ترکیه، برزیل، چین، روسیه و...)، از اهرم ایران استفاده کرده و موقعیت خود را به‌عنوان یک قدرت اروپایی در عرصهٔ بین‌المللی تثبیت نماید. همان‌گونه که گفته شد، مقامات دولت مرکل حتی از اهرم ایران برای بازسازی روابط خود با آمریکا که در دورهٔ شرودر آسیب دیده

بود، بهره گرفتند.

در کل، آلمان‌ها از ظرفیت‌های بالای ایران در عرصه‌هایی چون امنیت انرژی، صلح و ثبات در خاورمیانه، آسیای مرکزی، قفقاز و مبارزه با تروریسم و یک بازار بزرگ تجاری آگاه هستند و در صورت مدیریت سیاسی روابط، امکان محقق ساختن بسیاری از این ظرفیت‌ها فراهم می‌آید.

۳. مسائل ایران و آلمان

۳ـ۱. رژیم اسرائیل و فرایند صلح خاورمیانه

همان‌طور که گفته شد یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر سیاست خاورمیانه‌ای آلمان به‌طور کل و سیاست این کشور در قبال جمهوری اسلامی ایران به‌طور خاص، روابط ویژه بین آلمان و رژیم اسرائیل است. هرچند این عامل ماهیتی خارجی دارد، اما لابی صهیونیستی در داخل آلمان از ابزارهای گسترده‌ای برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی و احزاب برخوردار است و در سطح رسانه‌ای و افکار عمومی به شکل مستمر و شدید، جمهوری اسلامی ایران را به‌سبب مخالفت با روند صلح خاورمیانه، رد موجودیت اسرائیل و دفاع از حقوق مردم فلسطین مورد حمله قرار می‌دهد و پیش‌برندهٔ جنگ تبلیغاتی علیه ایران در این کشور است. در کنار این فشار رسانه‌ای، در سطح پارلمانی نیز لابی صهیونیستی به‌شدت فعال است و به هرگونه حرکتی در راستای بهبود روابط ایران ـ آلمان واکنش شدید نشان می‌دهد.

این در حالی است که خودسانسوری گسترده‌ای در آلمان در قبال اقدامات رژیم اسرائیل علیه مردم فلسطین و منطقه و توسعهٔ تسلیحات

کشتارجمعی به‌خصوص تسلیحات هسته‌ای توسط آن وجود دارد و هرگونه انتقادی از اسرائیل به‌سرعت و با برچسب یهودستیزی مورد هجمه قرار می‌گیرد. در این بین نباید حساسیت‌های آمریکا و صهیونیسم بین‌المللی به اسرائیل و به تبع آن بهبود روابط ایران ـ آلمان را نادیده گرفت. این حساسیت‌ها باعث شده فشار بر دولت آلمان در ارتباط با ایران و موضوعات دوجانبه همواره زیاد باشد و به‌خصوص مناسبات اقتصادی و تجاری دو کشور را تحت تأثیر قرار دهد. مواضع آقای احمدی‌نژاد در مورد هولوکاست و انتقاد از اقدامات رژیم اسرائیل، باعث گرایش بیشتر آلمان به تل‌آویو و حمایت‌های لفظی فراوان و شفاف از اسرائیل و منوط کردن بهبود روابط ایران و آلمان به اصلاح نگاه ایران به رژیم اسرائیل شده است.[۲۷]

۳ـ۲. *فعالیت‌های هسته‌ای ایران*

بدون تردید اولویت اصلی آلمان در روابط با ایران، یافتن راه‌حلی دیپلماتیک برای مناقشهٔ غرب با ایران بر سر فعالیت‌های هسته‌ای است. آلمان از زمان «گفت‌وگوهای انتقادی» اتحادیهٔ اروپا با ایران، وارد بحث هسته‌ای شد؛ هرچند در آن زمان، اولویت اصلی اروپا، حقوق بشر بود. در دورهٔ گفت‌وگوهای انتقادی هنوز تبلیغات علیه برنامهٔ هسته‌ای ایران بالا نگرفته بود و مبارزه با تروریسم و حمایت از راه‌حل‌های صلح خاورمیانه، در کنار بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران، از اولویت‌های اصلی آلمان بود. در ادامه، در چهارچوب «گفت‌وگوهای سازنده» اولویت اصلی به برنامهٔ هسته‌ای ایران داده شد و آلمان تلاش کرد با استفاده از روابط خود

با ایران، به راه‌حلی دیپلماتیک در این زمینه دست یابد. با سفر وزرای خارجهٔ آلمان، فرانسه و انگلیس به تهران، در ۳۱ اکتبر ۲۰۰۳، دو طرف در زمینهٔ هسته‌ای به تفاهم دست یافتند و ایران با امضای پروتکل الحاقی و پذیرش تعلیق موقت غنی‌سازی عملاً حسن نیت خود را برای رسیدن به تفاهم و اعتمادسازی با غرب نشان داد. این تفاهم تحت نام «قرارداد پاریس» در ۱۵ نوامبر ۲۰۰۴ به امضا رسید.

به‌دنبال اجرا نشدن تعهدات «قرارداد پاریس» از سوی غرب و افزایش فشار هرچه بیشتر بر ایران، دولت تازه‌وارد آقای احمدی‌نژاد، پایان تعلیق غنی‌سازی را اعلام و عملاً قرارداد پاریس را باطل کرد. رویکرد جدید هسته‌ای ایران در کنار انکار هولوکاست، پروندهٔ هسته‌ای ایران را بیش از پیش پررنگ ساخت و آلمان در همراهی با دیگر قدرت‌های غربی از ارجاع این پرونده به شورای امنیت سازمان ملل در اوایل سال ۲۰۰۶ حمایت کرد و از آن زمان تا به امروز در قالب E3+3 به تمام قطعنامه‌های سازمان ملل علیه ایران رأی داده است. آلمان حتی در دسامبر ۲۰۰۸ خواستار تحریم‌های شدیدتر از تحریم‌های سازمان ملل علیه ایران شد.[۲۸]

در ادامهٔ روند مذاکرات میان گروه ۵+۱ با ایران، مقامات آلمان هرچند گاه با افزایش تحریم‌ها و شدت مهار ایران مخالفت کرده‌اند، اما از حامیان چهارمین قطعنامهٔ شورای امنیت علیه ایران در ژوئن ۲۰۱۰ و از بانیان قطعنامهٔ تحریم‌های اتحادیهٔ اروپا در ژوئیهٔ ۲۰۱۰ بوده‌اند. بررسی روند فوق نشان می‌دهد که آلمان هرچند روزگاری مخالف هرگونه تحریم و منزوی‌سازی ایران در جهان بود، از سال ۲۰۰۶ به این سو، مواضع خود را

هرچه بیشتر با آمریکا و محور پاریس ـ لندن نزدیک کرده و مدیریت سیاسی پروندهٔ هسته‌ای ایران را به آنها سپرده است. تغییر دیگری که در سیاست خارجی آلمان در قبال ایران رخ داده، محدود شدن روابط دوجانبه و تقلیل آن به بحث هسته‌ای است. شدت این موضوع به حدی است که عملاً روابط فرهنگی و تجاری دو طرف را تا حد زیادی تحت تأثیر قرار داده و باعث رکود و سردی در روابط سیاسی شده است.

۳ـ۳. حقوق بشر

موضوع حقوق بشر همواره از نکات اساسی اختلاف بین ایران و آلمان بوده است. این موضوع اساساً با قضیه سلمان رشدی پررنگ شد و در ادامه و در جریان حوادثی چون میکونوس و ترور برخی از شخصیت‌های اپوزیسیون در اروپا بر شاخ و برگ آن افزوده شد. حکم صادرشده در دادگاه میکونوس در فروردین ۱۳۷۶ حتی باعث شد روابط بین دو کشور برای دوره‌ای هرچند کوتاه، کاهش جدی پیدا کند و مناسبات دیپلماتیک بین دو طرف به حال تعلیق درآید. از آنجا که آلمان عضو تأثیرگذار و مهم اتحادیهٔ اروپاست، پیامدهای میکونوس به روابط بین آلمان و ایران محدود نشد و کل روابط ایران با اتحادیهٔ اروپا را تحت تأثیر قرار داد. در کل در چهارچوب «گفت‌وگوهای انتقادی» که مؤلفه حقوق بشر، عنصر و اولویت اصلی آن بود، آلمان گفت‌وگوهای گسترده‌ای را در این زمینه با ایران پیش برد و در جریان «گفت‌وگوهای سازنده» نیز بحث حقوق بشر، بعد از مسئلهٔ هسته‌ای، بخش عمده‌ای از گفت‌وگوها را به خود اختصاص داده بود.

در ارتباط با مباحث حقوق بشری، اصولاً پارلمان آلمان، همانند پارلمان اروپا، نقش اصلی را ایفا می‌کند و با قطعنامه‌ها و گزارشات خود، تأثیری جدی بر افکار عمومی آلمان و شکل‌دهی به آن دارد. در این بین، از نقش لابی اسرائیل در برانگیختن افکار عمومی آلمان به‌خاطر مسائل حقوق بشری و تبلیغات وسیع در این‌باره نیز نباید غافل شد. در حال حاضر، به‌دنبال حوادث پس از آخرین انتخابات ریاست‌جمهوری و تحولات حقوق بشری در داخل ایران، بحث حقوق بشر در سیاست آلمان در قبال ایران جایگاه ویژه‌ای دارد و اظهارات متعدد مقامات آلمانی در این زمینه، بارها باعث تنش و سردی روابط شده است. مقامات آلمانی در این راستا بارها اعلام کرده‌اند که عملکرد حقوق بشری ایران، تأثیری کلیدی بر اقدامات و سیاست‌های آلمان و اتحادیهٔ اروپا در قبال ایران خواهد داشت و بدتر شدن وضعیت می‌تواند به ممنوعیت بیشتر سفر مقامات مرتبط با مسائل حقوق بشر ایران به اروپا بینجامد.[۲۹]

۴. منافع مشترک ایران و آلمان

دو کشور ایران و آلمان به‌واسطهٔ موقعیت و امکانات منطقه‌ای و جهانی، ظرفیت بالایی برای همکاری با یکدیگر و ایجاد روابط دو جانبهٔ ویژه‌ای دارند که تأمین‌کنندهٔ منافع هر دو و ارتقابخش جایگاه آنها در جهان باشد؛ در ذکر اهمیت این دو کشور همین بس که بدون ایفای نقش مثبت آلمان در اروپا و بدون ایفای نقش سازندهٔ ایران در خاورمیانه، تحولات هر دو منطقه مذکور ناکام مانده و اصولاً میسر نیست. اگر به سابقهٔ تاریخی روابط

دو کشور نگاه کنیم درمی‌یابیم که در اکثر دوره‌های تاریخی، چه قبل از جنگ‌های جهانی و چه بعد از جنگ جهانی دوم، ماهیت تهدیدات امنیتی فرا روی دو کشور مشترک بوده و این اشتراک گسترش طبیعی و بیش از پیش روابط را موجب شده است.

آلمان در ابتدا در قالب سیاست «نگاه به شرق» ویلهلم و در راستای تضعیف انگلستان و روسیهٔ تزاری به تعمیق و تحکیم روابط با ایران علاقه‌مند شد و به‌سرعت توانست مناسبات حسنه‌ای را با این کشور برقرار سازد. اهمیت ژئوپلیتیکی ایران و منابع غنی نفت و گاز آن چیزی نبود که حکمرانان بعدی آلمان از سران جمهوری وایمار تا هیتلر، از آن چشم‌پوشی کنند. بعد از جنگ جهانی دوم از آنجا که هر دو کشور در اردوگاه غرب قرار داشتند، علاوه بر منافع مشترک تاریخی، در حوزه‌های دیگر نیز همگرایی‌های استراتژیک پیدا کردند و روابط اقتصادی و تجاری گسترده، قوام‌بخش روابط و مناسبات در دیگر عرصه‌ها بود.

با پیروزی انقلاب اسلامی و خارج شدن ایران از اردوگاه غرب و تلاش برای ایفای نقش مستقل در عرصهٔ بین‌المللی، آلمان نقش ایران در منطقه و جهان را در راستای تضعیف موقعیت آمریکا و تهدید موجودیت رژیم اسرائیل ارزیابی کرد و به آن به‌عنوان یک تهدید ژئواستراتژیک نگریست. با این وجود، اهمیت سنتی روابط و جایگاه ایران در منطقه باعث شد تا روابط دو کشور قطع نشود و آلمان در قالب سیاست «عدم طرد»[1] و در چهارچوب

---

1. Non-Exclusion

«گفت‌وگوهای انتقادی و سازنده»، راه تعامل با ایران را پیش گیرد. با پررنگ شدن بحث هسته‌ای از سال ۲۰۰۶ به بعد، آلمان از این سیاست خود و نیز دیدگاه‌های رایج در این کشور در قبال ایران عدول کرده و با تقلیل و محدودسازی تدریجی روابط دوجانبه به بحث هسته‌ای، عملاً فرصت همکاری در بسیاری از عرصه‌های امنیتی، اقتصادی و فرهنگی در سطح منطقه‌ای و جهانی را از بین برده است. با این وجود، همچنان زمینه‌های فراوانی برای همکاری بین دو کشور وجود دارد که در صورت دخالت ندادن اضطرار بحث هسته‌ای به دیگر منافع دوجانبه و پرهیز دو طرف از مجادلات رسانه‌ای، با ایجاد فضای مناسب می‌توان این ظرفیت‌های بالقوه را به فعل رساند و منافع هر دو طرف را چه در سطح منطقه‌ای و چه در عرصهٔ جهانی تأمین کرد. بدیهی است بر سر راه تحقق این ظرفیت‌ها، موانع بسیاری فرا روی هر دو کشور قرار دارد که البته آلمان به دلیل قرار گرفتن در چهارچوب‌های سازمانی اتحادیهٔ اروپا و تعهد خود به پیشبرد سیاست خارجی و امنیتی مشترک، با مشکلات و موانع بیشتری روبه‌رو است. با این حال، استمرار مناسبات خوب بین ایران و آلمان میسر بوده و می‌توان با مدیریت سیاسی روابط، بسیاری از ظرفیت‌های موجود را محقق ساخت. در این ارتباط مهم‌ترین منافع مشترک آلمان و ایران عبارتند از:

۱. ارتقاء جایگاه سیاسی هر دو کشور در عرصهٔ بین‌المللی: چندجانبه‌گرایی جهانی آلمان بعد از اتحاد مجدد و اهداف جدید سیاست خارجی این کشور، بیش از پیش، ضعف آن را برای تبدیل شدن به یک

بازیگر جهانی ممتاز آشکار ساخته است. در این چهارچوب، ایران می‌تواند دروازهٔ ورود آلمان به منطقهٔ خاورمیانه باشد و اجازه دهد تا این کشور به ایفای نقش در یکی از مهم‌ترین مناطق ژئوپلیتیک جهان بپردازد. تردیدی نیست داشتن دست برتر در خلیج فارس، منطقهٔ مدیترانه و شمال آفریقا، به افزایش نفوذ آلمان و قدرت تأثیرگذاری آن در جهان بسیار کمک می‌کند و تحقق یکی از آرزوهای دیرین آن یعنی کسب کرسی دائم شورای امنیت سازمان ملل را ممکن می‌سازد. علاوه بر این، حضور در خاورمیانه و دسترسی نزدیک به مناطق قفقاز و آسیای مرکزی به واسطهٔ ایران، نه‌تنها به آلمان در مهار روسیه کمک می‌کند، بلکه برلین را قادر می‌سازد از طریق تهران به موازنه‌سازی با آمریکا در منطقه و جهان دست بزند. در مقابل، ایران نیز با استفاده از اهرم آلمان می‌تواند در مقابل غرب و روسیه موازنه‌سازی کند و آلمان دروازهٔ ورود ایران به اروپا و وسیلهٔ پیشبرد اهداف سیاست اروپایی آن باشد. علاوه بر این، آلمان می‌تواند به افزایش وزن و جایگاه ایران در سازمان‌های بین‌المللی کمک کند و از اهداف مشروع و به حق ایران برای تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای حمایت به عمل آورد.

۲. **امنیت و ثبات منطقه‌ای:** ازجمله منافع کلیدی مشترک ایران و آلمان، امنیت و ثبات در منطقهٔ خاورمیانه و خلیج فارس است. همجواری ایران با روسیه، افغانستان، خلیج فارس و شامات و نفوذ آن در منطقه و جامعهٔ بین‌المللی در کنار داشتن ظرفیت‌های یک قدرت منطقه‌ای می‌تواند به حل بحران‌ها و تنش‌های موجود کمک کند. البته به شرطی که منافع

امنیتی ایران و پویایی‌های منطقه از سوی غرب نادیده انگاشته نشود و غرب و در رأس آنها آمریکا با کاستن از نفوذ خود، امکان حل منطقه‌ای بحران‌ها و منازعات را فراهم سازند. طبیعی است هر نوع استراتژی مبتنی بر در نظر نگرفتن یک یا چند بازیگر منطقه‌ای، مخالف اصول موازنه و محکوم به شکست است. امروزه نبود ساختارهای همکاری منطقه‌ای در خاورمیانه، یکی از نتایج مداخلهٔ غرب در منطقه و رقابت همیشگی بین همسایگان است. چنانچه آلمان و دیگر دول اروپایی در کنار آمریکا بتوانند اختلافات خود با ایران را به خاطر همگرایی منطقه‌ای کنار نهند و اقدامات مثبت ایران در منطقه نظیر مواضع سازنده در قبال افغانستان، عراق، خلیج فارس را ارج نهند، امکان ایجاد ساختارهای امنیت منطقه‌ای فراهم می‌آید؛ ساختارهایی که تأمین‌کنندهٔ منافع هر دو طرف و دیگر بازیگران خواهند بود. بدیهی است ارتباط تنگاتنگ بین ایران و آلمان، باعث تثبیت هرچه بیشتر و بهتر چنین ساختارهایی می‌شود.

۳. **امنیت انرژی:** آلمان از نظر منابع نفت و گاز، کشور فقیری است و ۹۷ درصد نفت و ۸۳ درصد گاز خود را از خارج وارد می‌کند.[۳۰] این وضعیت روندی فزاینده دارد و وابستگی آلمان به نفت و گاز وارداتی روز به روز بیشتر می‌شود. بعد از روسیه؛ نروژ، هلند، بریتانیا و دانمارک به ترتیب از تأمین‌کنندگان اصلی نیازهای انرژی آلمان هستند و روسیه به‌خصوص در تأمین منابع گاز مورد نیاز آلمان، نقشی کلیدی ایفا می‌کند. با توجه به روند فزایندهٔ مصرف انرژی در جهان، آلمان با مشکلات پیچیده‌ای در آینده برای تأمین نیازهای خود مواجه خواهد بود و امنیت

انرژی آن به خطر خواهد افتاد.

خاورمیانه و کشورهای نفت‌خیز آن و در رأس آنها ایران می‌تواند به رفع این نقیصه حیاتی و تضمین امنیت انرژی آلمان کمک بسیاری نماید. در حال حاضر، آلمان تنها ۶ درصد نفت خود را از خلیج فارس وارد می‌کند و صادرات گاز از این منطقه به آلمان صورت نمی‌گیرد.[۳۱] بنابراین، صادرات نفت و گاز ایران به آلمان، کمک مؤثری به متنوع‌سازی واردات انرژی آن خواهد کرد و از وابستگی آن به نفت و گاز روسیه خواهد کاست. علاوه بر این، وسعت خاک ایران و ظرفیت بالای آن در ترانزیت انرژی باعث خواهد شد آلمان به دیگر منابع موجود در منطقه ازجمله منابع نفت و گاز آسیای میانه، دسترسی آسان و تضمین‌شده‌ای داشته باشد و بیش از پیش امنیت انرژی خود را افزایش دهد. از این رهگذر، سرمایه‌گذاری‌های گستردهٔ آلمان نیز باعث شکوفایی هرچه بیشتر صنعت نفت و گاز ایران شده و به توسعهٔ فنی آن کمک شایانی خواهد نمود.

۴. مبارزه با تروریسم بین‌المللی و افراط‌گرایی: اولین همکاری‌های امنیتی بین ایران و آلمان در زمینهٔ مبارزه با تروریسم به‌دنبال سفر برنت اشمیدباور[1]، وزیر مشاور صدراعظم آلمان و مسئول هماهنگی سرویس‌های سرویس‌های اطلاعاتی فدرال، به تهران در مه ۱۹۹۲ آغاز شد. پیرو این دیدار، ایران تلاش‌های خود را برای آزادی دو گروگان آلمانی در لبنان آغاز کرد که در نهایت در ژوئن همان سال به آزادی این گروگان‌ها و

1. Bernd Schmidbauer

واکنش بسیار مثبت افکار عمومی آلمان به این اقدام ایـران انجامیـد.[۳۲] در اکتبر ۱۹۹۳، وزیر اطلاعات ایران، علی فلاحیان به دعوت همتای آلمـانیش و برای گسترش روابط امنیتی و اطلاعاتی، به بن سفر کرد. در این ملاقات دو طرف موافقت کردند در زمینهٔ مبارزه با تروریسم بین‌المللـی و قاچـاق مواد مخدر با یکدیگر همکاری نمایند.[۳۳] بعد از حمـلات تروریسـتی ۱۱ سپتامبر مبارزه با القاعده و تروریسم بین‌المللـی بـه یکـی از اولویـت‌هـای اصـلی امنیتـی آلمـان تبـدیل شـد. جمهـوری اسـلامی ایـران از نخسـتین کشورهایی بود که این حملات را محکوم کرد و به یاری جامعهٔ بین‌المللی در افغانستان برای شکست القاعده شتافت. علاوه بر این، قرائت شـیعی از اسلام، امکان هرگونه اقدام افراطی و عملیات تروریستی را از بـین بـرده و در مقابل اسلام سلفی به‌عنـوان مولـد اسـلام افراطـی قـرار گرفتـه اسـت. بنابراین، بدیهی است که ایران به‌عنـوان پایگـاه شـیعه در جهـان اسـلام و برخـوردار از یـک دسـتگاه امنیتـی و اطلاعـاتی مسـلط بـر جریـان‌هـای تروریستی می‌تواند به آلمان در زمینهٔ مبارزه با تروریسم و تحقـق یکـی از اهداف اصلی امنیت ملی آن کمک کند.

۵. فرصت‌های اقتصادی: آلمان در نیم‌قرن اخیر یکی از شرکای اصلی ایران در زمینهٔ تجارت خارجی بوده و سـابقه‌ای طـولانی و سـالم در ایـن حوزه دارد. این کشور به‌سبب جایگاه و قدرت اقتصادی خود در جهـان و عضویت مؤثر در بسیاری از نهادهای مالی جهانی، نقشی کلیدی در تعیـین استراتژی اقتصادی قدرت‌ها و سازمان‌های اقتصادی جهانی ایفا می‌کنـد و می‌تواند به ایران در راستای توسعهٔ فنـی و اقتصـادی کمـک‌هـای شـایانی

نماید. این کشور می‌تواند خریدار عمدهٔ نفت و گاز ایران شود ـ امری که در راستای امنیت ملی آن است ـ و به بزرگ‌ترین بازار کالاهای غیرنفتی ایران تبدیل گردد. در مقابل، ایران از بازار مصرف گسترده‌ای سود می‌برد که به‌خاطر حسن شهرت کالاهای آلمانی، می‌تواند به عنصر کلیدی حیات اقتصادی آلمان یعنی صادرات کالا کمک کند و دو کشور به شرکای اقتصادی قابل اعتمادی برای یکدیگر تبدیل شوند. هرچند بعد از پیروزی انقلاب، جنبهٔ اقتصادی و تجاری روابط با آلمان بسیار پررنگ بوده و آلمان از شرکای ممتاز اقتصادی ایران به حساب می‌آید، اما هنوز روابط تجاری و اقتصادی فاقد ساختارها و قراردادهای لازم برای شکوفایی هرچه بیشتر است. به بیان دیگر، علی‌رغم دیدگاه‌های مثبت در هر دو کشور نسبت به اقتصاد یکدیگر و پتانسیل‌های نهفته در همکاری‌های نزدیک‌تر اقتصادی، برای روابط اقتصادی نهادسازی نشده و تأثیر تحولات سیاسی و فشارهای آمریکا بر این روابط بسیار بوده است. بدون تردید کاهش روابط اقتصادی و تجاری بین ایران و آلمان، فضای کلی روابط بین دو کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به کاهش هرچه بیشتر مناسبات می‌انجامد؛ امری که در راستای منافع هیچ یک از دو کشور نیست.

نتیجه‌گیری و توصیه‌ها

هویت سیاست خارجی آلمان به‌خاطر طی کردن روند تکاملی خود، هنوز شکل نهایی و قطعی خود را نیافته و مؤلفه‌های آن هنوز تثبیت و نهادینه نشده است. این عدم قطعیت، در سیاست خاورمیانه‌ای آلمان بروز

چشمگیری دارد و باعث شده این سیاست فاقد استراتژی مشخص در قبال خاورمیانه و مسائل آن باشد. فقدان چنین استراتژی‌ای به نداشتن تعریف درست از منطقه به‌عنوان یک کل بازمی‌گردد. به همین خاطر منافع آلمان در خاورمیانه به شکل نظام‌مند مورد تجزیه و تحلیل قرار نمی‌گیرد و در نتیجه این کشور نمی‌تواند به شکل مناسب به حل معضلات در خاورمیانه کمک کند و به ایفای نقش بپردازد. با این وجود، تردیدی نیست که آلمان دارای اولویت‌های مشخص در قبال ایران و رژیم اسرائیل است.

نقطه ضعف دیگر سیاست خاورمیانه‌ای آلمان این است که این کشور فاقد پیوندهای دو جانبهٔ قوی همانند ایالات متحده، فرانسه و انگلستان با کشورهای منطقه است و به همین خاطر فضای مانور کمی در منطقه دارد. به‌عنوان مثال، به‌خاطر حضور پررنگ آمریکا در تمام کشورهای منطقه به استثنای ایران، آلمان تنها تا حدودی در مسائل مربوط به ایران به‌خصوص بحث هسته‌ای امکان مانور پیدا کرده است. با این وجود، شاهدیم که از سال ۲۰۰۵ به این‌سو، آلمان با تقلیل روابط با ایران به بحث هسته‌ای و کنار گذاشتن سیاست «ایجاد تغییر به‌واسطهٔ آشتی و تعامل»[1] و پیوستن به سیاست اعمال تحریم علیه ایران، عملاً فرصت استفاده از بهترین اهرم خود یعنی ایران را در راستای پیشبرد سیاست خاورمیانه‌ای‌اش از دست داده و در این حوزه ابتکار عمل را به آمریکا و بعد از آن به محور لندن ـ پاریس واگذار کرده است.

---

1. Change through Rapprochement

آلمان باید به‌خوبی بداند که رقبای جدید با ورود به خاورمیانه عملاً باعث کاهش هرچه بیشتر امکانات سیاست خارجی آلمان در منطقه شده‌اند. روسیه مدتهاست که به تحکیم موقعیت خود در بخش انرژی پرداخته و از تأمین‌کنندگان اصلی نیازهای تسلیحاتی کشورهای منطقه است. چین و هند سالهاست که رقابتی جدی بر سر نفت و گاز منطقهٔ خاورمیانه و به‌خصوص خلیج فارس دارند و در آینده حضور آنها در منطقه پررنگ‌تر نیز خواهد شد. در حال حاضر هم کشورهای حوزهٔ خلیج فارس بخش عمده‌ای از نفت و گاز خود را به شرق آسیا صادر می‌کنند. از این رو، تا زمانی که آلمان جایگزینی برای سیاست‌های آمریکا در منطقه مثلاً در ارتباط با ایران، سوریه و حماس پیدا نکند و طرح‌های مستقل برای جایگزینی سیاست‌هایی چون منزوی‌سازی ایران نداشته باشد، نمی‌تواند به‌عنوان یک بازیگر مستقل به ایفای نقش بپردازد و حتی به پیشبرد یک سیاست مستقل، هدفمند و مطمئن اروپایی در خاورمیانه کمک کند.

هرچند بهبود کلی روابط ایران و آلمان تا حد زیادی به رفع ضعف‌های مذکور و اصلاحات ساختاری در سیاست خاورمیانه‌ای آلمان بستگی دارد، با این وجود دو طرف می‌توانند با انجام اقداماتی از بدتر شدن روابط ممانعت به‌عمل آورند و زمینه‌های ارتقاء مناسبات در عرصه‌های مختلف را فراهم سازند. ازجمله این اقدامات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تمرکز بر روی منافع مشروع به معنای چشم پوشیدن از ارزش‌ها نیست. اگر دو طرف نتوانند گوش شنوایی برای هم داشته باشند، فرصت آگاهی از معیارهای طرف مقابل فراهم نمی‌شود و زمینهٔ ایجاد تفاهم

به‌وجود نمی‌آید. بنا نهادن روابط براساس اصول هنجاری و مبتنی بر معیار و تمرکز بر روی منافع مشروع، پیش‌شرط خوبی برای ارتقاء روابط و پیشبرد گفت‌وگوها برای حل مسائل است. بدیهی است احساساتی کردن روابط و ایدئولوژی محور بودن سیاست‌های دو طرف نمی‌تواند ارتباطی با جهت‌گیری مبتنی بر معیار و ارزش‌ها داشته باشد و تنها به بدتر شدن اوضاع می‌انجامد.

۲. از آنجا که بحث هسته‌ای مهم‌ترین مانع کنونی در بهبود مناسبات بین ایران و آلمان است، می‌توان به‌جای تعلیق غنی‌سازی بر شفاف‌سازی و راستی‌آزمایی فعالیت‌های هسته‌ای ایران متمرکز شد. هرچند شبیه این راه قبلاً طی شده، اما با توجه به شرایط فعلی، چنین اقدامی هم می‌تواند اهداف غرب و در بین آنها آلمان و هم اهداف جمهوری اسلامی ایران را محقق سازد. شفاف‌سازی به اعتمادسازی می‌انجامد و در صورت به‌وجود آمدن اعتماد دیگر نیازی به جایگزین فنی آن یعنی تعلیق غنی‌سازی نیست. علاوه بر این، آلمان به کمک دیگر دول غربی می‌تواند فضایی را ایجاد کند که در آن اتخاذ تصمیم‌های مهم از سوی دو طرف و چشم‌پوشی از امتیازهای موقت تکنیکی، آسان‌تر شود.

۳. دخالت ندادن اضطرار موضوع هسته‌ای به دیگر منافع مشترک ایران و آلمان، کمک شایانی به استمرار روابط و ارتقاء مناسبات می‌کند. همان‌طور که گفته شد آلمان نباید نقش و اهمیت ایران در منطقه و جهان را فراموش کند و کل منافع خود را به بحث هسته‌ای تقلیل دهد. از این رو، همکاری با ایران در دیگر حوزه‌ها، هم به منافع آلمان در منطقه و هم

به منافع ایران کمک خواهد کرد.

۴. پرهیز دو طرف از مجادلات لفظی و تبلیغات رسانه‌ای منفی، نقشی کلیدی در ایجاد یک فضای مناسب برای تداوم و ارتقاء روابط دوجانبه دارد. با توجه به تبلیغات شدید و فضای رسانه‌ای به‌شدت منفی علیه جمهوری اسلامی ایران در آلمان، وظیفه نمایندگی‌های دیپلماتیک ایران در این کشور برای بهبود تصویر و وجهه جمهوری اسلامی نزد افکار عمومی آلمان با بهره‌گیری از دیپلماسی فرهنگی کارآمد و هوشمند سنگین‌تر است. برای نیل به این مقصود ضروری است تا بخش روابط عمومی سفارت ایران در آلمان تقویت شود و بهبود و افزایش ارتباط با رسانه‌ها، اطلاع‌رسانی به موقع و به‌جا دربارهٔ تحولات و بحث و بررسی مسائل مطرح نزد افکار عمومی آلمان، در دستور کار قرار گیرد. بدون شک استفاده از کادر حرفه‌ای، تقویت روابط مردم با مردم و نترسیدن از برقراری ارتباط با افکار عمومی، از پیش‌شرط‌های یک دیپلماسی فرهنگی مؤثر خواهد بود. در این ارتباط، ضروری است تا سفیر ایران در آلمان هرچه بیشتر بر ارتباطات خود با اقشار مختلف آلمان بیفزاید و از صدور بیانیه‌های مطبوعاتی گاه‌وبی‌گاه و یا مصاحبه‌های گزینشی با برخی رسانه‌ها و به‌عبارت بهتر ارتباط یک‌جانبه فراتر رود و زمینهٔ ارتباط متقابل و دوجانبه بین سفارت و افکار عمومی را فراهم آورد. در این صورت از فشار لابی صهیونیستی علیه پارلمان و دولت آلمان کاسته شده و گسترش و ارتقاء روابط تسهیل خواهد گردید.

۵. ایران و آلمان باید به موضوعاتی که می‌توان دربارهٔ آنها همکاری

داشت، امکان تحقق بدهند و آنها را به رسمیت بشناسد. از مهم‌ترین این موضوعات، امنیت انرژی، ثبات منطقه‌ای (با محوریت افغانستان)، همکاری‌های علمی و فنی، مبارزه با تروریسم، مقابله با مهاجرت غیرقانونی و مقابله با قاچاق مواد مخدر است. بدیهی است اعتمادسازی پیش‌شرط چنین همکاری‌هایی است و مقامات آلمانی باید با تبلیغات منفی در این زمینه مقابله کنند.

۶. هرگونه اقدام برای عادی‌سازی روابط دوجانبه مفید و مؤثر خواهد بود. در این چهارچوب، افزایش همکاری‌ها و مناسبات فرهنگی با توجه به عقبهٔ فرهنگی و تمدنی هر دو کشور، یافتن راه‌های تازه برای گسترش روابط اقتصادی و تجاری در شرایط تحریم و بیان شفاف خواست‌ها و ایجاد یک گفتمان فعال توصیه می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

1. Die Zeit, 7. Jan. 1994. S.9.

۲. موسویان، سید حسین (۱۳۸۵). *چالش‌های روابط ایران و غرب؛ بررسی روابط ایران و آلمان*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ص. ۳۳.

۳. همان.

۴. رحمانی، علی (۱۳۸۴). *آلمان؛ منافع ملی و امنیت جمهوری اسلامی ایران*، تهران: مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ص. ۴۳.

5. <www.iranembassy.de/per/political_relations.htm>

۶. موسویان، همان، ص. ۳۷.

۷. همان، ص. ۶۲.

۸. همان، ص. ۶۴.

9. <www.auswaertiges-amt.de/EN/Aussenpolitik/Laender/Laenderinfos/01-Nodes/Iran-node.html>
10. Statistisches Bundesamt, Statistisches Jahrbuch 2010, Aussenhandel/ S. 481.
11. Ibid.
12. Ibid.
13. Ibid.

۱۴. رحمانی، همان، ص. ۵۴.

15. <www.iranembassy/per/Culturalrelations.htm>

۱۶. کیانی، داوود. «رویکرد آلمان، سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا»، *سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیهٔ اروپا*، مرکز تحقیقات استراتژیک، ص. ۱۶۶.

۱۷. ثقفی عامری، ناصر (۱۳۸۵، اردیبهشت). «سیاست آلمان در قبال جمهوری اسلامی ایران»، *پژوهش هیجدهم*، مرکز تحقیقات استراتژیک،

ص. ۱.

۱۸. کیانی، همان، ص. ۱۶۷.

۱۹. رحمانی، همان، ص. ۶۱.

۲۰. عامری، همان،ص. ۳.

21. Steinberg, Guido (2009, Sep). German Middle East and North Africa Policy, Interest, Strategies, Options, SWP, p. 67.

۲۲. احمدی لفورکی، بهزاد. «چالش‌های اتحادیهٔ اروپا در خاورمیانـه»، نشـریهٔ *پگاه حوزه*، شمارهٔ ۲۵۴، ص. ۳۱.

23. Wachstum. Bildung. Zusammenhalt, Koalitionsvertrag zwischen CDU, CSU und FDP, P. 122.
24. Ibid.
25. Westerwelle's, Guido (2009, 27 Sep). "Foreign Policy; Germany's new foreign minister answers IP", *IP Global*.

۲۶. موسویان، همان، ص. ۱۵۰.

27. Germany Wants new Sanctions against Iran, AFP, 2008, 13 Dec.

۲۸. عامری، همان، ص. ۱۰.

29. Watter Posch, Iran and Euopean Union, The Iran Primer, <http://iranprimer.usip.org/resource/iran-and-european-union>
30. Steinberg, Ibid, p. 59.
31. Ibid. p. 60.

۳۲. موسویان، همان، ص. ۱۰۲.

۳۳. همان.

فصل هفتم
روابط جمهوری اسلامی ایران با بریتانیا و تأثیر آن بر مناسبات ایران و اتحادیهٔ اروپا با تأکید بر دههٔ اخیر میلادی ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰

علیرضا موسوی‌زاده[1]

چکیده

این مقاله یک بررسی آرشیوی براساس اسناد آرشیو ملی بریتانیا و تحلیلی است بر روابط جمهوری اسلامی ایران با بریتانیا و تأثیر آن بر مناسبات ایران و اتحادیهٔ اروپا با تأکید بر دههٔ اول قرن بیست‌ویکم میلادی. در این چهارچوب، اول مروری بر روابط جمهوری اسلامی ایران و بریتانیا از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸ میلادی) تا پایان دههٔ اول قرن بیست‌ویکم صورت می‌گیرد، که در این قسمت به سؤالاتی در رابطه با روابط دو کشور پاسخ داده می‌شود. سپس روابط بریتانیا و ایالات متحدهٔ

۱. دکترای سیاست بین‌الملل از دانشگاه ولز و استاد دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی تهران

آمریکا و پیامدهای آن بر روی جمهوری اسلامی ایران بحث و بررسی می‌شود. در ادامه به دیدگاه دو حزب حاکم بریتانیا نسبت به جمهوری اسلامی ایران و اینکه آیا در روند سیاست‌های آنها در این زمینه تغییری صورت گرفته یا نه یا اگر هست این تغییرات چیست، پرداخته می‌شود. در پایان نیز مسائل مطرح بین دو کشور مورد بررسی قرار می‌گیرند و در چهارچوب آن به بحث تأثیر بریتانیا بر سیاست‌های اتحادیهٔ اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران پرداخته می‌شود. در این مقاله تلاش شده از دید بریتانیا به روابط فیمابین نگاه و با استفاده از اسناد و مدارک آنها، روابط فوق تحلیل شود.

واژگان کلیدی: بریتانیا، اتحادیهٔ اروپا، ایالات متحدهٔ آمریکا، اقتصاد، روابط خاص، سیاست خارجی

مروری بر روابط جمهوری اسلامی ایران و بریتانیا از پیروزی انقلاب اسلامی تا پایان دهۀ اول قرن بیست‌ویکم

روابط اتحادیۀ سلطنتی بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی یا UK[1](۱) با ایران، به زمان ادوارد اول، پادشاه انگلستان در قرن سیزدهم میلادی بازمی‌گردد، یعنی زمانی که برای اولین بار دربار انگلستان نمایندۀ خود، جفری آو لانگلی[2] را به کشورمان فرستاد تا با پادشاه سلسلۀ ایلخانی جهت ایجاد روابط سیاسی بین دو دولت، دیدار کند.

نگرانی بریتانیا از تهدید کمونیسم و کمبود منابع مالی برای دفاع مؤثر در پی بحران اقتصادی آن کشور بعد از جنگ جهانی دوم، منجر به اتحاد بریتانیا با ایالات متحدۀ آمریکا شد. در مقابله با سیاست توسعه‌طلبانۀ اتحاد شوروی، دولت کارگری بریتانیا در سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴ و دولت‌های محافظه‌کار آن کشور بین سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۳ دارای همین دیدگاه بودند. اتلی، نخست‌وزیر دولت کارگری بریتانیا در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۱ و وزیر خارجۀ وی، بوین، و چرچیل، نخست‌وزیر دولت محافظه‌کار بریتانیا از سال ۱۹۵۱ به بعد، با یکدیگر در کابینه جنگ جهانی دوم کار کرده بودند. بوین مصمم بود که آمریکایی‌ها را در دفاع از اروپای غربی و به‌ویژه بریتانیا درگیر کند. چرچیل که در سال ۱۹۴۰ نخست‌وزیر کابینه جنگ بود، مانند بوین سعی می‌کرد که آمریکایی‌ها از بریتانیا و کشورهای مشترک‌المنافع در قبال دشمن دفاع کنند. بنابراین، هر سه نفر در

---

1. United Kingdom   2. Geoffrey of Langley

رابطه با سیاست دفاعی بریتانیا با یکدیگر توافق داشتند.

امروز هم بریتانیا همچنان آیندهٔ خود را در وابستگی به ایالات متحده می‌داند و این کشور گام به گام با ایالات متحدهٔ آمریکا و در پشت سر آن حرکت می‌کند؛ امری که درباره روابط با جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۵۷ تا به امروز نیز صادق است. از موارد دیگر که خارج از موضوع این مقاله می‌باشند، همراهی بریتانیا با ایالات متحدهٔ آمریکا در بحران بالکان دههٔ ۱۹۹۰ میلادی، جنگ با عراق جهت بیرون راندن آن کشور از کویت، جنگ افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی و جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی را می‌توان نام برد.

در سال ۱۹۵۴، یک سال بعد از آنکه دکتر مصدق، نخست‌وزیر ایران، به‌واسطهٔ کودتا از قدرت خلع شد، سر راجر میکینز، سفیر بریتانیا در واشنگتن، نوشت: «آمریکایی‌ها آمده‌اند که جای ما را در خاورمیانه تصرف کنند. نفوذ آنها در خاورمیانه پس از جنگ جهانی دوم به‌طور گسترده‌ای زیاد شده است، به‌نحوی که به‌گونه‌ای استوار به‌عنوان یک قدرت خارجی در عربستان سعودی ظاهر شده‌اند. آنها در حال مسلط شدن بر ایران هستند».(۲)

بعد از جنگ جهانی دوم به‌سبب ضعف اقتصادی، بریتانیا دیگر قادر نبود به‌لحاظ نظامی و به‌خصوص در عرصهٔ تکنولوژی اتمی، خود را در سطح رقابت با سایر رقبایش نگه دارد. ترس از تهدید کمونیسم نسبت به منافع بریتانیا در ایران و همچنین در خلیج فارس نیز دولت این کشور را مجبور کرد با آمریکا وارد اتحاد شود. به‌سبب ضعف موقعیت و محدودیت‌های موجود، دولت بریتانیا می‌بایست برای حفاظت از منافع خود به تقسیم

مسئولیت‌ها مبادرت نماید. منافع بریتانیا در ایران و خلیج فارس به غیر از سهم ۴۰ درصدی در کنسرسیوم بین‌المللی نفت ایران، شامل موارد زیر بود:

الف) تأمین ۵۰ درصد از مصرف نفت بریتانیا از کویت؛

ب) ساختن سدی در مقابل نفوذ کمونیسم.(۳)

از آنجایی که ایالات متحدهٔ آمریکا تنها کشوری بود که می‌توانست در مقابل فشار کمونیسم ایستادگی کند، دولت بریتانیا رهبری ایالات متحده را پذیرفت. اما در این میان، ارزیابی واشنگتن از تهدید اتحاد شوروی نسبت به ایران و منطقه خلیج فارس، با ارزیابی لندن تفاوت چندانی نداشت. از دید ایالات متحده، به‌سبب نزدیکی شوروی به منطقه، می‌بایست ناحیهٔ مدیترانهٔ شرقی و خاورمیانه را به‌شدت کنترل کرد.(۴)

از این رو، ایران در سیاست و افکار استراتژیک آمریکا، اهمیت روزافزونی پیدا کرد و مهار کردن اتحاد جماهیر شوروی و جلوگیری از دسترسی آن کشور به منابع نفت خلیج فارس و تولید و عبور نفت بدون مداخله کمونیست‌ها، به هدف مشترک هر دو کشور ایالات متحدهٔ آمریکا و بریتانیا تبدیل شد.

دولت بریتانیا به‌دلیل شرایط اقتصادی، بیشتر تمایل داشت آمریکا در دفاع از خلیج فارس نقش پیشرو را ایفا نماید، گرچه واشنگتن تا آن زمان به پیمان بغداد نپیوسته بود. از دید دولت بریتانیا، ایالات متحده باید به لزوم مشارکت بریتانیا در دفاع از منافع غرب و منافع ملی آمریکا پی می‌برد. طبق گفتهٔ سلوین ـ لوید، وزیر امور خارجهٔ بریتانیا، «باید در صدد آن باشیم که آمریکا موقعیت ما را در خلیج فارس به‌عنوان تضمین‌کنندهٔ منافع غرب درک

کند. این شامل منافع شرکت‌های نفتی بریتانیا نیز می‌شود».[۵]

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بریتانیا همچنان آیندهٔ روابط خود با ایران را در چهارچوب روابطش با آمریکا ارزیابی کرد، که هنوز در آغاز قرن بیست‌ویکم این استراتژی با انرژی کامل به حیات خود ادامه می‌دهد. بریتانیا پس از انقلاب اسلامی ایران، قدم به قدم با ایالات متحده در حرکت بوده است؛ مانند حضور بریتانیا در خلیج فارس، همراهی با ایالات متحده در جنگ نفت‌کش‌ها، جنگ اول خلیج فارس، اشغال عراق در مارس ۲۰۰۳ و موضع‌گیری در مقابل جمهوری اسلامی ایران در زمینهٔ مسئلهٔ هسته‌ای.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، بریتانیا و ایالات متحدهٔ آمریکا در جهت کنترل انقلاب اسلامی گام برداشتند به این معنی که هر دو کشور سعی کردند با اتهام نقض حقوق بشر از سوی ایران، آن را تحت فشار قرار دهند و با خنثی نمودن تبلیغات ضد غربی ایران در مجامع بین‌المللی و افکار عمومی، چهرهٔ آن را نزد ملل جهان مغشوش نمایند.[۶]

آمریکا سعی کرد ایران را از لحاظ اقتصادی و سیاسی منزوی کند و بریتانیا از این سیاست حمایت کرد؛ زیرا از دید آن نه‌تنها منافعش در چهارچوب روابط با ایالات متحده بود، بلکه پس از انقلاب اقدامات و تبلیغات ضد بریتانیایی همراه با تبلیغات ضد آمریکایی در ایران انجام می‌گرفت؛ مانند حمله به سفارت بریتانیا در تهران و به آتش کشیدن بخشی از آن. پس از تصرف سفارت آمریکا در تهران موضع آن علیه ایران حادتر شد و این کشور، کانادا، ژاپن و اروپای غربی را برای تحریم

اقتصادی و سیاسی ایران تحت فشار شدید گذاشت و البته بریتانیا در این راه باز هم در پشت سر ایالات متحده حرکت کرد. در آن دوره دولت‌های آمریکا و بریتانیا به غیر از ادامهٔ سیاست همکاری با یکدیگر (در آغاز جمهوری اسلامی) هر دو از طیف چپ بودند و دارای ایدئولوژی‌های نزدیک. نزدیکی ایدئولوژیک دو دولت (در بریتانیا در زمان انقلاب اسلامی، دولت کارگری جیمز کالاهان و در آمریکا دولت دموکرات جیمی کارتر بر سر کار بود) خود کمکی به جهت تحقق سیاست همکاری بریتانیا با آمریکا در قبال ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود.

بدین ترتیب، مشاهده می‌شود که همکاری و همراهی بریتانیا با ایالات متحدهٔ آمریکا در رابطه با مناسباتش با ایران پس از انقلاب اسلامی تضعیف نشده و از بین نرفته و به‌خصوص بر روی روابط اتحادیهٔ اروپا با جمهوری اسلامی ایران تأثیر گذاشته است. به‌بیان دیگر، سیاست «روابط خاص» بریتانیا و آمریکا در منطقه علی‌رغم پیروزی جمهوری اسلامی در ایران به روند خود ادامه می‌دهد.

جنگ بین ایران و عراق در سال ۱۹۸۰، استراتژی «روابط خاص» را یک قدم دیگر نسبت به جمهوری اسلامی ایران حادتر کرد و نتیجهٔ آن چیزی نبود جز بهبودی روابط ایالات متحده با عراق که از سال ۱۹۶۷ میلادی قطع بود. در نتیجه، ارسال اطلاعات نظامی به عراق علیه ایران از سوی آمریکا توسط هواپیماهای آواکسی که به عربستان سعودی فروخته شده بود، از سر گرفته شد.[۷] ایالات متحده از هر حرکتی که متضمن ضربه زدن به جمهوری اسلامی بود استقبال می‌کرد.

در جریان جنگ، بریتانیا هم با توجه به استراتژی «روابط خاص» با ایالات متحده، از ارائهٔ کمک‌های اطلاعاتی و تسلیحاتی به عراق کوتاهی نکرد.[۸] در اواخر جنگ ایران و عراق، ناوهای بریتانیایی با هدف ادعایی ایجاد امنیت در کشتیرانی، در خلیج فارس حضور یافتند. این کشور تلاش کرد از طریق توافق‌های متعدد با کشورهای منطقهٔ خلیج فارس موقعیت خود را در منطقه تحکیم بخشد و بعد از پایان جنگ ایران و عراق همچنان به این روند ادامه داد. در این چهارچوب، بریتانیا اقدام به ایجاد ترتیبات امنیتی جدید نمود که عبارت بودند از:

۱. حضور مستقیم نظامی همراه با نیروهای آمریکایی به‌منظور بازداشتن انقلاب اسلامی ایران و جلوگیری از بسط نفوذ آن در منطقه؛

۲. تکیه بر توانایی‌ها و قابلیت‌های موجود در منطقهٔ خلیج فارس و سازماندهی آنها مانند شورای همکاری خلیج فارس در راستای مهار ایران.

شورای همکاری خلیج فارس، از ماهیت دفاعی و امنیتی برخوردار است و فلسفهٔ وجودی آن به احساس نیاز امنیتی بریتانیا و آمریکا و شیوخ منطقه برای حفظ اهداف و موجودیت‌شان در مقابل ایران بازمی‌گردد.[۹] این شورا از عناصر کلیدی استراتژی «روابط خاص» بین بریتانیا و آمریکا در مقابل ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در آغاز قرن بیست‌ویکم به‌شمار می‌رود.

در حال حاضر، بریتانیا روابط حسنه‌ای با دولت‌های عربی خلیج فارس دارد که از نقش سنتی این کشور به‌عنوان قیّم شیخ‌نشین‌های خلیج فارس

در قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم ناشی می‌شود. بریتانیا سعی کرده در راستای حفظ منافع خود در خلیج فارس، روابطش با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را به روش‌های متفاوت مانند ارتباط با خانواده‌های حاکم، حفظ نماید.

منافع اقتصادی، مانند دسترسی به بازارهای کشورهای ثروتمند عربی حوزهٔ خلیج فارس، فروش اسلحه، معاملات نفتی و مهار کردن جمهوری اسلامی ایران، موجب گردیده که استراتژی «روابط خاص» بریتانیا با آمریکا نقش فعالی در مناسبات دیپلماتیک با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس ایفا کند.[۱۰]

قبل از تحلیل استراتژی «روابط خاص» بین بریتانیا و آمریکا، این نکته را باید گفت که بریتانیا جهت بقا و حفظ منافع خود تصمیم به اتحاد با آمریکا گرفت. به عبارت دیگر، منافع بریتانیا باعث اتخاذ چنین تصمیمی شد، پس این یک دنباله‌روی کورکورانه نیست، بلکه یک سیاست خارجی درازمدت و کلان می‌باشد که در چهارچوب‌هایی که توضیح داده شد در رابطه با جمهوری اسلامی ایران مطرح گردیده است.

سیاست خارجی بریتانیا در قبال جمهوری اسلامی ایران از شروع انقلاب تاکنون یک سیاست دوگانه بوده است. اول، در چهارچوب سیاست «روابط خاص» با ایالات متحدهٔ آمریکا، و دوم، در چهارچوب ایجاد روابط مستقل با جمهوری اسلامی ایران این کشور توانسته است علی‌رغم روابط سرد با کشورمان، سفارت خود را چندی پس از انقلاب باز کند و تبادل سفیر نماید. به عبارت دیگر، این کشور تلاش نموده خارج از

سیاست کلان «روابط خاص» با آمریکا نیز منافع خود را تأمین نماید.

روابط دیپلماتیک بین بریتانیا و ایران، بعد از انقلاب اسلامی و به‌دنبال حمله به سفارت بریتانیا در تهران و به آتش کشیده شدن قسمتی از آن، به حالت تعلیق درآمد. همچنین تبلیغات ضد بریتانیایی در آن مقطع زمانی تا مدت‌ها ادامه داشت. بریتانیا در پی چنین بحران‌هایی به پیروی از آمریکا در قبال ایران ادامه داد تا اینکه در سال ۱۹۸۸ میلادی مجدداً سفارت خود را در تهران گشود.

در این بین در سال ۱۹۸۰ میلادی، سفارت جمهوری اسلامی ایران در لندن مورد تهاجم یک تیم تروریستی شش نفره قرار گرفت که به گروگان گرفتن تعدادی از پرسنل ایرانی سفارت انجامید. ماجرا پس از شش روز توسط نیروهای ویژهٔ قوای هوایی بریتانیا با آزاد ساختن گروگان‌ها به پایان رسید. با این حال، تنش بین بریتانیا و جمهوری اسلامی ایران به‌دنبال احساسات ضد بریتانیایی در کشورمان ادامه یافت.

پس از باز شدن سفارت بریتانیا در تهران، یک سال طول نکشید که در سال ۱۹۸۹، امام خمینی (ره) به‌دنبال انتشار کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی، فتوای مرگ او را صادر کرد. در نتیجه، بار دیگر روابط دیپلماتیک با لندن قطع گردید. با این حال، بریتانیا که منافع زیادی (ازجمله منافع تجاری و اقتصادی) برای خود در داشتن رابطه با جمهوری اسلامی ایران می‌دید، در سال ۱۹۹۰ در سطح کاردار، روابط دوجانبه را بار دیگر برقرار نمود.

رسیدن آقای خاتمی اصلاح‌طلب به قدرت در سال ۱۹۹۸، از دید لندن چراغ سبزی برای تلاش مجدد جهت ایجاد روابط دیپلماتیک کامل با

جمهوری اسلامی ایران ارزیابی شد. در نتیجهٔ این کار، یک هیئت بلندپایهٔ بریتانیایی به رهبری جک استراو، وزیر امور خارجه، در سال ۲۰۰۱ میلادی برای ایجاد روابط تجاری بین دو کشور، از ایران دیدن کرد.[۱۱] اما باز در سال ۲۰۰۲ وقتی دیوید رداوی به‌عنوان سفیر انگلستان پذیرفته نشد، روابط دو کشور وارد تنش شد.

پس از رد دیوید رداوی به‌علت سوابق جاسوسی، بریتانیا سفیر دیگری را به جمهوری اسلامی ایران معرفی نمود. با این وجود و علی‌رغم روابط دیپلماتیک کامل، روابط بین دو کشور هیچ‌وقت گرم نشد. البته در مقاطعی رفت و آمدهای هیئت‌های بلندپایه بین دو کشور انجام می‌گرفت، اما جمهوری اسلامی ایران به‌دلیل دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم انگلستان در امور کشورمان چه قبل و چه بعد از انقلاب، هیچ‌وقت از این کشور خشنود نبود، ضمن آنکه بریتانیا خود را متحد آمریکا در جهان و در امور مربوط به ایران می‌داند. ورود ملوانان بریتانیایی در سال ۲۰۰۷ میلادی به آب‌های ایران و دخالت‌های بریتانیا در انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۰۹ باعث تیرگی هر چه بیشتر روابط دو کشور و قرار گرفتن این روابط در پایین‌ترین سطح آن گردید. بریتانیا همچنان در سیاست خارجی کلان، خود را وابسته به آمریکا در چهارچوب «روابط خاص» می‌بیند و دفاع و اقتصاد خود را وابسته به اقتصاد و سیستم دفاعی ایالات متحدهٔ آمریکا ارزیابی می‌کند و در محور اقتصاد انگلوساکسنی حرکت می‌نماید.[۱۲] در بخش بعدی استراتژی «روابط خاص» بین بریتانیا و ایالات متحدهٔ آمریکا جهت شفاف‌سازی تحلیل‌ها، به اختصار بحث و بررسی می‌شود.

استراتژی «روابط خاص» بین بریتانیا و ایالات متحدهٔ آمریکا

انگلستان پس از جنگ جهانی دوم به‌سبب ضعف اقتصادی و مشکلات حضور در خاورمیانه، در عرصهٔ بین‌الملل نمودی ضعیف داشت. این در حالی بود که امپراتوری هنوز به‌طور گسترده‌ای دست‌نخورده باقی مانده و هیچ قدرتی مانند، فرانسه، آلمان و یا شوروی در صدد مبارزه با آن نبود؛ با این حال، این استواری متزلزل به‌نظر می‌رسید. وضعیت مذکور، بریتانیا را به این باور سوق داد که اوضاع رو به بهبود است و امپراتوری همچنان برجای خواهد ماند. مالایا هنوز یکی از منافع مهم بریتانیا به‌شمار می‌رفت و این کشور به‌خاطر حفظ آن یک جنگ چریکی بسیار طولانی را پشت سر گذاشت. اما دستیابی شوروی به بمب هیدروژنی، تمامی معادلات را تغییر داد.

زمانی که دولت محافظه‌کار در سال ۱۹۵۱ روی‌کار آمد، مخارج دفاعی در حال افزایش بود و اقتصاد بریتانیا دیگر از عهدهٔ آن برنمی‌آمد؛ با این حال، چرچیل توجه زیادی نسبت به موضوع دفاع داشت. بمب هیدروژنی در آمریکا در سال ۱۹۵۲ آزمایش شده بود و شوروی هم در سال ۱۹۵۳ بمب هیدروژنی خود را آزمایش کرد. چرچیل به رئیس دفتر خود، جک کلویل، گفته بود: «فاصلهٔ ما از بمب هیدروژنی همان‌قدر است که فاصلهٔ بمب اتم از تیرکمان».[۱۳] چرچیل متقاعد شده بود بمب هیدروژنی که حالا شوروی هم آن را در دست داشت، وضعیت را بدتر کرده است. از این رو، حتی وقتی دیگر در مسند قدرت نبود، سعی کرد که ارتباط تازه‌ای میان بریتانیا و ایالات متحدهٔ آمریکا ایجاد کند و اتحاد

جدیدی به‌وجود آورد. او در یک مسافرت خصوصی به ایالات متحده، در مارس ۱۹۴۶ گفت: «از آستیتن در دریای بالتیک تا ترییست در دریای آدریاتیک پردهٔ آهنینی در پهنهٔ اروپا فرود آمده است».[۱۴] منظور چرچیل آن بود که تنها غرب می‌تواند به توسعه‌طلبی شوروی پاسخ بدهد. او در نطق خود ایدهٔ «روابط خاص» بین کشورهای مشترک‌المنافع امپراتوری بریتانیا و ایالات متحدهٔ آمریکا را مطرح کرد: «وابستگی برادرانه علاوه‌بر احتیاج به دوستی و درک متقابل بین دو سیستم نزدیک به روابط تنگاتنگ مداوم بین مشاوران نظامی ما، تشخیص دشمن مشترک، داشتن سلاح‌های مشابه و مراوده نظامی نیز نیاز دارد».[۱۵] چرچیل پیشنهاد تأسیس پایگاه‌ها، سلاح‌ها و منابع مشترک را به ایالات متحده ارائه کرد و گفت: «روابط خاص یعنی بریتانیا و ایالات متحده بتوانند از امکانات موجود جهت تأمین امنیت هر دو طرف استفاده نمایند. این امکانات استفاده از پایگاه‌های دریایی و هوایی دو طرف را شامل می‌شود که در اقصی نقاط دنیا قرار دارند. این امر قابلیت تحرک نیروی دریایی و هوایی آمریکا را دو برابر می‌کند. همچنین باعث گسترش قوای نظامی بریتانیا می‌شود و در نتیجه مزایای مالی و صرفه‌جویی را برای هر دو کشور بریتانیا و ایالات متحدهٔ آمریکا به‌همراه دارد».[۱۶] عکس‌العمل آمریکا به نطق چرچیل برخلاف انتظار مشتاقانه نبود.

رشد احزاب کمونیست در فرانسه و ایتالیا و عدم عقب‌نشینی اتحاد شوروی از شمال ایران باعث شد که آمریکایی‌ها در اندیشهٔ اتخاذ سیاست مقتدرانه‌تری در مقابل اتحاد شوروی باشند. در سال ۱۹۵۳، زمانی که

چرچیل بار دیگر به قدرت بازگشت، با انرژی و اشتیاق هرچه بیشتر پیگیر سیاست «روابط خاص» با آمریکا شد و در یک نامه به رئیس‌جمهور آمریکا، آیزنهاور نوشت: «امید من برای آینده در اتحاد جهان انگلیسی‌زبان می‌باشد. اگر این امید به حقیقت بپیوندد همه ما خوشبخت خواهیم بود، به غیر از این هیچ‌کس مطمئن نخواهد بود که در آینده چه خواهد شد».[(۱۷)]

لرد هالیفکس، وزیر امور خارجهٔ چرچیل، در گوش لرد کینز در یکی از مذاکرات دیپلماتیک بین مقامات دو کشور در واشنگتن گفت: «حقیقت دارد که آنها (آمریکایی‌ها) گونی‌های پول را دارند، اما ما مغز داریم».[(۱۸)] مک‌میلان، مانند چرچیل، دو رگهٔ بریتانیایی و آمریکایی بود و روابط گرمی با آیزنهاور داشت که به دوران جنگ جهانی دوم برمی‌گشت؛ زیرا وی نمایندهٔ سیاسی دولت بریتانیا به‌عنوان وزیر مقیم، در ستاد مشترک قوای آیزنهاور طی سال‌های ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۴ در مدیترانه بود.[(۱۹)]

در ماه مارس ۱۹۵۷ مک‌میلان و آیزنهاور در برمودا ملاقات کردند. بعد از تبادل نظر صریح و روشن دربارهٔ بحران سوئز، فضای مذاکرات بین دو رهبر بهتر شد. هر دو نفر تماس‌های رده بالا را بین دولت‌های خود احیا نمودند و موافقت کردند که به‌طور مرتب با یکدیگر در تماس باشند. در واقع، در آن ملاقات مک‌میلان و آیزنهاور اساس روابط اتمی بریتانیا و آمریکا را بنا نهادند که تا امروز، یعنی پایان دههٔ اول قرن بیست‌ویکم ادامه دارد. البته در نتیجهٔ توافق‌های ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵، بریتانیا و ایالات متحده جهت تولید سلاح‌های اتمی همکار شده بودند، اما ایالات متحده از اجرای توافق‌ها سر باز زده بود؛ با این حال، چرچیل و روزولت تصمیم

گرفته بودند که جهت ساخت سلاح‌های اتمی با یکدیگر تبادل اطلاعات داشته باشند. در واقع، در ایالات متحده این نظر شروع به رشد کرده بود که آمریکا در انحصار چنین سلاح‌هایی نباید با کسی شریک شود و قانونی به‌سرعت به تصویب رسید که جلوی چنین همکاری‌هایی را بگیرد. این قانون به «قانون مک‌ماهان» معروف بود. در هر حال، انگلستان به برنامهٔ اتمی خود ادامه داد و در سال ۱۹۵۲ موفق شد بمب اتمی‌اش را به‌طور موفقیت‌آمیز آزمایش کند و در سال ۱۹۵۷ هم یک بمب هیدروژنی را منفجر نماید. بنا به نظر وزارت امور خارجهٔ بریتانیا «این کشور سعی کرد خود را به حد ایالات متحدهٔ آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی برساند. اما اینک، در عصر بمب هیدروژن، اگر سعی کنیم به این مسابقه ادامه دهیم، خود را ورشکست می‌نماییم».[۲۰] بریتانیا از عهدهٔ فشارهای مالی برنمی‌آمد.

از طرف دیگر، آیزنهاور همواره طرفدار همکاری اتمی بریتانیا و آمریکا بود و سعی می‌کرد که از نفوذ خود استفاده کند و جلوی قانون مک‌ماهان را بگیرد. در ملاقات آیزنهاور با مک‌میلان در مارس ۱۹۵۷، وی پیشنهاد همکاری بریتانیا و ایالات متحده را در استراتژی بازدارندهٔ اتمی که می‌بایست در چهارچوب ناتو تکامل یابد ارائه داد. آیزنهاور در مورد چنین همکاری در سال ۱۹۵۴ با چرچیل مشورت کرده بود. علاقه آیزنهاور برای به‌کارگیری بریتانیا در استراتژی بازدارندهٔ اتمی ایالات متحده در برمودا به‌خاطر این واقعیت بود که آمریکا می‌خواست موشک‌های برد متوسط دارای کلاهک‌های اتمی را در جایی مستقر کند که مناسب برای رسیدن به

خاک اتحاد جماهیر شوروی باشد و بریتانیا بهترین نقطه بود.

از آنجایی که بریتانیا و ایالات متحده هر دو موافق این امر بودند، موافقت دیگری در ملاقات برمودا در ماه مارس ۱۹۵۷ به‌وجود آمد و قرار شد که ۶۰ موشک میان‌برد تُر[1] در بریتانیا مستقر شوند. این امر منجر به جایگزین شدن موافقت ۱۹۵۲ چرچیل ـ ترومن با کنترل مشترک با «سیستم کلید دوگانه» شد. این سیستم به این معنا بود که هر دو طرف دارای حق وتو جهت استفاده از این سلاح بودند.

طرفین از این معامله راضی بودند، آمریکا موشک‌های خود را نزدیک خاک روسیه مستقر کرده و بریتانیا در موشک‌های بازدارنده سهیم شده بود. قرار برمودا در واقع آغاز روابط اتمی ایالات متحدهٔ آمریکا و بریتانیا بود.

در محافل سیاسی بریتانیا اغلب منتقدان بر آن بوده و هستند که بریتانیا بیش از حد وابسته به ایالات متحدهٔ آمریکا و در نتیجه زیاد تحت نفوذ آن است و این امر باعث آسیب‌پذیری بریتانیا می‌شود. به همین دلیل است که علی‌رغم «روابط خاص» بین بریتانیا و آمریکا، بریتانیا سعی می‌کند که با جمهوری اسلامی ایران روابط دیپلماتیک برقرار کند و این روابط را توسعه دهد. با این وجود، به‌خاطر وابستگی به ایالات متحدهٔ آمریکا و «روابط خاص» با آن کشور، در مقابل ایران قدم به قدم با ایالات متحدهٔ آمریکا و در پشت سر آن کشور حرکت می‌کند.

این همگامی با آمریکا در چهارچوب اقتصادی به شکل خاص و در

---

1. Thor

چهارچوب‌های سیاست خارجی و دفاعی به شکل عام، بر روی روابط جمهوری اسلامی ایران با آمریکا از یک سو، و مناسبات کشورمان با اتحادیهٔ اروپا از سوی دیگر تأثیر گذاشته است.

حال پس از نگاه مختصری بر روی مفهوم «روابط خاص» بین بریتانیا و ایالات متحدهٔ آمریکا، جهت درک بهتر روابط بریتانیا با جمهوری اسلامی ایران و پیامدهای آن برای مناسبات ایران و اتحادیهٔ اروپا، کمی به سیاست‌های دو حزب حاکم در بریتانیا می‌پردازیم.

سیاست‌های دو حزب حاکم در بریتانیا در قبال جمهوری اسلامی ایران

همان‌طور که گفته شد، مطالعه و پژوهش بر روی سیاست خارجی بریتانیا در زمان معاصر، به‌خصوص از اواسط قرن بیستم میلادی و از جنگ جهانی دوم تا به امروز، بدون توجه به ایالات متحدهٔ آمریکا امکان‌پذیر نمی‌باشد. حتی این موضوع دربارهٔ سیاست داخلی بریتانیا هم صدق می‌کند و در رابطه با سیاست‌های احزاب آن کشور، و به‌خصوص احزاب حاکم در بریتانیا، ایالات متحدهٔ آمریکا دارای نقش کلیدی است. با توجه به مطالب ذکرشده در بالا، پرداختن مختصر به ایدئولوژی دو حزب حاکم در بریتانیا، پیش‌نیاز تحلیل سیاست‌های آنها در قبال جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. در وهلهٔ اول می‌پردازیم به حزب محافظه‌کار بریتانیا؛ حزبی که به حزب تندرو در حفظ منافع بریتانیا مشهور می‌باشد و به عبارت دیگر، حزب راست یا حزب دست راستی آن کشور به حساب می‌آید. حزب محافظه‌کار بریتانیا مدعی لزوم در جهت همکاری بین سرمایه و

کارگر، و یک جامعه با سیستم دموکراسی بـا مالکیـت امـوال اسـت. ایـن حزب مدعی لزوم رقابت آزاد در صنایع و از بین رفتن محدودیت‌هـا بـین کارگر و کارفرما و همچنین بین کارگران است. حزب محافظه‌کـار بریتانیـا حزب ارتقاء اجتماعی می‌باشد و در این زمینه بر کیفیت تأکیـد دارد و نـه تساوی. از نظر حزب محافظه‌کار، فرصت کاری و شغلی مهم‌تـر از امنیـت کاری و شغلی است.(۲۱)

اما در کل، سیاست‌های حزب محافظه‌کار بریتانیا قابـل شـاخص‌بنـدی نیست. گاه عقایدی مانند آزادی فردی از ملاک‌های ایـن حـزب بـه‌شـمار می‌رود و گاه فرقی بین ایـدئولوژی آن و دیگـر احـزاب بریتانیـا مشـاهده نمی‌شود.(۲۲) آنچه بدیهی است این است که حزب محافظه‌کار بریتانیا خود را آشکارا قیّم منافع بریتانیا و همچنین محافظه‌کاران، خود را حافظ منـافع این کشور می‌دانند.

دیگر حزبی که در بریتانیا به‌عنوان حزب حاکم مطرح می‌باشد، حـزب کارگر است. حزب کارگر بریتانیا در طول تـاریخ فعالیـت‌هـایش، همیشـه خود را نخست یک حزب سوسیالیست و به‌صورت محدود مارکسیست تلقی کرده است. سازمان و رهنامهٔ (دکترین) این حزب از داخـل جنـبش اتحادیـهٔ کارگری بریتانیا، با تمایلات مصلحت‌گرایی، عمل‌گرایی و آرمان اصـلاح‌شـده قدیمی یعنی انسان‌دوستی مسیحی رشد کرده که در مقاطعی وارد بنیـادگرایی اجتمـاعی و سیاسـی شـده و بـا آزادی‌خـواهی چهـره گشـته اسـت. ایـن خصوصیت‌های سنتی جنبش کارگری بریتانیا، با اینکه مورد تهاجم بعضـی از تئوری‌های مارکسیستی قرار گرفته، به بقای خود ادامه می‌دهد و باعث شـکل

دادن به رهنامهٔ مستعمره‌گرایی حزب کارگر شده است.[۲۳]

حزب کارگر تا سال ۱۹۱۴ فاقد رهنامهٔ مستعمره‌گرایی بود که بتوان آن را از احزاب سوسیالیست اروپا تمیز داد. سال ۱۹۰۰ میلادی جامعهٔ فابیان به رهبری جورج برنارد شاو و سیدنی وب به‌طور آشکار از امپریالیسم حمایت نمود و دیدگاه طرفداران بوئر را مردود شمرد.[۲۴] در سال‌های بعد، حزب از نفوذ سیدنی الیور، سی آر باکستون، ماری کینگزلی و ای‌دی مری که از طیف آزادی‌خواه بودند، اثر پذیرفت. آنان بیشتر به شرایط داخل مستعمرات علاقه‌مند بودند تا تئوری امپریالیسم. این عده فعالانه خواستار اصلاحات بیشتر بودند تا باعث بهتر شدن شرایط و اوضاع و احوال جمعیت بومی شود. تا اینکه هابسن رهنامه‌ای به حزب کارگر ارائه داد و مستعمره‌گرایی را در چهارچوب اقتصادی ارزیابی کرد. این اصلاح‌طلب بنیادگرا که نه سوسیالیست و نه مارکسیست بود، قیمومیت را به‌عنوان یک سیاست به اصطلاح بهتر مستعمره‌گرایی معرفی کرد.[۲۵] حزب کارگر بریتانیا پیش از جنگ جهانی اول اصل قیمومت جامعهٔ ملل آینده را در نظر داشت و به کنترل بین‌المللی در برنامهٔ مستعمره‌گرایی خود مرکزیت داده بود. انگلستان با این کار دو هدف را دنبال می‌کرد: جلوگیری از رقابت جدید برای به‌دست آوردن مستعمرات در بین قدرت‌های جهانی و جایگزین کردن استعمار سرمایه‌داری با یک سیاست اصلاح‌طلبانه که باعث پیشرفت مردم به اصطلاح عقب‌مانده شود و آنها را برای خودمختاری و استقلال آماده کند.[۲۶] علاوه بر اهداف یادشده، حزب کارگر بریتانیا نه‌تنها به دنبال یک سیاست دقیق برای اجرای اصل قیمومیت

و یک سیستم تعریف‌شدهٔ مناسب برای کنترل بین‌المللی بود، بلکه بیشتر قرار دادن تمام مستعمرات زیر نظر جامعهٔ ملل را دنبال می‌کرد.[۲۷] در سال‌های بعد، حزب کارگر خواستار مشمول یافتن اصل قیمومیت برای تمام مستعمرات اروپایی شد، اما حزب سوسیالیست فرانسه به دنبال مستعمرات بیشتر بود تا خودمختاری و استقلال آنها با این سیاست مخالفت کرد و هیچ علاقه‌ای به حرکت حزب کارگر نشان نداد. حمایت حزب کارگر بریتانیا از قیومیت و سپس سیاست خودمختاری تدریجی، باعث شد که اساس اعتماد بین کشور مادر و رهبران ملی‌گرا بنا نهاده شود. چنین دیدگاهی، تا حدی در ایجاد بازار مشترک‌المنافع مدرن بریتانیا به‌عنوان یک نهاد چندنژادی دخیل بود.

با این حال، به گفتهٔ پروفسور گوپتا «نباید ساده‌انگارانه یا احساسی»، به سیاست مستعمراتی حزب کارگر بریتانیا نگریست.[۲۸] وی اشاره می‌کند که «ملاحظات ملی و منافع امپراتوری، به‌ویژه در ارتباط با امور دفاعی و نیازهای اقتصادی بریتانیا، باعث شکل‌گیری سیاست حزب کارگری در قبال مالایا، سریلانکا، آفریقای شرقی، فدراسیون آفریقای مرکزی و نقاط دیگر بین ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۱ شد».[۲۹] ملاحظات مذکور یعنی ملاحظات اقتصادی، در ذهن حزب محافظه‌کار بریتانیا نیز بوده است.

یادداشت ارنست بوین، وزیر امور خارجهٔ دولت کارگری بریتانیا، به نخست‌وزیری، کلمنت اتلی، به‌طور واضح اولویت دولت کارگری را نشان می‌دهد:

بسیار محرمانه

۴ ژانویه ۱۹۴۸

کابینه

یادداشت اولین هدف سیاست خارجی

بریتانیا توسط وزیر امور خارجه

باید توجه کرد که دولت شوروی یک بلوک سیاسی و اقتصادی محکم پشت یک خط بین دریای بالتیک و دریای سیاه درست کرده است. هیچ نشانی در آیندهٔ نزدیک وجود ندارد که بتوانیم روابط عادی با کشورهای اروپایی پشت آن خط داشته باشیم. همان‌طوری که در سند و یادداشت دیگر توضیح داده‌ام، این کشورها تحت تسلط کمونیست‌ها هستند. ما باید یک اتحاد در غرب ایجاد نماییم و به‌نظر من این امر فقط از طریق ایجاد نوعی اتحاد در اروپای غربی شدنی است، چه از نوع رسمی یا غیررسمی با پشتوانهٔ آمریکایی‌ها.[۳۰]

با گسترش قدرت و ثروت ایالات متحدهٔ آمریکا هم حزب کارگر و هم حزب محافظه‌کار بر این باور بودند که اتحاد با آمریکا لازم است. بعد از تصمیم در مورد اعطای استقلال به مستعمرات، هم دولت کارگری (۱۹۴۵ تا ۱۹۵۱) و هم دولت‌های محافظه‌کار (۱۹۵۱ تا ۱۹۶۳) در پی درگیر کردن آمریکایی‌ها در دفاع از اروپای غربی و بریتانیا در مقابل تهدید شوروی بودند.

به گفتهٔ پارتا گوپتا «ملاحظات و منافع ملی در رابطه با نیازهای اقتصادی و دفاعی بریتانیا، باعث شکل‌گیری سیاست خارجی دولت

کارگری می‌شود». در نتیجه در این زمینه، شاید تفاوتی بین نخبگان دو حزب اصلی بریتانیا نباشد و دغدغهٔ اصلی هر دو حزب، حفظ منافع ملی در چهارچوب «روابط خاص» با ایالات متحده است و اتفاقاً در قبال جمهوری اسلامی ایران، این همسویی به‌خوبی مشاهده می‌شود. به عبارت دیگر، به‌رغم آنکه ایدئولوژی دو حزب حاکم در بریتانیا متفاوت از یکدیگر است، رویکرد خارجی آنها به‌ویژه در رابطه با ایالات متحدهٔ آمریکا مشابه می‌باشد.

بر این اساس، مشاهده می‌کنیم که گرچه چرچیل، رهبر بلندپایهٔ حزب محافظه‌کار بریتانیا، پایه‌گذار سیاست «روابط خاص» با آمریکا بوده، سیاستی که تا امروز زنده مانده و ادامه دارد، اما دولت‌های کارگری پس از جنگ دوم جهانی در پیگیری سیاست «روابط خاص» با آمریکا جدی‌تر بوده‌اند و بیشتر کوشیده‌اند آمریکا را درگیر دفاع از منافع خود نمایند. در رابطه با ایران، همسویی مواضع دولت‌های کارگری تونی بلر و گردون براون به آمریکا به‌خوبی محسوس بود و در حال حاضر نیز انگلستان ادامه‌دهندهٔ مواضع آنهاست و تأکید خاصی بر سیاست «روابط خاص» با ایالات متحدهٔ آمریکا دارد.[۳۱]

به گفتهٔ نخست‌وزیر دولت محافظه‌کار بریتانیا، بنیامین دیزرائیلی، «دولت‌ها وقتی به قدرت می‌رسند، اغلب دستور کار آنها از قبل مشخص است».[۳۲] بنابراین، علی‌رغم تفاوت‌های ایدئولوژیکی که در مصرف داخلی دارند، دو حزب حاکم در بریتانیا تغییر فاحشی در روند سیاست خارجی دولت قبل از خود ازجمله سیاست در قبال جمهوری اسلامی

ایران ایجاد نمی‌کنند و ادامه‌دهندهٔ سیاست‌های پیشین هستند.

موضع دولت ائتلافی محافظه‌کار و لیبرال دموکرات بریتانیا در قبال جمهوری اسلامی ایران، بنا به گفتهٔ ویلیام هیگ، وزیر امور خارجهٔ بریتانیا، «در هماهنگی کامل با هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجهٔ آمریکا می‌باشد». در زمان تونی بلر و سپس گردون براون، هماهنگی بریتانیا با ایالات متحدهٔ آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران در نزدیک‌ترین وضع خود قرار داشت و علی‌رغم اینکه در آمریکا یک دولت دست راستی جمهوری‌خواه سر کار بود و در بریتانیا دولتی سوسیالیستی هیچ‌وقت ایدئولوژی، در منافع ملی دو کشور و سیاست خارجی دخالتی نداشت و هر دو کشور در قبال جمهوری اسلامی ایران سیاست‌های مشترک اتخاذ می‌کردند. یا حالا که دولت به اصطلاح دست چپی دموکرات اوباما سر کار در ایالات متحدهٔ آمریکا سر کار می‌باشد و در بریتانیا دولت دست راستی محافظه‌کار زمام امور را در دست دارد، باز هر دو کشور در قبال جمهوری اسلامی ایران، هماهنگی خاص خود را در چهارچوب سیاست «روابط خاص» دارند. پس ایدئولوژی در زمان حال هم بین دو کشور در سیاست خارجی هیچ نقشی بازی نمی‌کند. به عبارت دیگر، روابط بریتانیا با جمهوری اسلامی ایران و تأثیر آن بر مناسبات ایران و اتحادیهٔ اروپا، متأثر از روابط بین بریتانیا و ایالات متحدهٔ آمریکا است.

پس از بررسی مواضع دو حزب حاکم در بریتانیا در زمینهٔ سیاست خارجی و به‌خصوص در قبال جمهوری اسلامی ایران، می‌پردازیم به موضوعات مطرح بین دو کشور.

موضوعات و مسائل مطرح بین جمهوری اسلامی ایران و بریتانیا با تأکید بر بازه زمانی سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ میلادی

همان‌طور که گفته شد، دولت بریتانیا به علت شرایط اقتصادی و در قالب سیاست «روابط خاص»، در سیاست خارجی خود از زمان جنگ جهانی دوم تا به امروز همگام با آمریکا عمل کرده است و چه در زمان پهلوی و چه در دورهٔ جمهوری اسلامی ایران این موضوع استثنا نبوده است و به‌طور بسیار قاطعانه صدق می‌کند.

اما از طرف دیگر، دولت بریتانیا در راستای حفظ منافعش، از بدو انقلاب به‌دنبال ایجاد روابط با جمهوری اسلامی ایران بوده و این روابط تا به امروز با فراز و نشیب‌هایی در حد سفیر و سفارت ادامه یافته است. بریتانیا در سال‌های آغازین قرن بیست‌ویکم میلادی با جمهوری اسلامی ایران روابط نزدیک‌تری داشت و صادرات آن به ایران از ۲۹۶ میلیون پوند در سال ۲۰۰۰ به ۴۴۳/۸ میلیون پوند در سال ۲۰۰۴ رسید. وزارت بازرگانی و صنایع بریتانیا در آن زمان اعلام کرد که «تجارت با جمهوری اسلامی ایران و سرمایه‌گذاری در آن، روز به روز جذاب‌تر می‌شود، چراکه دولت آن (دولت آقای خاتمی) رفتار لیبرالتری را به‌لحاظ اقتصادی دنبال می‌نماید».[۳۳] اما در سال ۲۰۰۹ میلادی دولت انگلیس مبلغ ۹۷۶ میلیون و ۱۱۰ هزار پوند از اموال ایران در انگلستان را در چهارچوب سیاست «روابط خاص» با ایالات متحدهٔ آمریکا و به‌خاطر مسائل هسته‌ای، طبق تحریم سازمان ملل متحد و اتحادیهٔ اروپا توقیف کرد؛ زیرا از دید لندن، دولت جمهوری اسلامی ایران موضع تندی را در قبال غرب و بریتانیا

اتخاذ کرده است.[۳۴] لندن در زمانی که تجارت با جمهوری اسلامی ایران برایش جذاب بود، سیاست «روابط خاص» با آمریکا را در روابطش با ایران چندان دقیق رعایت نمی‌کرد، اما با به قدرت رسیدن آقای احمدی‌نژاد به ریاست‌جمهوری و متهم ساختن ایران به تندروی در قبال غرب، سیاستش را نسبت به جمهوری اسلامی ایران هماهنگ‌تر با واشنگتن نمود و انتقاداتش از ایران در زمان انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۹ میلادی (۱۳۸۸) به اوج رسید که منجر به سرد شدن تدریجی روابط بین دو کشور شد. به عبارت ساده‌تر، کاهش سطح و حجم مراودات تجاری با جمهوری اسلامی ایران پس از به قدرت رسیدن دولت آقای احمدی‌نژاد، منجر به تغییر موضع بریتانیا نسبت به ایران گردید. با این حال، بریتانیا درصدد میانجیگری بین غرب و جمهوری اسلامی ایران بر سر مسئلهٔ هسته‌ای بود و حتی ولیعهد این کشور در راستای تشویق اقتصادی و امتیاز دادن به ایران برای باز نگه داشتن درهایش به روی غرب و به‌خصوص بریتانیا و اتحادیهٔ اروپا، در زمان ریاست‌جمهوری آقای خاتمی به تهران سفر کرد (شایان ذکر است، بریتانیا و ایالات متحدهٔ آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران منافع موازی دارند و نه مشترک. منافع بریتانیا اقتصادی و منافع ایالات متحدهٔ آمریکا سیاسی است). منافع اقتصادی برای بریتانیا یکی از عناصر کلیدی سیاست خارجی به حساب می‌آید و شواهد تاریخی و معاصر موجود، چنین فرضیه‌ای را تصدیق می‌نمایند.

موضوعات و مطالب مطرح کنونی در روابط بین جمهوری اسلامی ایران و بریتانیا مانند حقوق بشر، برنامهٔ هسته‌ای، تحریم، تجارت، رژیم

اسرائیل و... در چهارچوب تغییر موضع بریتانیا نسبت به ایران و هماهنگ شدن بیشتر با سیاست «روابط خاص» با ایالات متحدهٔ آمریکا قابل بررسی است؛ زیرا بریتانیا دیگر به‌تنهایی خود را قادر به ورود به بازار ایران نمی‌بیند و تحت سیاست روابط خاص با آمریکا، رسیدن به منافعش در ایران را امیدوارکننده‌تر ارزیابی می‌کند. این نگرش بر روی روابط جمهوری اسلامی ایران با اتحادیهٔ اروپا هم تأثیر گذاشته است. حزب کارگری گردون براون، به‌شدت مخالف فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز ایران بود[۳۵] و دولت محافظه‌کار و ائتلافی دیوید کامرون نیز پس از به قدرت رسیدن، در رابطه با موضوعات و مسائل مطرح، همگامی خود را با ایالات متحدهٔ آمریکا و سازمان ملل متحد به‌وضوح نشان داد. بریتانیا پس از به قدرت رسیدن دولت محافظه‌کار، تحریم‌های جدید یک‌طرفه‌ای را علیه ایران به خاطر برنامهٔ هسته‌ای‌اش اعمال کرد.[۳۶]

رهبر حزب لیبرال دموکرات بریتانیا که در ائتلاف با دولت محافظه‌کار دیوید کامرون می‌باشد نیز در مسائل مطرح بین بریتانیا و جمهوری اسلامی ایران، نظیر برنامهٔ هسته‌ای، تحریم، رژیم اسرائیل و...، کاملاً با دیگر رهبران سیاسی بریتانیا هم‌صدا می‌باشد و از مواضع انگلوساکسنی «روابط خاص» با ایالات متحدهٔ آمریکا حمایت می‌کند.

حزب لیبرال دموکرات حتی زمانی هم که در قدرت نبود، چنین مواضعی را اتخاذ کرده بود. به‌عنوان مثال، نیک کلگ، رهبر حزب لیبرال دموکرات بریتانیا و معاون نخست‌وزیر در کابینهٔ دیوید کامرون، در یکی از سخنرانی‌هایش خاطرنشان می‌سازد که «انگلستان پیشرو در محکوم کردن

ایران به‌خاطر فعالیت‌های هسته‌ای‌اش می‌باشد و در اتحادیهٔ اروپا نیز در این زمینه پیشرو خواهد بود و همگام با ایالات متحدهٔ آمریکا حرکت خواهد کرد».[۳۷]

در طول سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ میلادی ما شاهد افت‌وخیز و تنش در روابط دو کشور هستیم. تا زمانی که تجارت و سرمایه‌گذاری با جمهوری اسلامی ایران رو به افزایش بوده است، مسائل فیمابین در چهارچوب روابط دو کشور مدیریت می‌شدند و حتی بریتانیا اقدام به میانجیگری در بعضی از موضوعات نظیر مسئلهٔ هسته‌ای می‌نماید. اما پس از تغییر دولت در ایران و کاهش سطح و حجم روابط تجاری با جمهوری اسلامی، مسائل فیمابین به سمت سیاست «روابط خاص» با آمریکا یا به عبارت دیگر، شدید شدن موضع بریتانیا در قبال ایران، سوق پیدا می‌کند.

حضور انگلیس در عراق و افغانستان ارتباطی مستقیم با سیاست این کشور در قبال ایران ندارد و تابع تعهدات انگلیس به آمریکا در چهارچوب روابط خاص است.

در بخش بعدی به تأثیر بریتانیا بر مناسبات جمهوری اسلامی ایران با اتحادیهٔ اروپا در دههٔ اخیر میلادی (۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰) می‌پردازیم.

تأثیر بریتانیا بر مناسبات جمهوری اسلامی ایران با اتحادیهٔ اروپا در دههٔ اخیر میلادی (۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰)

از دید بریتانیا منزوی شدن جمهوری اسلامی ایران در چهارچوب هرگونه تحریمی باعث ضرر تجاری اتحادیهٔ اروپا و به‌خصوص بریتانیا می‌شود. بر

این اساس، لندن تلاش کرد که از پاییز ۲۰۰۴ به اتفاق آلمان و فرانسه به میانجیگری در پروندهٔ هسته‌ای ایران بپردازد و زمینهٔ امضای قرارداد الحاقی را فراهم سازد.[۳۸] این روند تا پایان ریاست‌جمهوری دورهٔ هشتم به مسیر خود ادامه داد.

اما پس از به قدرت رسیدن آقای احمدی‌نژاد و شدت گرفتن حمایت از تولیدات و سرمایه‌گذاری داخلی که باعث تعدیل در روابط تجاری با غرب در کل گردید و به‌خصوص به منافع اقتصادی بریتانیا ضرر رساند، این کشور به‌سمت هماهنگی با ایالات متحدهٔ آمریکا حرکت نمود که بخش اصلی آن مطرح کردن مجدد موضوعی که حل شده بود، یعنی مسئلهٔ هسته‌ای ایران، این بار با شدت هرچه تمام‌تر بود. چنین موضع تندی از جانب بریتانیا در مقابل جمهوری اسلامی ایران باعث شد که اتحادیهٔ اروپا هم از موضع رایزنی بیرون آید و به موضع ایالات متحدهٔ آمریکا و بریتانیا یا به عبارت دیگر، موضع «روابط خاص» بین بریتانیا و آمریکا نزدیک شود. بریتانیا پل ارتباطی فراآتلانتیک بین ایالات متحدهٔ آمریکا و اتحادیهٔ اروپا به‌حساب می‌آید، چراکه از یک سو عضو اتحادیهٔ اروپا است و از سوی دیگر، خود را متحد آمریکا می‌داند. امروزه بریتانیا تشویق‌کنندهٔ تحریم علیه ایران در اتحادیهٔ اروپاست. طبق گفتهٔ نخست‌وزیر دولت کارگری بریتانیا، گوردن براون، در تابستان ۲۰۱۰ میلادی «ما دنبال رهبری تحریم‌های سخت‌تر در قبال جمهوری اسلامی ایران از داخل اتحادیهٔ اروپا می‌باشیم».[۳۹] بریتانیا در فوریهٔ ۲۰۰۹ میلادی اعلام نمود که «به‌عنوان عضوی از اتحادیهٔ اروپا، حامی قطعنامهٔ تحریم

شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی ایران است». [۴۰]

نتیجه‌گیری

از جنگ جهانی دوم به این طرف، سیاست خارجی بریتانیا در اثر فشارهای اقتصادی به‌سمت محدود ساختن مسئولیت‌ها و تعهدات بین‌المللی حرکت نموده است. طبق مشاهدات انجام‌گرفته، قدرت اقتصادی آمریکا و نیاز لندن به کمک‌های آن برای خروج از زیر فشارهای اقتصادی، بریتانیا را به‌صورت یک قدرت منفعل در مقابل ایالات متحدهٔ آمریکا درآورده است و باعث شده این کشور در چهارچوب منافع آمریکا و تحت عنوان «روابط خاص» بین بریتانیا و آمریکا، منافع خود را تعریف نماید. البته این بریتانیا است که بر روی «روابط خاص» تأکید بسیار دارد، و نه آمریکایی‌ها. آمریکایی‌ها معتقدند که روابط آنها با کشورهای دیگر بیشتر خاص است تا با بریتانیا (مانند ژاپن، آلمان، چین، روسیه، اسرائیل، و حتی عربستان سعودی یا برزیل)؛ زیرا منافع اقتصادی بیشتری با این کشورها دارند تا با بریتانیایی که از دید آمریکایی‌ها محتاج می‌باشد. در سیاست خارجی بریتانیا تجارت و اقتصاد اولویت اصلی و کلیدی را دارند، به‌خصوص در عصری که فشارهای اقتصادی بسیار زیاد می‌باشد و لندن مجبور به پیروی از واشنگتن است. البته بریتانیا همیشه به خاطر کمبود منابع طبیعی در خاک خود و منزوی بودن به‌لحاظ جغرافیایی و همچنین به این خاطر که یک مجمع‌الجزایری در شمال غرب اروپاست، تجارت را شاخص بقای خود می‌دانسته است و واقعیت‌های اقتصادی و جغرافیایی،

سیاست خارجی بریتانیا را دیکته کرده‌اند؛ مانند رابطه آن کشور با اتحادیهٔ اروپا، با جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحدهٔ آمریکا. جواب تأثیر روابط جمهوری اسلامی ایران با بریتانیا بر مناسبات اتحادیهٔ اروپا با جمهوری اسلامی ایران را باید در منافع حیاتی بریتانیا یعنی اقتصاد این کشور جست‌وجو کرد. اگر از عینک و دید اقتصادی به سیاست خارجی بریتانیا بنگریم، بسیاری از سؤال‌های مرتبط با سیاست خارجی این کشور چه در مورد جمهوری اسلامی ایران و چه در مورد اتحادیهٔ اروپا یا هر کشور دیگری روشن می‌گردند و پاسخ داده می‌شوند.

وابستگی و تکیه بریتانیا بر روی تجارت خارجی همیشه در طول حیات آن سرزمین در صدر سیاست خارجی آن بوده است و مسائل دیگر مانند امنیت، در راستای حفظ منافع اقتصادی تعریف می‌شوند. نگرانی و ملاحظات بریتانیا در سیاست خارجی‌اش، حفظ کافی حجم تجارت و تولید کافی کالا و خدمات جهت صادرات بوده است و می‌باشد. به بیان دیگر، سیاست خارجی بریتانیا جهت تأمین این منافع اقتصادی شکل گرفته است. در نتیجه، روابط بریتانیا با جمهوری اسلامی ایران و تعامل آن با اتحادیهٔ اروپا و ایالات متحدهٔ آمریکا مستثنا از قاعده نمی‌باشد. جمهوری اسلامی ایران با بهبود تعاملات اقتصادی خود با انگلستان می‌تواند به مناسبات موجود جهت دهد و بر روی رابطهٔ خود با اتحادیهٔ اروپا تأثیر گذارد. موضوعات و مسائل مطرح بین جمهوری اسلامی ایران و بریتانیا، مانند مسئلهٔ هسته‌ای، حقوق بشر، تحریم‌های اعمال‌شده و... بیشتر به روابط تجاری بستگی دارند، تا اینکه واقعاً پایبند به اصولی باشند که بریتانیا مدعی آنهاست.

پی‌نوشت‌ها

۱. چهار استان یا منطقه کشور بریتانیا را تشکیل داده‌اند: انگلستان، ولز (Wales)، اسکاتلند (Scotland)، و ایرلند شمالی (Northern Ireland) می‌باشند. مجموع این چهار استان می‌شود:

The United Kingdom of Great Britain, and Northern Ireland (U.K)

اسم رسمی این کشور در سازمان ملل متحد U.K می‌باشد. ضمناً لغت کبیر که در پیشوند اسم آن به کار می‌رود، هیچ ربطی به سابقهٔ تاریخی بریتانیا ندارد، بلکه واژه‌ای جغرافیایی می‌باشد که نشان‌دهندهٔ آن است که در شمال غرب اروپا تعداد زیادی جزایر کوچک، مجمع‌الجزایری را که در کل به اندازهٔ استان خراسان می‌باشد را تشکیل داده‌اند. در خود بریتانیا هم مردم بر این تصور هستند که واژهٔ کبیر برمی‌گردد به تاریخ امپراتوری آن کشور که اسناد تاریخی و جغرافیایی این موضوع را نقض می‌کنند؛ زیرا واژه مربوط به قرون وسطی و ماقبل آن است، یعنی زمانی که بریتانیا در دوران بدوی و گمنامی به‌سر می‌برد؛ چون تعدادی جزایر کوچک در آن منطقه تجمع کرده بودند اصطلاحاً واژهٔ کبیر به کار برده شد.

2. PRO (1954, 25 Jan). London, CAB 129. 66c (54) 53, Middle East: Anglo-American Policy. Letter to Foreign Office on Policy in the Middle East, the British Ambassador to Washington, Secret (اسناد کابینه بریتانیا: لندن).
3. Borrows, B. (1998). Footnotes in the Sand: The Persian Gulf in Transition, 1953-1958, London, Michael Russell, 135.
4. Yergin, D. (1990). Shattered Peace: the Origin of the Cold War and the National Security, London, Penguin Book, 569.
5. Calvocoressi, P. (2001). World Politics, 1945, London, Longmaa, 671.

۶. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام (۱۳۵۹). اسناد لانهٔ جاسوسی. شمارهٔ ۳۴، ص. ۱۸۵ ـ ۲۲۳.

۷. شوشتریان، حمیدرضا (۱۳۶۹). روابط عراق و آمریکا و شوروی. مشهد: امامت.

8. US. Senate Foreign Relations Committee (1984). Related to American Diplomacy in the Persian Gulf During Iran-Iraq War (اسناد سنای آمریکا: واشنگتن).
9. Kelly, J. B. (2000). Arabia, and the Persian Gulf, and the West, New York, St. Martin's Press, P. 313.
10. Ibid.
11. <http://en.wikipedia.org/wiki/Iran%E2%80%93United_Kingdom_relations>
12. Ibid.
13. Dimbleby, D. (1999). An Ocean Apart, London, Hodder, and Stoughton, P. 180.
14. Rhodes-James, R. (1994). Churchill Speaks: Winston S. Churchill in Peace, and War, Collected Speeches, 1897-1963, New York, Windward, 880.
15. Ibid.
16. Ibid.
17. Churchill to Eisenhower, (1953, 5 Apr). Prem 11/10/4 (PRO), London (اسناد دفتر نخست‌وزیری بریتانیا: لندن).
18. Dimbleby. Op.cit., P. 213-214.
19. Ibid.
20. PRO, London F0371/120571, Memorandum by, Foreign Office on Defence Issues (اسناد وزارت امور خارجهٔ بریتانیا).
21. Beloff, M. and Peele, G. (1980). The Government of the United Kingdom. (London: Weldenfeld & Nicolson), P. 154.
22. Ibid.
23. Albertini, V. (1992). Decolonization. London: Africana Publishing, P. 115.
24. Ibid.
25. Ibid.
26. Ibid., P. 113.
27. Ibid.
28. Morgan, K.O. (1994). Labour in Power 1945-51, Oxford:

Clarendon Press, P. 229.

29. Ibid., P. 130.
30. CP (57), (1948, 4 Jan). CAB129/84 PRO (اسناد کابینه بریتانیا).
31. <http://www.humanevents.com/article> Php?print=yes&id=16749
32. Monk, L.A. (1976). Britain 1945-1970, London, G. Bell & Sons Ltd., P. 100.
33. The Herald Tribune (2006, 225nd January).
34. <http://en.wikipedia.org/wiki/Iran%E2%80%93United_Kingdom_relations>
35. Ibid., United Kingdom-Iran Foreign Relations, by Ariel Farrar-Wellman.
36. Ibid.
37. Ibid., Sanctions threat on Iran.
38. Ibid.
39. Britain threatens oil and gas sanctions against Iran: <http://en.wikipedia.org/wiki/Iran%E2> 80%93 United Kingdom relations.
40. Ibid.

فصل هشتم

تحلیلی بر مناسبات سیاسی ایران و فرانسه

پیروز ایزدی[1]

چکیده

در سال‌های اخیر شاهد اتخاذ مواضع بسیار تندی از سوی رهبران فرانسه در قبال جمهوری اسلامی ایران و برنامهٔ هسته‌ای این کشور بوده‌ایم. مقالهٔ حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که چه علل و عواملی سبب این موضع‌گیری‌های تند از جانب مقامات فرانسوی شده است و دامنهٔ تضادها و اختلافات دو کشور چه حوزه‌هایی را در بر می‌گیرد. این مقاله که بیشتر براساس دیدگاه فرانسه به تحولات جهانی و منطقه‌ای به رشتهٔ تحریر درآمده است، این فرضیه را مطرح می‌سازد که تغییر در نقش و جایگاه دو کشور در منطقه به‌دنبال تغییر موازنهٔ قوا در آن و افزایش قدرت منطقه‌ای ایران، سبب بروز اصطکاک منافع بین دو کشور و ایجاد چالشی بزرگ برای سیاست خارجی فرانسه شده است. فرانسه که در حال از دست دادن

---

۱. دکترای زبان‌شناسی، کارشناس مسائل اروپای مرکز تحقیقات استراتژیک

اهرم‌های نفوذ سنتی خود در منطقه است، اینک با همسویی بیشتر با آمریکا در صدد مقابله با چالش ایران برآمده است. در این مقاله، ضمن بررسی حوزه‌های تضاد منافع میان ایران و فرانسه، به رویکردهای عمدهٔ سیاست خارجی و سیاست خاورمیانه‌ای آن کشور و عوامل تأثیرگذار بر تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی فرانسه پرداخته خواهد شد.

واژگان کلیدی: ایران، فرانسه، خاورمیانه، خلیج فارس، برنامهٔ هسته‌ای ایران، گلیسم

مقدمه

فرانسه از اعضای عمدهٔ اتحادیهٔ اروپا و یکی از اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد به‌شمار می‌رود. برخورداری این کشور از سلاح هسته‌ای و توانمندی‌های اقتصادی و تکنولوژیک، و نیز نفوذ فرهنگی و قدرت نرم قابل توجه آن، فرانسه را از جایگاهی ممتاز در نظام بین‌الملل برخوردار ساخته است. سیاست خارجی این کشور که در گذشته با پیروی از اصول مکتب گلیسم مشی مستقلی را دنبال می‌کرد و بیشتر به‌دنبال موازنه‌سازی میان بلوک‌های قدرت در جهان و در صحنهٔ اروپا و نیز در رابطه با کشورهای جهان سوم بود، پس از پایان جنگ سرد در زمرهٔ حامیان اصلی چندجانبه‌گرایی و ازجمله مخالفان جهانی شدن به‌ویژه در بعد فرهنگی آن، قرار گرفت. به‌دنبال حملهٔ آمریکا به عراق و مخالفت فرانسه با آن، آمریکا در پی تنبیه این کشور و به انزوا کشاندن آن درآمد و نوعی انفعال در سیاست خارجی فرانسه به‌وجود آمد. پس از روی کار آمدن سارکوزی در سال ۲۰۰۷، او در صدد برآمد با نزدیک شدن به آمریکا جایگاه فرانسه را در معادلات بین‌المللی ارتقا بخشد. در این میان، روابط ایران و فرانسه به‌ویژه در سال‌های اخیر، به پایین‌ترین سطح خود تنزل یافته و فرانسه موضع تندی در قبال ایران در پیش گرفته است. مقالهٔ حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که چه عواملی سبب تیرگی مناسبات دو کشور شده است. به اعتقاد نگارنده، ارتقاء نقش ایران در معادلات خاورمیانه به‌دنبال تحولات اخیر و اصطکاک منافع میان فرانسه و ایران به‌ویژه در منطقهٔ خاورمیانه، ازجمله دلایل اصلی این تیرگی روابط

می‌باشد. از دیدگاه فرانسه، مجهز شدن ایران به فناوری هسته‌ای، موجب ارتقاء بیشتر نقش منطقه‌ای ایران خواهد شد و از همین رو، شاهد مخالفت شدید فرانسه با برنامه‌های هسته‌ای ایران بوده‌ایم.

در این مقاله که بیشتر از دیدگاه فرانسه به مسائل نگریسته می‌شود، ابتدا برای ترسیم فضایی که در قالب آن تصمیمات سیاست خارجی اتخاذ می‌شود، به مبانی سیاست خارجی فرانسه پرداخته خواهد شد، سپس به‌منظور تبیین نوع نگاه دولتمردان فرانسه به منطقهٔ خاورمیانه، سیاست خاورمیانه‌ای این کشور مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در نهایت، به علل تیرگی روابط دو کشور به‌دلیل تضاد منافع در حوزه‌های استراتژیک، در ابعاد مختلف پرداخته خواهد شد. همچنین در پایان، راهکارهایی برای برون‌رفت از وضعیت فعلی ارائه خواهد گردید.

۱. مبانی سیاست خارجی فرانسه

عوامل متعددی در شکل‌گیری سیاست خارجی هر کشور مؤثر می‌باشند. دسته‌ای از این عوامل جنبهٔ مادی دارند از قبیل وضعیت جغرافیایی، جمعیت، منابع، سطح تکنولوژی و اقتصاد و دسته‌ای دیگر به ساختارهای ذهنی نظیر تاریخ، فرهنگ، زبان، جریانات فکری و رویکرد نخبگان سیاسی ارتباط می‌یابند. از سوی دیگر، نظام بین‌الملل، سیاست‌ها و رویکردهای قدرت‌های بزرگ در سطوح منطقه‌ای و جهانی و نیز روندهای حاکم و ساختارها و نهادهای موجود، ازجمله عواملی هستند که از بیرون بر سیاست خارجی کشورها تأثیرگذار می‌باشند. در واقع، سیاست

خارجی توسط برایندی از عوامل و نیروهای فوق شکل می‌گیرد.

در خصوص کشور فرانسه می‌توان گفت که این کشور به‌لحاظ وسعت و جمعیت در میان کشورهای جهان در اندازه‌های متوسط قرار دارد، اما دسته‌ای از عوامل وجود دارند که سبب گردیده‌اند این کشور از نفوذ قابل ملاحظه‌ای در سطح منطقه و جهان برخوردار گردد. یک عامل عمده در این میان سابقهٔ تاریخی این کشور است، به‌گونه‌ای که طی دو قرن اخیر این کشور تقریباً در کلیه امور جهانی دخالت فعالانه داشته است. سابقهٔ استعماری این کشور که به اوایل قرن ۱۷ برمی‌گردد و در قرن ۱۹ به اوج خود می‌رسد، سبب گردیده است که فرانسه در کلیه قاره‌های جهان رد پایی از خود باقی بگذارد. همچنین حضور فرانسه تقریباً در کلیهٔ مناقشات اروپایی به‌ویژه پس از وقوع انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ و شرکت این کشور در دو جنگ جهانی اول و دوم باعث شده تا این کشور ضمن متحمل شدن تلفات و خسارات انسانی و مادی وسیع، در ترتیبات امنیتی که معمولاً به‌دنبال مناقشات امنیتی توسط قدرت‌های بزرگ (عمدتاً پیروز) سامان داده می‌شد، مشارکت فعال داشته باشد.

به‌طورکلی، فرانسه به‌لحاظ اقتصادی با تولید ناخالص داخلی ۲/۰۶۸ تریلیون دلار، تولید ناخالص داخلی سرانهٔ ۳۰ هزار دلار و با صادرات ۴۴۳/۴ میلیارد دلار در سال[1] در زمرهٔ قدرت‌های اقتصادی طراز اول جهان قرار دارد. به‌لحاظ نظامی نیز فرانسه علاوه بر اینکه یکی از دارندگان سلاح‌های هسته‌ای است، از نیروی هوایی استراتژیک مجهز به جنگنده‌های میراژ ۴۰ و نیز موشک‌های دوربرد «آلبیون»، زیردریایی‌های

هسته‌ای و ناوهای هواپیمابر، برخوردار می‌باشد. از سوی دیگر، از منظر قدرت نرم، زبان فرانسه به‌عنوان پشتوانهٔ فرهنگ و تمدن آن کشور و ابزار رساندن پیام و رسالت جهانی فرانسه به دنیا، ازجمله اهرم‌های نفوذ و قدرت فرهنگی این کشور به‌شمار می‌رود.

اما آنچه از سال ۱۹۵۸ یعنی آغاز جمهوری پنجم الگو و سرمشق سیاست خارجی فرانسه قرار گرفته است، مکتب گلیسم بوده است که متأثر از افکار و رویکردهای ژنرال دوگل می‌باشد. این مکتب که بر پایهٔ استقلال و شکوه و عظمت فرانسه استوار است،[۲] تا به امروز همچنان سایهٔ سنگین خود را بر سیاست خارجی فرانسه حفظ کرده است، هرچند در مواجهه با واقعیات سیاست بین‌الملل و فشارهای ناشی از الزامات نظام بین‌الملل، جرح و تعدیل‌های فراوانی در آن صورت گرفته است.

محور اصلی این مکتب را استقلال ملی تشکیل می‌دهد که نقطهٔ اوج تجلی آن در زمان ریاست‌جمهوری دوگل، زمانی بود که وی در سال ۱۹۶۶ نیروهای فرانسه را از زیر فرماندهی یکپارچه پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) بیرون کشید.[۳] براساس اصول گلیسم، فرانسه نباید برای بقای خود به هیچ کشور خارجی متکی باشد و نیز باید از تبعیت از ابرقدرت‌ها، چه ایالات متحده و چه شوروی، امتناع ورزد. پیامدهای عملی پیروی از این اصول، تأکید بر زرادخانه اتمی مستقل فرانسه و عمل به‌عنوان نیروی سوم بین دو ابرقدرت بوده است.

با توجه به تأکید گلیسم بر استقلال ملی و تلاش برای شکوه و عظمت فرانسه، می‌توان اصول مورد نظر این مکتب در حوزهٔ سیاست خارجی را

در سه بند خلاصه کرد:

۱. فقدان یا وجود سلاح‌های هسته‌ای، جایگاه کشورها را در نظام بین‌الملل مشخص می‌کند.

۲. سیاست خارجی فرانسه باید کنش‌مند شود و صرفاً نمایانگر واکنش در برابر سیاست‌های دیگران نباشد.

۳. تمام ظرفیت‌های داخلی کشور، پشتوانه سیاست خارجی استقلال‌طلبانه قرار گیرد.(۴)

با توجه به موارد فوق باید در نظر داشت که تغییر در ساختار نظام بین‌الملل به‌ویژه به‌دنبال فروپاشی اتحاد شوروی و بلوک شرق، در اندیشه‌های گلیستی بی‌تأثیر نبوده است. در واقع، ژنرال دوگل به زبانی صحبت می‌کرد و در جهانی به کنشگری می‌پرداخت که با واقعیات جهان امروز بیگانه است، مع‌هذا سنت گلیسم در سیاست خارجی فرانسه آنچنان قدرتمند می‌باشد که تجلی عمدهٔ آن همانا ظرفیت فرانسه برای شکل دادن به محیط بین‌المللی خود می‌باشد، و این چیزی است که کماکان هرچند به صورتی بسیار تعدیل‌یافته‌تر، در گفتمان سیاسی معاصر فرانسه احساس می‌شود. تعدیل‌هایی که توسط جانشینان دوگل در خصوص حاکمیت و استقلال فرانسه صورت گرفت، در واقع واکنش به تغییراتی بود که در صحنهٔ سیاست بین‌الملل رخ داده بود. امروزه گلیسم بیشتر به‌صورت تمایل به تأثیرگذاری بر حرکت و جهت این تغییر، جلوه‌گر می‌شود. یکی از آخرین جلوه‌های رسوبات اندیشه‌های گلیستی در سیاست خارجی فرانسه، مخالفت این کشور با حملهٔ آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ بود.

تأکید ژاک شیراک، رئیس‌جمهور فرانسه، بر «نظام چندقطبی» به‌عنوان شیوهٔ مرجح فرانسه برای ساماندهی امور جهانی، به‌ویژه خشم آمریکاییان را برانگیخت.

ازاین‌رو، در مواجهه با واقعیات نظام بین‌الملل، تخطی از اصول گلیستی حاکم بر سیاست‌های خارجی، برای زمامداران فرانسه چندان کار دشواری نیست، به‌گونه‌ای که برای مثال، شیراک (به‌ویژه به‌دنبال سرنگونی رژیم بعث در عراق)، از ابراز هر مطلبی که به‌عنوان خصومت با آمریکا تلقی می‌شد پرهیز می‌کرد.(۵) در واقع، باید انتظار داشت که با توجه به ضعف روزافزون فرانسه به‌لحاظ سیاسی، اقتصادی و تنزل جایگاه آن در صحنهٔ سیاست بین‌الملل و حتی در درون اتحادیهٔ اروپا و با توجه به افزایش قدرت سیاسی آلمان، گلیسم تنها به‌صورت نمادین و در قالب رسوباتی که از گذشته بر جا مانده در سیاست خارجی فرانسه تأثیرگذار باشد. حتی امروزه هنگامی که رهبران فرانسه از ایجاد نظام چندقطبی حمایت به‌عمل می‌آورند، این را نباید به‌عنوان منبع اصلی سیاست خارجی فرانسه به‌حساب آورد، بلکه باید آن را در قالب چندجانبه‌گرایی مورد تفسیر قرار داد. چندجانبه‌گرایی از این منظر به‌منزلهٔ محدود ساختن قدرت آمریکا نیست، بلکه به معنای تصمیم‌گیری جمعی در مورد مسائلی است که موجبات نگرانی غرب را فراهم آورده است.

در کنار دیدگاه‌های گلیستی که احزاب دست راستی و به‌ویژه حزب حاکم اتحاد جنبش مردمی (UMP) خود را میراث‌دار آنها می‌دانند، موضع‌گیری سوسیالیست‌ها در زمینهٔ سیاست خارجی با تأثیرپذیری از

ایدئولوژی سوسیالیستی و گاه احساسات و هیجان‌های مقطعی و موضعی، عمدتاً حول محور اروپاگرایی بیشتر، نزدیکی بیشتر به ایالات متحده، همدردی بیشتر با اسرائیل و آرمان یهود، ایفای نقش به‌عنوان حامی کشورهای جنوب، دفاع از حقوق بشر و ملاحظات بشردوستانه، همکاری بیشتر با ناتو در جهت تقویت جایگاه اروپا در آن، و برخورد شدیدتر با بنیادگرایی اسلامی دور می‌زده است.[۶]

۱ـ۱. *فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی در فرانسه*

۱ـ۱ـ۱. ساختارهای داخلی

در صحنهٔ سیاسی داخلی فرانسه، قوای مجریه، مقننه، احزاب، گروه‌های فشار، افکار عمومی و رسانه‌های گروهی، در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی دخالت دارند.

قوهٔ مجریه بیشترین نقش را در تصمیمات سیاست خارجی ایفا می‌کند. در این میان، نقش رئیس‌جمهور به‌موجب اختیاراتی که بنا بر قانون اساسی به وی تفویض شده، پررنگ‌تر می‌باشد. براساس مادهٔ ۵ قانون اساسی فرانسه، رئیس‌جمهور ضامن استقلال ملی، تمامیت ارضی و احترام به موافقتنامه‌های منطقه‌ای و رعایت قراردادهای بین‌المللی می‌باشد. به‌موجب مادهٔ ۱۵، رئیس‌جمهور، فرماندهٔ عالی نیروهای مسلح و رئیس کلیه کمیته‌های دفاعی عمده است. مادهٔ ۲۰ قانون اساسی مقرر می‌دارد که دولت کنترل نیروهای مسلح را در اختیار خود داشته باشد.[۷] مادهٔ ۲۱، نخست‌وزیر را مسئول دفاع ملی دانسته است و براساس مادهٔ ۵۲، مذاکره و

تصویب معاهدات خارجی به‌عهدهٔ رئیس‌جمهور می‌باشد. با این همه، تجربه حکومت‌داری در فرانسه نشان داده است که نخست‌وزیر، در واقع مدیریت کلی نظامی و دفاعی را تحت نظارت عالیه رئیس‌جمهور برعهده دارد و به عبارت دیگر، رئیس‌جمهور مظهر قدرت تصمیم‌گیری و نخست‌وزیر مظهر اقتدار اجرایی است.(۸)

آنچه در این میان تفوق رئیس‌جمهور را بر امور سیاست خارجی و دفاعی بیش از پیش استحکام می‌بخشد، در قالب موارد زیر قابل طرح می‌باشد:

۱. تمرکز یافتن مسائل مربوط به روابط خارجی و سیاست دفاعی در شخص رئیس‌جمهور؛

۲. نفوذ سیاسی قابل توجه مقامی که با رأی مستقیم مردم برگزیده شده است؛

۳. وجود فرهنگی دولت‌گرا در فرانسه که سابقهٔ آن به قرن‌ها می‌رسد و به‌موجب آن وزرای خارجه و نیز وزرای دفاع، کارمندانی پرافتخار دانسته می‌شوند که وظایف آنان اساساً ماهیتی فنی و اجرایی دارد.(۹)

البته باید توجه داشت که امکان اصطکاک میان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر در خصوص رسیدگی به مسائل سیاست خارجی، هنگامی بیشتر می‌شود که آن دو تعلق به دو حزب متفاوت داشته باشند. این وضعیت که تاکنون سه بار در تاریخ جمهوری پنجم تکرار شده، به «همزیستی» معروف است.

با این حال، نکتهٔ حائز اهمیت عبارت از این است که در تصمیم‌گیری‌های

سیاست خارجی، مشاوران سیاست خارجی ریاست‌جمهور در کاخ الیزه، کادرهای وزارت امور خارجه و سفرا و وزرای دفاع، کشور، تجارت خارجی و امور اروپایی، می‌توانند تأثیرگذار باشند.

در این میان، پارلمان فرانسه که مرکب از دو مجلس سنا و شورای ملی است، نقش محدودی در سیاست خارجی دارد و بیشتر به جهت‌دهی، امضا و تصویب قراردادهای بین‌المللی با لحاظ کردن سیاست‌های کلی تعیین‌شده توسط رئیس‌جمهور می‌پردازد. از سوی دیگر، با توجه به اینکه تعیین بودجهٔ دستگاه‌های دولتی برعهدهٔ پارلمان می‌باشد، نهاد قانون‌گذاری از این طریق می‌تواند بر امور سیاست خارجی نظارت کند. همچنین اعضای کمیسیون خارجی پارلمان می‌توانند با اظهارنظر در خصوص مسائل مختلف سیاست خارجی فرانسه به‌ویژه در خصوص روابط با آلمان، اروپا و سرزمین‌های ماوراءبحار، تأثیری ولو محدود بر نظرات رئیس‌جمهور و دولت اعمال کنند.[۱۰]

به‌طورکلی، می‌توان به دو عامل برای توجیه ضعف پارلمان در تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاست خارجی فرانسه اشاره کرد:

۱. محرمانه بودن مسائل مربوط به سیاست خارجی که حتی باعث می‌شود گاه اطلاعات مربوطه از دید اعضای کمیسیون سیاست خارجی پنهان نگه داشته شود؛

۲. بی‌تفاوتی افکار عمومی و رأی‌دهندگان به مسائل سیاست خارجی.[۱۱]

۱ـ۱ـ۲. عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی

۱ـ۱ـ۲ـ۱. الزامات عضویت در اتحادیهٔ اروپا

فرانسه در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، یعنی هنگامی که پایه‌های امپراتوری استعماری آن بسیار سست و دوران افول قدرتش آغاز شده بود، وارد فرایندی گردید که هدفش ایجاد اتحاد بیشتر میان ملل اروپای غربی بود. در واقع، گرچه فرانسه رسماً بازگرداندن صلح و تضمین امنیت دولت‌های اروپایی، تحکیم شکل دموکراتیک حکومت و ایجاد یک فضای اقتصادی و مالی یکپارچه جهت تضمین شکوفایی مردم این قاره را به‌عنوان اهداف اصلی خود در مشارکت پی‌ریزی بنای نظام واحد اروپایی اعلام کرده بود،[۱۲] اما بیشتر در پی آن بود که از یک سو، با تشکیل اتحادیه‌ای منسجم آلمان را مهار نماید و از سوی دیگر، اروپایی مستقل از آمریکا بنا کند. به عبارت دیگر، فرانسه به‌دنبال آن بود تا از طریق همکاری با همسایگانش اهدافی را جامهٔ عمل بپوشاند که براساس مکتب گلیسم همواره در تعقیب آنها بود، یعنی افزایش قدرت و نفوذ فرانسه در صحنهٔ بین‌المللی. فرانسه در پی شکل دادن به محیط بین‌المللی خود با استفاده از ابزار اروپای متحد بود. آنگونه که مورو دفارژ می‌نویسد: «هنگامی که فرانسه وارد فرایند ایجاد جامعهٔ اروپا شد، رهبران جمهوری پنجم از تعهدات اروپایی فرانسه به‌عنوان ابزار دستیابی به اهداف عمدهٔ سیاست خارجی این کشور که همانا ارتقاء جایگاه و عظمت این کشور است، یاد کرده و مدعی گردیدند دستیابی به اهداف مزبور از طریق ایجاد نوعی موازنه بین هم‌گرایی و استقلال میسر است».[۱۳]

در نتیجه، فرانسه با عضویت در اتحادیهٔ اروپا ناگزیر وارد روند اروپایی‌سازی سیاست‌های داخلی و خارجی خود گردیده و باید به تفوق قوانین اتحادیهٔ اروپا، در هم گره خوردن ساختارهای اداری فرانسه با ساختارهای اروپایی و پذیرش فرانسه به‌عنوان بخشی از یک موجودیت بزرگ‌تر گردن نهد. در این خصوص، نقش‌آفرینی فرانسه در چهارچوب اتحادیهٔ اروپا با توجه به افزایش قدرت آلمان، گسترش اتحادیهٔ اروپا و تأثیرگذاری آمریکا باید مورد توجه قرار گیرد.

با این حال، باید توجه داشت همانطور که فرانسه از ابتدای پی‌ریزی روند هم‌گرایی به‌دنبال استفاده از این اهرم در جهت پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود بوده است، در رابطه با ایران نیز از این اهرم در مواقع مختلف استفاده کرده است؛ البته در مواقع وجود روابط حسنه در جهت گشودن باب گفت‌وگو با ایران (مانند مذاکرات تروئیکای اروپایی با ایران) و در مواقع وجود روابط غیردوستانه در جهت وضع تحریم‌های بیشتر (تحریم‌های اتحادیهٔ اروپا علیه ایران در سال ۲۰۱۰).

۱ـ۱ـ۲ـ۲. الزامات نظام بین‌الملل

با توجه به تحولاتی که به‌دنبال فروپاشی اتحاد شوروی در عرصهٔ نظام بین‌الملل روی داده است، فرانسه با محیط بین‌المللی جدیدی مواجه گردید که دیگر با برداشت‌ها و وزن آن همخوانی نداشت. در دورهٔ جنگ سرد، فرانسه با محیطی روبه‌رو بود که در آن دو ابرقدرت به‌لحاظ نظامی و ایدئولوژیک رویاروی یکدیگر قرار داشتند؛ آلمان تقسیم‌شده در اروپای

تقسیم‌شده جای گرفته بود و نواحی پیرامونی در شرق و جنوب گرچه گهگاه دچار تلاطماتی می‌شدند، اما به‌طورکلی از ثبات نسبی برخوردار بودند. در کلیهٔ این صحنه‌ها، فرانسه با توجه به وضعیت نیمه‌مستقل خود می‌توانست براساس اصول گلیستی نقشی متمایز گرچه نه‌چندان با اهمیت ایفا نماید. اما در دوران پس از جنگ سرد، محیطی کاملاً متفاوت پدید آمد. مشخصهٔ این محیط جدید، ظهور آلمانی متحد، گسترش بیشتر اتحادیهٔ اروپا، بی‌ثباتی، منازعه و مخاطرات بیشتر در نواحی پیرامونی، وجود تنها یک ابرقدرت نظامی و تکوین یافتن یک بلوک اقتصادی و تجاری سه‌جانبه بود که از مؤلفه‌های جهانی شدن تأثیر پذیرفته بود. طبیعی بود که در چنین محیطی فرانسه دیگر قادر نبود نقشی تأثیرگذار براساس تمایزات ملی‌اش ایفا کند.[۱۴]

ازاین‌رو، فرانسه تلاش‌های خود را معطوف به افزایش نفوذ خود از طریق همکاری مجدد با ناتو و تبدیل اتحادیهٔ اروپا از یک بازار منطقه‌ای به یک بازیگر سیاسی جهانی نمود. در واقع، جنگ‌های جانشینی یوگسلاوی آشکار ساخت که اتحادیهٔ اروپا بدون داشتن نهادهای سیاسی و یا امکانات نظامی جهت انجام اقدامات نظامی، چیزی بیش از یک کوتولهٔ سیاسی نخواهد بود. به همین دلیل، پیشبرد سیاست امنیتی و دفاعی مشترک اروپایی (CESDP) در دستور کار جدی دولت فرانسه قرار گرفت. هدف از این سیاست، کسب توانایی نظامی جهت انجام عملیات نظامی با کمترین تکیه بر امکانات نظامی آمریکا بود. در چهارچوب اتحادیهٔ اروپا، فرانسه بر استقلال بازوی نظامی اتحادیه از آمریکا اصرار

می‌ورزید، در حالی که بریتانیا آن را در راستای تقویت ناتو می‌دانست.

از سوی دیگر، نظام بین‌الملل در شرایط کنونی در حالت گذار به‌سر می‌برد. اقتصاد بازار دیگر رقیبی در برابر خود نمی‌بیند و آنگونه که اوبر ودرین، وزیر خارجهٔ سابق فرانسه، ابراز داشت نمی‌توان انکار کرد که در حال حاضر تنها یک قطب در جهان وجود دارد که آن‌هم ایالات متحده است و در این مفهوم باید گفت جهان امروز یک‌قطبی است، هرچند به‌طور بالقوه می‌تواند ماهیتی چندقطبی نیز داشته باشد.[۱۵] طبیعی است که تحت چنین شرایطی نفوذ آمریکا بر کشورهایی نظیر فرانسه که قدرتی درجه دوم به‌حساب می‌آیند، انکارناپذیر است. هرچند فرانسه تلاش داشته که در جهت تسخیر بازارها، تأثیرگذاری فرهنگی و نفوذ در برخی مناطق مورد علاقه خود با آمریکا به رقابت بپردازد. با این حال، با توجه به ضعف روزافزون فرانسه و این واقعیت که فرانسه امروز یک قدرت متوسط ارزیابی می‌شود که دیگر نمی‌تواند داعیه جهانی داشته باشد و حتی در چهارچوب اتحادیهٔ اروپا با افزایش روزافزون قدرت آلمان، نقش فرانسه در حال کمرنگ‌تر شدن است، قدرت مانور فرانسه برای رقابت با ابرقدرتی مانند آمریکا روزبه‌روز محدودتر می‌گردد.

در همین راستا بود که سارکوزی با رویکردی جدید نسبت به سیاست خارجی در سال ۲۰۰۷ در صحنهٔ سیاست فرانسه ظهور کرد تا با توجه به شرایط جدید، فرانسه را از حالت انزوا و انفعال خارج سازد. این‌بار سارکوزی با اتخاذ سیاستی آتلانتیک‌گرا تلاش کرد تا با حرکت پشت سر آمریکا و کمک به این کشور برای حل مسائل و مشکلات بین‌المللی آن

فضای جدیدی برای نقش‌آفرینی در صحنهٔ بین‌المللی برای خود ایجاد کند. طبیعی است که این نقش‌آفرینی در درجهٔ نخست معطوف به مناطقی باشد که فرانسه در آنها از نفوذ سنتی برخوردار است. یکی از این مناطق خاورمیانه است که فرانسه همواره نگرشی خاص به آن داشته است.

۲. سیاست خاورمیانه‌ای فرانسه

سیاست خاورمیانه‌ای فرانسه در راستای اصول کلی سیاست خارجی این کشور مبتنی بر حفظ منافع ملی و حفظ افزایش نفوذ فرانسه در منطقهٔ حساس و مهم خاورمیانه تدوین شده است. از سوی دیگر، پیشینهٔ استعماری این کشور در برخی از مناطق خاورمیانه و نیز ملاحظات تجاری و اقتصادی آن سبب گردیده است که برخی مناطق خاورمیانه مورد توجه ویژهٔ سیاست خارجی فرانسه قرار گیرد؛ ازجملهٔ این مناطق شمال آفریقا، لبنان و سوریه و نیز کشورهای واقع در حوزهٔ خلیج فارس می‌باشند.[۱۶] همچنین از آنجا که این منطقه دستخوش بحران‌ها، منازعات و درگیری‌های جدی به‌ویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم بوده است که ازجمله مهم‌ترین آنها جنگ‌ها و منازعات اعراب و اسرائیل، جنگ ایران و عراق، جنگ آزادسازی کویت و حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و نیز بحران هسته‌ای ایران بوده است، فرانسه به‌عنوان یکی از اعضای دائمی شورای امنیت و با توجه به مصالح و منافع خود در قبال این منازعات و بحران‌ها مجبور به اتخاذ مواضعی بوده که شکل‌دهندهٔ قسمت اعظم سیاست خاورمیانه‌ای فرانسه بوده‌اند. در این بخش سعی

خواهد شد اصول حاکم بر سیاست خاورمیانه‌ای فرانسه مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

۲ـ۱. پیشینهٔ روابط فرانسه و خاورمیانه

فرانسه دارای سابقهٔ استعماری در شمال آفریقا از قرن ۱۹ و قیمومت بر لبنان و سوریه در نیمهٔ اول قرن ۲۰ در فاصلهٔ بین دو جنگ جهانی است. در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم که فرانسه مشغول مبارزه با جنبش‌های استقلال‌طلب عرب به‌ویژه در شمال آفریقا بود، به ناسیونالیسم عرب به دیدهٔ سوءظن می‌نگریست. از همین رو، در آن زمان روابط گرمی میان فرانسه و اسرائیل حکم‌فرما بود، اما پس از استقلال کشورهای شمال آفریقا از فرانسه، این کشور در صدد تجدیدنظر در سیاست‌های خود برآمد و با توجه به اینکه از یک سو، به منابع انرژی منطقه چشم داشت و از سوی دیگر، جهان عرب را بازاری پرمنفعت برای تسلیحات و سایر محصولات خود تلقی می‌کرد، سیاست معروف عربی خود را در پیش گرفت. در آن زمان، ژنرال دوگل بر این باور بود که فرانسه باید در اروپا وزنهٔ متقابلی در برابر آلمان، و در حوزهٔ آتلانتیک وزنهٔ متقابلی در برابر محور آمریکا ـ انگلیس باشد و در حوزهٔ مدیترانه نیز از عمق راهبردی برخوردار شود. این سیاست در روابط ویژه‌ای که فرانسه با لبنان به‌عنوان حامی سنتی مسیحیان آن کشور داشت و نیز در روابط با عراق، کشورهای شمال آفریقا، و از دهۀ ۱۹۹۰ با کشورهای حوزه خلیج فارس بیشتر جلوه‌گر شد.

۲ـ۲. عوامل مؤثر بر شکل‌گیری سیاست خاورمیانه‌ای فرانسه

می‌توان عوامل تاریخی، فرهنگی، اقتصادی، استراتژیک و سیاسی را بر شکل‌گیری سیاست خاورمیانه‌ای فرانسه مؤثر دانست. هر یک از این عوامل و یا ترکیبی از آنها تعیین‌کننده سیاست خارجی فرانسه در قبال هر یک از کشورهای منطقه می‌باشند. به‌طورکلی، ملاحظاتی که در روند شکل‌گیری سیاست خاورمیانه‌ای فرانسه دخیل هستند تأمین انرژی، جست‌وجوی بازار به‌ویژه برای فروش‌های تسلیحاتی، نفوذ فرهنگی، حفظ و ارتقاء جایگاه فرانسه در منطقه به‌عنوان یک قدرت بزرگ و بهبود وجههٔ فرانسه نزد مسلمانان می‌باشند.

۲ـ۲ـ۱. تضمین عرضهٔ انرژی

بی‌شک، منطقهٔ خاورمیانه به‌لحاظ برخورداری از منابع سرشار نفت وگاز برای فرانسه از اهمیت فراوانی برخوردار است، ژاک شیراک از این منطقه و به‌ویژه حوزهٔ خلیج فارس نه‌تنها به‌عنوان منطقه‌ای حساس و راهبردی، بلکه به‌عنوان کانون مهم انرژی جهان یاد می‌کرد.[۱۷] براساس آمار منتشرشده توسط ادارهٔ اطلاعات انرژی آمریکا، حدود ۳۰ درصد از واردات نفت فرانسه از منطقهٔ خاورمیانه و به‌ویژه منطقهٔ خلیج فارس تأمین می‌شود. بدیهی است که حفظ ثبات و امنیت در این منطقه، از اولویت‌های اساسی سیاست خارجی فرانسه باشد.

۲ـ۲ـ۲. جست‌وجوی بازار

به‌طورکلی، روابط با کشورهایی که از منابع سرشار مالی ـ اقتصادی

برخوردارند، به‌لحاظ فراهم آوردن بازاری بزرگ برای محصولات و کالاها در دستور کار کلیه کشورهای صنعتی قرار دارد. فرانسه نیز که دارای بنیهٔ اقتصادی قوی، زیرساخت‌های صنعتی قدرتمند و توان تکنولوژیک قابل توجهی است، از این قاعده مستثنی نمی‌باشد. براساس آمار موجود، فرانسه اولین شریک تجاری مراکش، الجزایر، تونس و عراق (در زمان حاکمیت رژیم بعث)، دومین شریک تجاری لبنان و سوریه و سومین شریک تجاری مصر محسوب می‌شده است. در این میان، تلاش فرانسه برای صدور تسلیحات به کشورهای منطقه از اهمیتی بسزا برخوردار است. این تلاش‌ها به‌ویژه بر فروش تسلیحات به کشورهای حوزهٔ خلیج فارس متمرکز بوده است. ژان ایو هلمر، رئیس دایرهٔ تسلیحات وزارت دفاع فرانسه، در این زمینه چنین اظهارنظر کرده است: «ما در زمینهٔ صدور تسلیحات به کشورهای عربی خلیج فارس به موفقیت‌های عمده‌ای دست یافته‌ایم و در این مورد برگ‌های برنده‌ای در دست داریم. این اقدامات (همکاری‌ها و قراردادهای نظامی) به‌نوبهٔ‌خود نمایانگر اراده و تصمیم سیاسی است». در همین زمینه وی چنین افزود: «در بسیاری از کشورهای منطقه به‌ویژه عربستان سعودی، امارات متحدهٔ عربی، کویت و قطر حضور خوبی داریم. به‌نظر می‌رسد فرانسه و صنایع نظامی‌اش اعتماد کشورهایی را که سال‌هاست با آنها کار می‌کنیم، به‌دست آورده باشد».[۱۸]

۲ـ۲ـ۳. نفوذ فرهنگی

علایق فرهنگی و زبانی با برخی کشورهای خاورمیانه به‌ویژه

کشورهای شمال آفریقا، لبنان و سوریه که زبان و فرهنگ فرانسه در آنها جایگاه ویژه‌ای دارد، سبب شده است دولت فرانسه در جهت حفظ و ارتقاء نفوذ فرهنگی خود در این کشورها از طریق ابزارهایی که بدین منظور تدارک دیده کوشا باشد.

فرانسه به‌ویژه تلاش دارد با پیشبرد سیاست‌های خود در جهت اشاعهٔ زبان و فرهنگ فرانسه در سراسر جهان و به‌ویژه با کشورهای عضو سازمان فرانکوفونی که مشترکات فرهنگی دیرینه با فرانسه دارند، از گرایش آنها به‌سمت بلوک آنگلوساکسون جلوگیری به‌عمل آورد.

۲ـ۲ـ۴. حفظ و ارتقاء جایگاه فرانسه

با توجه به نزول روزافزون جایگاه و موقعیت فرانسه در صحنهٔ سیاست بین‌الملل و حتی در چهارچوب اتحادیهٔ اروپا، دولت فرانسه تلاش فراوان به خرج داده است تا با حفظ حضور خود در مناقشات و بحران‌های منطقهٔ خاورمیانه در جهت ثبات‌سازی و ایجاد ابزارهای مدیریت بحران، گام‌های مهمی بردارد. گفت‌وگوهای مربوط به حل بحران هسته‌ای ایران و همکاری با آمریکا در خصوص پیشنهاد طرح قطعنامه‌های ۱۵۵۹ و ۱۵۹۵ برای خروج نیروهای سوری از خاک لبنان، خلع سلاح گروه‌های شبه‌نظامی در این کشور و تشکیل کمیسیونی برای رسیدگی به قتل رفیق حریری، نخست‌وزیر سابق لبنان، ازجمله اقدامات فرانسه برای حفظ و ارتقاء جایگاه بین‌المللی آن بوده است. همچنین در این راستا، فرانسه تلاش کرده است از اهرم اتحادیهٔ اروپا نیز برای گسترش نفوذ و

ارتقاء جایگاه خود در منطقه استفاده کند.

یکی از ابزارهایی که اتحادیهٔ اروپا برای این منظور از آن استفاده کرده شکل دادن به روندی بوده است که از کنفرانس بارسلون در نوامبر ۱۹۹۵ با حضور کشورهای عضو اتحادیه و کشورهای حوزهٔ مدیترانه آغاز شد و مشارکت اروپا ـ مدیترانه (EMP) نام گرفت و امروزه در چهارچوب «اتحاد برای مدیترانه» دنبال می‌شود. روند مزبور چهار هدف را دنبال می‌کند:

۱. شکستن انحصار اولویت منطقه‌ای اتحادیهٔ اروپا که تا پیش از این تنها به اروپای مرکزی معطوف بود؛

۲. ایجاد محفلی واحد جهت ایجاد پیوند میان مجموعه روابطی که بین اتحادیهٔ اروپا و کلیهٔ کشورهای واقع در ساحل جنوبی مدیترانه برقرار است؛

۳. ارتقاء چهرهٔ اتحادیهٔ اروپا به‌عنوان مناسب‌ترین واسطه برای انجام هرگونه معاملهٔ بزرگ در حوزهٔ مدیترانه؛

۴. ایجاد زمینه‌های لازم برای آنکه اتحاد برای مدیترانه براساس مدل و اصول کنفرانس هلسینکی در سال ۱۹۷۵ تکوین پیدا کند.

هدف اخیر در ارتباط با جلوگیری از بحران و مدیریت بحران طرح گردیده است. لازم به ذکر است، فرانسه در قالب اتحاد برای مدیترانه از یک سو سعی می‌کند که ناراحتی و رنجش کشورهای شمال آفریقا را از گسترش اتحادیهٔ اروپا به سمت شمال شرق برطرف کند و در واقع از ابتکار عمل‌های مدیترانه‌ای به‌عنوان وزنه‌ای در مقابل پیوستن کشورهای اروپای شرقی به اتحادیه استفاده نماید. همچنین فرانسه از این رهگذر

می‌تواند با نفوذ آلمان در شرق و مرکز اروپا مقابله کند. از سوی دیگر، با توجه به حمایت فرانسه از رژیم‌های دیکتاتوری در این منطقه و اعطای کمک‌های اقتصادی و نظامی به آنها که نمونهٔ آن حمایت همه‌جانبه از حکومت نظامیان در الجزایر بود، این کشور از خود، خاطرهٔ خوبی در اذهان شهروندان این کشورها باقی نگذاشته است و در نتیجه با استفاده از پوشش اتحادیهٔ اروپا بهتر می‌تواند در راه پیشبرد اهداف خود بکوشد.

۲-۲-۵. بهبود وجههٔ فرانسه نزد مسلمانان

با نگاهی به ماهیت متحول وضعیت جمعیت‌شناختی فرانسه می‌توان به عنصری مهم در تعیین سیاست خاورمیانه‌ای این کشور پی برد. در حال حاضر، دست‌کم ۱۰ درصد جمعیت ۶۰ میلیونی فرانسه را مسلمانان تشکیل می‌دهند. با توجه به تفاوت نرخ زاد و ولد در میان مسلمانان و غیرمسلمانان چنین برآورد می‌شود که تا سال ۲۰۳۰ دست‌کم ۲۵ درصد از جمعیت فرانسه را مسلمانان تشکیل دهند.[۱۹]

افزایش جمعیت مسلمانان در فرانسه با رشد اسلام‌گرایی در میان آنان نیز همراه بوده است، به‌گونه‌ای که بسیاری از جوانان مسلمان که از وضعیت اجتماعی و اقتصادی خود سرخورده‌اند، جذب سازمان‌های افراطی نظیر اتحادیهٔ سازمان‌های اسلامی فرانسه که شاخه‌ای از اخوان‌المسلمین است، گردیده‌اند. طبیعی است که در چنین شرایطی، رهبران سیاسی فرانسه برای کسب وجهه و جذب آراء مسلمانان تلاش کنند تا روابط خود را با کشورهای اسلامی و به‌ویژه عربی بهبود بخشیده

و از انتقاد از مسلمانان بپرهیزند. گرایش سیاست خارجی فرانسه به‌سوی جهان عرب، و حتی نزدیکی با کشورها و گروه‌هایی که از نظر آمریکا حامی تروریست‌ها محسوب می‌شوند، در این راستا قابل ارزیابی است.[۲۰]

۳. حوزه‌های تنش در روابط دو کشور

به‌طورکلی، روابط سیاسی دو کشور ایران و فرانسه پس از انقلاب اسلامی به‌رغم انتظاری که در ابتدا با توجه به برخی عوامل نظیر عدم وجود ذهنیت منفی نسبت به فرانسه، پذیرایی فرانسه از امام خمینی (ره) در روزهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، وجود روابط دیرینهٔ فرهنگی و ظرفیت‌های قابل ملاحظه برای همکاری‌های اقتصادی و تکنولوژیک می‌رفت، از همان ابتدای پیروزی انقلاب دچار تنش شد و طی سال‌های بعد نیز جز در مقاطع محدود دوستانه نبود.

در دههٔ نخست پس از وقوع انقلاب اسلامی رویدادهایی نظیر گروگانگیری در سفارت آمریکا، استقرار گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی در خاک فرانسه، آغاز جنگ ایران و عراق و حمایت فرانسه از عراق و تجهیز این کشور به سلاح‌های پیشرفته، و ایراد اتهام حمایت و پشتیبانی ایران از ترورهای انجام‌شده در فرانسه و نیز بمب‌گذاری در پاریس که به جنگ سفارتخانه‌ها منجر شد، روابط دو کشور تیره بود. در دههٔ دوم، به‌دنبال پایان جنگ و آغاز سال‌های موسوم به سازندگی، همکاری‌های دو کشور به‌ویژه در حوزه‌های اقتصادی و انتقال تکنولوژی روبه توسعه گذاشت. در طی همین سال‌ها بود که شرکت‌های نفتی فرانسه

در حوزه‌های نفتی ایران با نادیده گرفتن تحریم‌های آمریکا به مشارکت و سرمایه‌گذاری پرداختند. اما در این دهه نیز روابط خالی از تنش نبود که مهم‌ترین آنها لغو سفر فرانسوا میتران، رئیس‌جمهور وقت فرانسه، به ایران به‌دلیل قرار گرفتن این کشور در معرض اتهام دست داشتن در قتل شاپور بختیار و رویداد میکونوس بود که به فراخوانی سفرای اروپایی از تهران منجر شد. در دهۀ سوم، در ابتدا با روی کار آمدن دولت آقای خاتمی، فصل جدیدی از همکاری‌ها میان دو کشور آغاز شد که نقطۀ اوج آن، سفر ایشان به پاریس بود. در سال ۲۰۰۳، ماجرای پروندۀ هسته‌ای ایران مطرح شد که فرانسه نقش مهمی در گفت‌وگوهای اتحادیۀ اروپا با ایران ایفا کرد و به تعلیق فعالیت‌های غنی‌سازی سوخت به مدت دو سال در جهت اعتمادسازی انجامید.

اما به‌دنبال ازسرگیری فعالیت‌های غنی‌سازی از سال ۲۰۰۵ و بروز برخی تحولات در منطقه که می‌رفت تا موازنۀ قوای منطقه‌ای را به‌نفع ایران برهم زند، و به‌ویژه با روی کار آمدن سارکوزی در فرانسه و همسویی بیشتر او با سیاست‌های آمریکا، روابط دو کشور به پائین‌ترین سطح خود تنزل یافت. در واقع، می‌توان چنین استدلال کرد که پس از سقوط رژیم‌های حاکم بر افغانستان و عراق، شرایط منطقه‌ای ایران بهبود پیدا کرد و جایگاه آن در معادلات توازن قوای منطقه‌ای ارتقا یافت. قدرت‌گیری ایران بیش از هر کشور اروپایی دیگری موجبات نگرانی فرانسه را فراهم آورده است. همین نگرانی می‌تواند بیانگر مواضع تند اخیر فرانسه در قبال ایران و به‌ویژه برنامۀ هسته‌ای آن باشد. در واقع، منافع دو

کشور در حوزه‌های گوناگون با یکدیگر اصطکاک جدی پیدا کرده است که در زیر به آن پرداخته می‌شود.

۳ـ۱. منطقهٔ خلیج فارس

با توجه به اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک منطقهٔ خلیج فارس برای فرانسه به‌ویژه به‌لحاظ تداوم عرضه و عبور امن نفت از این منطقه، دولت فرانسه در دکترین نظامی جدید خود که در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۸ انتشار یافت، تصمیم به تغییر جهت‌گیری در خصوص شبکهٔ پایگاه‌های نظامی خود در خارج و تمرکز بر مناطق حیاتی‌تر به‌جای مناطق نفوذ سنتی گرفت.(۲۱) این مسئله با توجه به پایان نفوذ فرانسه در عراق و متزلزل شدن جایگاه این کشور در لبنان، بیانگر این است که فرانسه اینک در صدد برآمده با بهره‌گیری از رویکرد جدید فراآتلانتیکی خود و با چراغ سبز آمریکا برای نخستین بار در منطقه حضور نظامی پیدا کند. هر چند از این پایگاه نظامی کوچک به‌عنوان محلی برای تسهیل همکاری‌های فزایندهٔ نظامی فرانسه با امارات متحدهٔ عربی و قطر یاد شده، یعنی دو کشوری که فرانسه با آنها قراردادهای تضمین امنیتی به امضا رسانده است، آنچه در این میان برای فرانسه مهم است، حضور نمادین و ایجاد بستر لازم برای نقش‌آفرینی در رویدادهای آتی در این منطقه است. روشن است که این اقدام فرانسه نشانه‌ای از نگرانی آن کشور از قدرت‌یابی ایران و در پاسخ به آن با دامن زدن به هراس کشورهای حاشیهٔ جنوبی خلیج فارس با بزرگ‌نمایی خطر ایران می‌باشد. در همین راستا، سارکوزی ابراز داشت که کشورهای عرب

خلیج فارس همسایگان ایران هستند و افزایش نفوذ ایران در منطقه موجبات نگرانی این کشورها را پدید آورده است و در صورت افزایش احساس خطر و تهدید منطقه از سوی ایران، ما مجبور به سازماندهی خود برای حفاظت و دفاع از دولت‌هایی هستیم که از این بابت احساس خطر می‌کنند.

۳ـ۲. لبنان

یکی دیگر از حوزه‌هایی که فرانسه ایران را به‌عنوان رقیبی تلقی می‌کند که در پی خنثی ساختن اهرم نفوذ آن کشور است، لبنان می‌باشد. فرانسه به‌علت پیوندهای تاریخی و عاطفی خود با لبنان، این کشور را یکی از حوزه‌های نفوذ سنتی خود می‌داند. حمایت کامل از تمامیت ارضی و حاکمیت لبنان و در همان حال تضمین امنیت مسیحیان این کشور، همواره در دستور کار فرانسه قرار داشته است. در سال‌های اخیر، شکست نظامی اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه لبنان در مقابله با حزب‌الله و حمایت ایران از حزب‌الله برای فرانسه بسیار نگران‌کننده است. به باور فرانسه، ایران در تلاش است لبنان را بی‌ثبات ساخته و آن را از حوزهٔ نفوذ فرانسه خارج سازد. در اینجا نیز بار دیگر قدرت‌یابی ایران به عاملی برای تیرگی روابط تبدیل شده است.

۳ـ۳. پروندهٔ هسته‌ای ایران

با توجه به قدرت روزافزون ایران در منطقه و بهره‌مندی ایران از امتیازات ویژهٔ استراتژیکی در منطقه، دستیابی ایران به تکنولوژی هسته‌ای می‌تواند

به افزایش ضریب قدرت ایران منجر شود. از این رو، کنترل و مهار ایران به‌منظور تحدید نفوذ و نقش‌آفرینی ایران در منطقه به یکی از دل‌مشغولی‌های قدرت‌های غربی ازجمله فرانسه تبدیل شده است. در همین راستا، سارکوزی بارها تکرار کرده است که «ایران اتمی» برای فرانسه غیرقابل قبول است و از نیاز به جلوگیری از انتخاب میان بمب ایرانی و بمباران ایران سخن گفته است. سارکوزی در یکی از آخرین اظهارنظرهای خود در پی افتتاح نیروگاه اتمی بوشهر و احتمال آغاز مذاکرات هسته‌ای ایران با غرب، ایران را «قلب حلقهٔ بحران» و گسترش‌دهندهٔ تشنج و ناامنی در منطقه معرفی کرد و اعلام نمود که در صورت شکست مذاکرات هسته‌ای، قدرت‌های جهانی علیه ایران متحد خواهند شد. باید گفت در فرانسه این برداشت وجود دارد که تجهیز ایران به تکنولوژی هسته‌ای، بیش از پیش بر قدرت منطقه‌ای ایران خواهد افزود و سیاست خارجی فرانسه را در منطقه با چالش مواجه خواهد ساخت. نگرانی فرانسه تا آن اندازه شدید است که هنگامی که اوباما تمایل خود را به گشودن باب گفت‌وگو با ایران ابراز کرد، سارکوزی به سرعت واکنش نشان داد و اعلام کرد: «من قویاً امیدوارم رئیس‌جمهور جدید آمریکا، آقای اوباما، در هرگونه تماس و گفت‌وگوی مستقیم با ایران موضع سخت و محکمی در برابر برنامهٔ هسته‌ای آن اتخاذ کند».[۲۲]

۴. راهکارها

با توجه به بن‌بست فعلی در روابط دو کشور برای برون‌رفت از وضعیت

کنونی، راهکارهایی پیشنهاد می‌شود که بیشتر بر همکاری‌های فرهنگی مبتنی می‌باشد تا از این رهگذر راه برای مفاهمه بیشتر، به‌ویژه در میان نخبگان دو کشور هموار گردد:

- فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای انجام مبادلات فرهنگی، گسترش آموزش زبان فرانسه در ایران، همکاری‌های آکادمیک و فعالیت‌های هنری، سینمایی و ورزشی؛
- تلاش در جهت افزایش حجم مبادلات بازرگانی بین دو کشور؛
- تلاش در جهت جذب جهانگردان فرانسوی؛
- تلاش در جهت ارتقاء روابط پارلمانی بین دو کشور؛
- ایجاد تسهیلات لازم برای برقراری ارتباط میان سازمان‌های غیردولتی دو کشور؛
- بهره‌گیری از تجارب فرانسویان در زمینهٔ مدیریت صنایع؛
- تلاش برای تعامل با فرانسه برای حل بحران‌ها و مشکلات در منطقهٔ خاورمیانه (به‌ویژه در خصوص مسائل مربوط به سوریه و لبنان) و منطقهٔ خلیج فارس (ترتیبات امنیتی)؛
- تلاش در جهت ارتقاء استانداردهای رعایت حقوق بشر؛
- برقراری ارتباط نزدیک با شخصیت‌های تأثیرگذار سیاسی و فرهنگی فرانسوی در دولت، پارلمان و محافل دانشگاهی.

نتیجه‌گیری

تغییر معادلات منطقه‌ای به‌دنبال سقوط رژیم‌های حاکم بر عراق و

افغانستان و افزایش قدرت منطقه‌ای ایران در نتیجه به روی کار آمدن نیروهای نزدیک به ایران در این کشورها و همزمان تغییر در رویکرد سیاست خارجی فرانسه در جهت خارج کردن این کشور از انفعال و ارتقاء نقش آن در صحنهٔ بین‌المللی از طریق همسویی بیشتر با آمریکا، شرایط را به‌گونه‌ای رقم زد که منافع دو کشور ایران و فرانسه در تضاد با یکدیگر قرار گیرد. در شرایط جدید، فرانسه ایران را به‌عنوان چالشی می‌بیند که منافع آن کشور را در پهنهٔ وسیعی از لبنان گرفته تا افغانستان مورد تهدید قرار می‌دهد. از سوی دیگر، از نگاه غرب به‌طور اعم و فرانسه به‌طور اخص، تجهیز ایران به تکنولوژی هسته‌ای می‌تواند بر قدرت منطقه‌ای ایران به میزان زیادی بیفزاید. مجموع این عوامل شرایطی را رقم می‌زند که منافع دو کشور در منطقهٔ خاورمیانه را در تضاد با یکدیگر قرار می‌دهد. از یک سو، فرانسه ایران را نیروی معارضی می‌بیند که با حضور و تأثیرگذاری قدرتمند خود در منطقه در حال خارج کردن اهرم‌های نفوذ سنتی این کشور است و از سوی دیگر، ایران به لطف تغییر شرایط در محیط پیرامونی، خود را در منطقه بسیار قدرتمند احساس می‌کند و از دیدگاه آن، فرانسه که اینک دیگر تنها یک قدرت متوسط به‌شمار می‌رود که فاقد ابزارهای کافی برای نمایش قدرت در صحنهٔ بین‌المللی است و تنها با حرکت در سایهٔ آمریکا می‌تواند حضوری محدود داشته باشد، از اهمیت برخوردار نیست. از همین رو، فرانسه تندترین مواضع را علیه جمهوری اسلامی ایران اتخاذ کرده است و حتی به اوباما که در سال نخستِ ریاست‌جمهوری خود در پی گشایش روابط با ایران بود، توصیه

کـرد کـه از مواضـع ناپختـه و نسـنجیده خـودداری ورزد و رویکـردی سختگیرانه در برابر ایران در پیش گیرد. در نتیجه، امروز شـاهد آن هسـتیم که روابط دو کشور به پایین‌ترین سطح تنزل یافته است.

پی‌نوشت‌ها

1. The World Fact book, France, 2006, <http://www.odci.gov/cia/publications/factbook/goos/fr.html.?>
2. Guyomarch, Alain et al (ed) (2001). *Developments in French Politics 2,* London: Palgrave, p. 161.

۳. داربی شر، یان (۱۳۶۹). *تحولات سیاسی در فرانسه از ژیسکاردستن تا فرانسوا میتران*، ترجمهٔ ناصر موفقیان، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص. ۴۷.

۴. رنجبر، جواد (۱۳۸۳). «پیدایش گلیسم فرانسوی و محافظه‌کاری آمریکا و پدیداری آنها پس از ۱۱ سپتامبر»، *کتاب اروپا ۴، ویژهٔ روابط اروپا و آمریکا*، تهران: مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ص. ۳۱۳ ـ ۳۱۴.

5. Guyomarch, Ibid.

۶. دهشیری، محمدرضا (۱۳۷۸، ۸ آبان). «سیاست خارجی فرانسه در دوران ریاست جمهوری ژاک شیراک»، *اطلاعات*.

7. Guyomarch, Ibid., p. 156-157.

۸. دهشیری، همان.

9. Guyomarch, Ibid., p. 157.

۱۰. دهشیری، همان.

11. Verluise, Pierre (2001). "Quelle France dans le monde au XXI eme Siecle", <http://www.diploweb.com/france/35.htm>
12. Ibid.
13. Ibid.
14. Guyomarch, Ibid., p. 163.
15. Vedrine, Hubert (2000). *Les Cartes de la France a` L` Ere de la Mondialisation,* Paris: Fayard, p. 9.

۱۶. فیاضی، عمادالدین (۱۳۸۱، ۱۳ آبان). «نگاهی به سیاست‌های فرانسه در

خاورمیانه»، *صدای عدالت*.

17. Guitta, Olivier (2005, Fall). "The Chirac Doctrine", *Middle East Quarterly.*

۱۸. «نگاهی به سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی فرانسه»، *جهان اقتصاد*، شمارهٔ ۴ و ۵، آبان ۱۳۷۸.

19. Guitta, Ibid.
20. Ibid.
21. Moran, Michael (2008, 24 June). "France's New Military Vision", *Council of Foreign Relations (CFR).*
22. Reuters, 2009.

فهرست محصولات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی تهران

کتاب‌های تخصصی

عناوین	سال انتشار
رویکردها و طرح‌های امریکایی درباره ایران (با اصلاحات و اضافات کامل)	۹۰
سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ	۹۰
امپراتوری روبه مرگ	۹۰
جنگ نرم (۶) (ویژه جنگ رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران)	۸۹
نظریهٔ غیرغربی روابط بین‌الملل (دیدگاه‌هایی دربارهٔ آسیا و فراسوی آن)	۸۹
افغانستان؛ از شهادت احمدشاه مسعود تا سقوط طالبان	۸۹
کتاب ابی (۳) نظم بین‌المللی: قدرت یا عدالت	۸۹
نظریه‌های امنیت	۸۹
تحول در نظریه‌های موازنه قوا	۸۹
دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران	۸۹
کتاب حقوق بشر (۲-۱)	۸۹-۸۸
مقدمه‌ای بر تحلیل نظام‌های جهانی	۸۸
مقایسه تطبیقی مؤلفه‌های قدرت جمهوری اسلامی ایران با کشورهای آسیای جنوب غربی (سند چشم‌انداز)	۸۸
بررسی تطبیقی نظام‌های انتخاباتی	۸۸
نفوذ اسرائیل در آمریکا	۸۸
کتاب آبی (۲) مرز ایران و روسیه	۸۸
اوراسیاگرایی روسی	۸۸
امریکای لاتین (سیاست، حکومت و توسعه)	۸۷
ترکیه: حال و آینده	۸۷
کتاب ابی (۱) (راهنمای حقوق بشر در مجامع بین‌المللی)	۸۷
سیاست و اطلاعات (مطالعه موردی ایالات متحده)	۸۷ چاپ دوم ۸۸
رهبری و قدرت هوشمند	۸۷
حقایق ناگفته از گوانتانامو	۸۷
کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران	۸۷
لابی و لابی‌گر در آمریکا	۸۷
نانو در قرن بیست‌ویکم	۸۷
جنگ نرم ۴ (عملیات روانی و فریب استراتژیک)	۸۷ چاپ دوم ۸۷
پرونده هسته‌ای ایران (۴-۱) (روندها و نظرها)	۸۷-۸۴
جنگ نرم ۵ (براندازی نرم در کشورهای مدل)	۸۶ چاپ دوم ۸۷
جنگ نرم ۳ (نبرد در عصر اطلاعات)	۸۶ چاپ دوم ۸۷
جنگ نرم ۲ ویژه جنگ رسانه‌ای	۸۶ چاپ چهارم ۸۷
جنگ نرم ۱ ویژه جنگ رایانه‌ای	۸۶ چاپ چهارم ۸۸
شیعیان عربستان	۸۶
ایجاد شبکه‌هایی از مسلمانان میانه‌رو	۸۶
تهدیدات امنیت ملی (شناخت و روش)	۸۶
فرهنگ استراتژیک	۸۶
همه چیز درباره نظرسنجی	۸۶
تروریسم‌شناسی	۸۶
مرزهای ایران	۸۶
اصلاحات سیاسی در عربستان سعودی (تأثیر بحران عراق بر تحولات سیاسی عربستان سعودی)	۸۶
مقدمه‌ای بر سیاست و حکومت در آفریقا	۸۶
جنگ، رسانه‌ها و تبلیغات	۸۶ چاپ دوم ۸۸
امنیت بین‌الملل (۴-۱)	۸۸-۸۴
رویکردها و طرح‌های امریکایی درباره ایران	۸۵
پان‌ترکیسم و پان‌آذریسم (مبانی، اهداف و نتایج)	۸۶
تجدید حیات امپراتوری (ردپای غرب و مسیر مخاطره‌آمیز آمریکا در خاورمیانه)	۸۵
ساختار دولت رژیم صهیونیستی (دوجلدی)	۸۵
امنیت در قفقاز جنوبی	۸۴
هیدروپلیتیک رودهای مرزی	۸۴

افسانهٔ انقلاب‌های رنگی	۸۴
دیباچه‌ای بر قانون امنیت ملی: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی (۳)	۸۴
سیاست و توسعه در جهان سوم	۸۴
روابط ایران و انگلستان	۸۴
آلمان و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران	۸۴
سیاست خارجی روسیه	۸۴
چالش‌های هویت در آمریکا	۸۴
مصائب امپراتوری (امپریالیسم نظامی آمریکا در قرن ۲۱)	۸۴
حقوق و امنیت در فضای سایبر	۸۴
تنها ابرقدرت (هژمونی امریکا در قرن ۲۱)	۸۳
سازمان‌های امنیتی در کشورهای مدل (انگلستان، فرانسه، ایتالیا و کانادا)	۸۳
دموکراسی، قانون، امنیت (بررسی سرویس‌های اطلاعاتی در غرب)	۸۳
سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی	۸۳
طرح خاورمیانه بزرگ‌تر (القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا)	۸۳
آشنایی با معاهده منع گسترش سلاح هسته‌ای و پروتکل الحاقی	۸۳
روزهای سرنوشت‌ساز آلمان (تاریخ معاصر آلمان ۱۹۱۴ تا ۱۹۸۹)	۸۳
تظاهرات ضدجنگ	۸۳
دعاوی ایران (بررسی کمک و حمایت‌های غرب به‌ویژه آمریکا از صدام حسین در جنگ تحمیلی)	۸۳
نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی (۱)	۸۳
حاکمیت قدرت یا حاکمیت قانون؟	۸۳
رژیم‌های بین‌المللی	۸۳
مناقشه قره‌باغ (آرمان‌ها و واقعیت‌ها)	۸۳
روابط ایران و آمریکا (بررسی دیدگاه نخبگان آمریکایی)	۸۲
گسل‌های منازعه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی	۸۲
سیاست خارجی آمریکا در آسیا	۸۲
مسائل ایران و عراق	۸۲
استراتژی در جهان معاصر (مقدمه‌ای بر مطالعات استراتژیک)	۸۲
استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱ (چاپ دوم)	۸۲
عملیات آژاکس (بررسی اسناد CIA درباره کودتای ۲۸ مرداد)	۸۲
جنگ آمریکا و عراق	۸۱
دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱	۸۱
کتاب کشمیر	۸۰
اصلاحات در چین و شوروی	۸۰

کتاب‌های مرجع

عناوین	سال انتشار
ژئوپلیتیک نظام جهانی	۸۷
راهنمای سازمان‌های غیردولتی (چاپ ۲ با اصلاحات و اضافات)	۸۶
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان: مراکز مطالعات اروپا، آمریکا و آفریقا (جلد سوم)	۸۶
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان: مراکز مطالعات خاورمیانه، آسیای مرکزی، آسیا و اروپای شرقی (جلد دوم)	۸۴
جهانی شدن سیاست (دوجلدی)	۸۴ چاپ دوم ۸۸
دانشنامه نخبگان (۱)	۸۳
راهنمای منطقه و کشورهای حوزه خزر	۸۳
راهنمای منطقه و کشورهای حوزه خلیج‌فارس	۸۳
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان: مراکز مطالعات استراتژیک و علوم سیاسی (جلد اول)	۸۲

کتاب‌های منطقه‌ای

عناوین	سال انتشار

عناوین	سال انتشار
کتاب اروپا (۱۰ ـ ۱)	۹۰ ـ ۸۲
کتاب آمریکا (۹ ـ ۱)	۸۷ ـ ۸۲
کتاب خاورمیانه (۷ ـ ۱)	۸۸ ـ ۸۴
کتاب آسیا (۵ ـ ۱)	۸۹ ـ ۸۲
کتاب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) (۳ ـ ۱)	۸۹ ـ ۸۳
کتاب آفریقا (ویژه منازعات مسلحانه)	۸۲

کتاب‌های برآورد استراتژیک

عناوین	سال انتشار
آشنایی با کشورهای اسلامی (جمهوری اسلامی ایران)	۸۵
برآورد استراتژیک آذربایجان (اقتصادی ـ نظامی)	۸۵
برآورد استراتژیک ترکیه	۸۵ چاپ دوم ۸۹
آشنایی با کشورهای اسلامی (پاکستان)	۸۵
برآورد استراتژیک عربستان	۸۴
آشنایی با کشورهای اسلامی (تــرکیــه)	۸۴
اشنایی با کشورهای اسلامی (مالزی)	۸۴
اشنایی با کشورهای اسلامی عربی (مصر) (چاپ دوم)	۸۴
براورد استراتژیک امریکا (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۲
براورد استراتژیک اذربایجان (سرزمینی ـ سیاسی ـ فرهنگی)	۸۲
براورد استراتژیک پاکستان (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۲
براورد استراتژیک ژاپن (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۲
براورد استراتژیک مصر(سرزمینی ـ سیاسی)	۸۱

ایران ریویو

عناوین	سال انتشار
ایران ریویو (۳ ـ ۱)	۸۳ ـ ۸۲

گزیده تحولات

عناوین	سال انتشار
گزیده تحولات (۳۷ ـ۱)	۸۰-۸۴

گزیده پژوهش‌های جهان

عناوین	سال انتشار
گزیده پژوهش‌های جهان (۵ ـ ۱)	۸۱-۸۲

پژوهش و تحقیق

عناوین	سال انتشار
نگاهی به جنبش ضدجنگ و حامی صلح	۸۹
سازمان‌های غیردولتی و موضوع حقوق بشر	۸۹
ارزیابی توانمندی‌های نظامی رژیم صهیونیستی برای حمله به تأسیسات اتمی ایران	۸۹
الگوی استراتژیک ترکیه و منافع جمهوری اسلامی ایران	۸۹
آشنایی با ویکی‌لیکس	۸۹
بررسی روابط سیاسی ایران و عراق در دوران ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد	۸۹
مقدمه‌ای بر وبلاگ‌های فارسی‌زبان	۸۹
جنگ رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران(۴): تحلیل و بررسی شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان	۸۹
جنگ رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران(۳): تحلیل و بررسی «بی‌بی‌سی فارسی»	۸۹
نگاهی به اخرین خریدهای تسلیحاتی	۸۹
جنگ رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران(۲): تحلیل و بررسی وب‌سایت رادیو فردا	۸۹
تحلیل مواضع رهبران و دیدگاه‌های کارشناسان روس در قبال ایران	۸۹
جنگ رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران (۱): تحلیل و بررسی شبکه ماهواره‌ای «فارسی وان»	۸۹
براورد سالانه امریکا (مسائل استراتژیک ـ رویکردها و طرح‌ها درباره ایران) (۱۳۸۸)	۸۹
امنیت نرم	۸۸
جنگ نرم: رویدادها و تحلیل‌ها (۴-۱)	۸۹ ـ ۸۸

تحریم (۲-۱)	۸۸
در باب دیپلماسی انرژی ایران	۸۸
اسرائیل: ارزیابی وضعیت راهبردی و مسئله حمله نظامی به ایران (۱۳۸۷ ـ ۱۳۸۸)	۸۸
تحولات هسته‌ای (۲-۱)	۸۸
تحولات نظامی (۳-۱)	۸۸
تحولات افغانستان (۹-۱)	۸۷-۸۸
تحولات انرژی (۵-۱)	۸۸
تحولات مسائل داخلی امریکا (۱-۸)	۸۷-۸۸
تحولات قدس (۱۴-۱)	۸۷-۸۸
تحولات قفقاز (۱۲-۱)	۸۷-۸۸
تحولات عراق (۱۸-۱)	۸۷-۸۸
تحولات روسیه (۶-۱)	۸۸
تحولات اتحادیه اروپا (۵-۱)	۸۸
تحولات حقوق بشر (۱۹-۱)	۸۷-۸۹
تحولات شبه‌قاره (۵-۱)	۸۷-۸۸
تحولات آسیای مرکزی (۵-۱)	۸۸
تحولات خلیج فارس ۱ (۵-۱)	۸۸
تحولات خلیج فارس ۲ (۵-۱)	۸۸
تحولات ترکیه (۵-۱)	۸۸
تحولات چین (۴-۱)	۸۸
رویکردها و طرح‌های امریکایی درباره ایران (۳۴-۱۴)	۸۷-۸۸
ادبیات کاخ سفید (۱۳-۱)	۸۲-۸۶
آمریکاستیزی در خاورمیانه	۸۷
بحران اقتصادی امریکا (ریشه‌ها و پیامدها)	۸۷
روابط روسیه و امریکا در جهان پس از جنگ سرد	۸۶
هندوستان و منافع آسیای مرکزی	۸۶
صهیونیسم در انگلیس	۸۶
مسلمانان در انگلیس	۸۶
انگلستان و اتحادیه اروپا (تقابل یا همکاری)	۸۶
نگاهی به لابی ارامنه در ایالات متحده	۸۶
نگاهی به احزاب عمده و مؤثر در	۸۶

سیستم حکومتی انگلستان	
براندازی نرم (مطالعه موردی لتونی)	۸۶
براندازی نرم (مطالعه موردی جمهوری شیلی)	۸۶
براندازی نرم (مطالعه موردی جمهوری گرجستان)	۸۶
براورد استراتژیک انگلستان (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۵
بررسی پروژه احداث جزایر مصنوعی امارات عربی متحده در خلیج فارس	۸۵
گزارش بیکر ـ همیلتون: نگاهی عمیق به وضعیت آمریکا در عراق	۸۵
بررسی اختلافات سرزمینی در دیوان بین‌المللی دادگستری: مطالعه موردی ادعای امارات بر جزایر سه‌گانه	۸۵
جورج سورس و انقلاب‌های مخملین	۸۵
تصاویر ماهواره‌ای گوگل و پیامدهای آن	۸۵
مدیریت تصاویر ذهنی در ادبیات کاخ سفید در مورد جمهوری اسلامی ایران	۸۴
مراکز فکری تاثیرگذار در سیاست خارجی و امنیتی انگلیس	۸۴
اسیب‌شناسی دیپلماسی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران	۸۴
نگاهی به پدیده دولت‌های ورشکسته	۸۴
اینترنت در ایران (بررسی کارکردهای مثبت و منفی اینترنت و وبلاگ در ایران)	۸۴
نگاهی به پژوهش‌های مؤسسات تحقیقاتی (سیاست و روابط خارجی، مسائل منطقه‌ای، امنیتی و استراتژیک)	۸۴
تروریسم در پرتو تکوین نظام حقوقی بین‌المللی: خاستگاه مبهم سیاسی، استلزامات حقوقی کیفری	۸۴
بررسی وضعیت مرز ایران و افغانستان	۸۳
نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه آثار حقوقی ساخت دیوار در سرزمین‌های اشغالی فلسطین	۸۳
قانون و امنیت در کشورهای مدل	۸۳
نقش شیعیان در فرایند دولت‌سازی	۸۳

عراق نوین و تاثیر ان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران	

بولتن ویژه

عناوین	سال انتشار
نظم جهانی در سال ۲۰۵۰	۸۹
بررسی بحران مالی اروپا	۸۹
حضور اسرائیل در کشورهای آسیای میانه و بازتاب‌های آن در روابط این کشورها با کشورهای عربی	۸۸
پس از ملک عبدالله؛ جانشینی در عربستان سعودی	۸۸
درآمدی بر امنیت طبیعی	۸۸
جنگ آمریکا علیه عراق؛ پیروزی نظامی و سریع و دلایل آن	۸۸
سازمان همکاری شانگهای: فرصت‌ها و تهدیدها برای ترکیه	۸۷
فساد در طبقه سیاسی اسرائیل	۸۷
روابط ایالات متحده ـ پاکستان: وضعیت حال و چشم‌انداز آتی	۸۷
روسیه و ناتو: مدیریت بحران‌ها یا افزایش تنش‌ها	۸۷
ملی‌گرایی بلوچ و ژئوپلیتیک منابع انرژی	۸۷
شوک نفتی قریب‌الوقوع	۸۷
نظرسنجی درباره افکار عمومی ایران و آمریکا	۸۷
افکار عمومی جهان عرب در سال ۲۰۰۸	۸۷
جوامع شرقی اسرائیل	۸۶
دیپلماسی عمومی: گذشته، حال و آینده	۸۶
تصوف در آسیای مرکزی	۸۶
سلفی‌گری در جهان اسلام	۸۶
نگاهی به لابی ارامنه در ایالات متحده	۸۶
نگاهی به گروه‌های مسلح در عراق	۸۶
تحریم‌ها علیه ایران: مسائل اساسی	۸۶
بازدارندگی (کلید حل مسئله هسته‌ای ایران)	۸۶
لابی و لابی‌گری در ایالات متحده	۸۶
حضور نومحافظه‌کاران در بریتانیا	۸۵
ترکیه: مسیری برای ترانزیت انرژی	۸۵
منابع آمریکایی حامی اسرائیل	۸۵
مجاهدین خلق: چپ‌های دیوصفت	۸۵
حق بازگشت (از قطعنامه ۱۹۴ تا قرارداد ژنو)	۸۵
ایران راه‌های خروج از بن‌بست هسته‌ای	۸۵
تحلیل نقش جنگ‌سالاران به‌ویژه اسماعیل‌خان در افغانستان و ارتباط آن با ایران و آمریکا	۸۴
دیدگاه ترکیه درباره اوراسیا	۸۴
بررسی تحلیلی و تاریخی سیاست بریتانیا در قبال اسرائیل	۸۴
دیپلماسی عمومی بریتانیا در عصر دودستگی‌ها	۸۴
انرژی و نانوتکنولوژی: استراتژی برای آینده	۸۴
سازمان همکاری شانگهای: شکل‌گیری و دورنمای توسعه	۸۴
راه‌حل‌های واقعی برای حل بحران هسته‌ای ایران	۸۴
بازی بزرگ نامعلوم؛ روسیه و مسئله هسته‌ای ایران	۸۴
روابط پاکستان ـ ایالات‌متحده: گام‌های بعدی	۸۴
گفت‌وگوی استراتژیک آمریکا و هندوستان	۸۴
ثبات سیاسی در کشورهای عربی: معضلات اقتصادی	۸۴
جابه‌جایی شن‌ها: پایان همکاری ایالات‌متحدهٔ آمریکا ـ عربستان سعودی	۸۴
روابط ایران ـ ایالات‌متحده: تحلیلی بر سیاست‌ها، قوانین و مقررات	۸۴
روابط ایران و ایالات‌متحده از دیدگاه شورای روابط خارجی آمریکا	۸۴
روابط بین‌الملل در آسیای مرکزی ـ شرقی؛ چالش‌های ژئوپلیتیک و چشم‌انداز همکاری‌های سیاسی	۸۴
فهم تصوف و نقش بالقوه ان در سیاست خارجی آمریکا	۸۴
ایالات متحده، ایران و روابط فراآتلانتیک؛ به سوی بحران؟	۸۴

محافظت از تسلیحات و مواد هسته‌ای	۸۳
دروازه ترکیه (ترانزیت انرژی و مسائل امنیتی)	۸۳
پیامدهای جهانی دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای	۸۳
اسرائیل و موشک ضد موشک آرو	۸۳
عملگرایی در اوضاع سیاسی ایران	۸۳
روابط هسته‌ای ایران و روسیه و گزینه‌های سیاسی آمریکا	۸۳
بازگشت یهودستیزی	۸۳
نگاهی تحلیلی به روابط هند و اسرائیل	۸۳
بمب اتمی ایران: دیدگاه‌های ایران و آمریکا	۸۳
تحولات سیاسی و امنیتی اسرائیل	۸۳
پایان دادن به شرارت (چگونه می‌توان در جنگ علیه ترور پیروز شد)	۸۳
نگاهی تحلیلی به اعطای وضعیت تحت‌الحفظ از سوی آمریکا به اعضای گروهک رجوی	۸۳
خلاصه اجرایی گزارش کمیسیون ۱۱ سپتامبر	۸۳
نگاهی تحلیلی به مهم‌ترین مصوبات کنگره آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران	۸۳
شکل‌گیری ولکان‌ها (تاریخچه کابینه جنگ بوش)	۸۳
گفتگوهایی درباره عراق	۸۳
پایان دادن به شرارت	۸۳
افکار عمومی آمریکا و سیاست خارجی در سال ۲۰۰۴	۸۳
سیاست خارجی دولت جدید ایالات متحده (نحوه تأثیر نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده بر ژئوپلیتیک و ادراکات جهانی)	۸۳
اروپا و طرح خاورمیانه بزرگ‌تر امریکا: مسائلی اساسی برای گفت‌وگو	۸۳
پشت صحنه یک رابطه جنجال‌امیز: ایالات متحده و ایران	۸۳
دیدگاه‌های مردم عراق درباره اشغال این کشور و آینده آن	۸۳
راهنمای مراکز ایران‌شناسی	۸۲
گزینه‌های پیش‌رو: سیاست ایالات متحده در برابر برنامه هسته‌ای ایران	۸۲
کنترل سلاح‌های کشتار جمعی (یافته‌های ۱۱ پروژه پژوهشی)	۸۲
افکار عمومی اسرائیل در خصوص امنیت ملی (۲۰۰۳)	۸۲
نگاهی به تحولات جهان (شش ماهه نخست سال ۱۳۸۲)	۸۲

تک‌پژوهی

عناوین	سال انتشار
صهیونیسم در فرانسه	۸۷
تحول روابط ترکیه ـ آمریکا در بافت فراآتلانتیک	۸۷
برنامه‌های هسته‌ای خاورمیانه	۸۷

تلفن: ۷ ـ ۸۸۵۰۳۲۶۶

نمابر: ۸۸۵۰۳۲۶۴

marketing@tisri.org